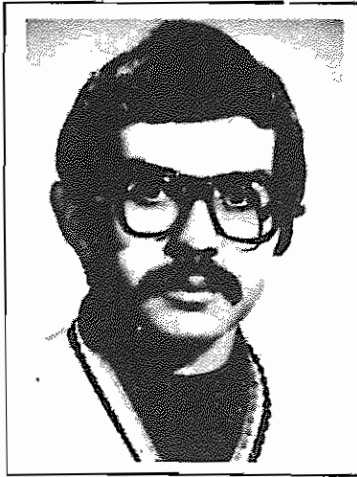


در باره اهمیت تبلیغات سیاسی

سازماندهی هژمونی طبقه کارگر بر انقلاب، به مثابه وظیفه اساسی کمونیستها در هر جامعه‌ای، نمیتواند بدون توجه به مسئله اصلی جامعه و ویژگی جنبش طبقه کارگر در هر مقطعی از افت و خیز جنبش انقلابی انجام پذیرد. مسئله اصلی جامعه ما، مسئله قدرت سیاسی است و ویژگی جنبش طبقه کارگر در این شرایط، مبارزه حول درخواستهای بیواسطه - که بطور خود بخودی تقریباً در کلیه واحدهای تولیدی کشور جریان دارد - میباشد. مبارزات انقلابی توده‌ها و بطریق اولی طبقه کارگر، اگرچه حول درخواستهای بیواسطه انجام میگردد و این خود نشانه وضعیت تدافعی جنبش انقلابی در برابر تعرض حکومت فقهاس است اما همین مبارزات، نه در یک دوره آرامش که بر بستری بحران عمیق و سراسری سیاسی است که ادامه مییابد.

بقیه در صفحه ۳



شهران
شهاب الدین

تجسم تشکیلات

در صفحه ۲

آنها از طوفان بزرگ میترسند

نگاهی گذرا به تجربه

مبارزات طبقه کارگر در افریقای جنوبی

در صفحه ۱۰

هر دوره انقلابی، نیروی جدیدی از ضد انقلاب را در مقابل خود باز تولید میکند. نیروهایی که حتی ممکن است در گام‌های نخست انقلاب، در کنار انقلاب و همسویان حرکت کرده و از بین همسویی منافع معینی را تعقیب کرده باشند، اما با وجگیری جنبش و رادیکالیزه شدن هدفهای آن، انقلاب از تصورات این نیروها فراتر رفته و موجب خواهد شد تا این نیروها تحقق منافع خود را با انقلاب در تناقض ببینند. اگر در گام‌های نخست همه ی ناراضیان - حال به هر دلیلی که ناراضی هستند - گرد هم جمع میشوند تا ناراضی عمومی خود را به نمایش بگذارند، در روند شکلگیری انقلاب، از آنجا که این ناراضی را بصورت اهداف معین و روشن برجسته میشوند، ناراضیان به هم نزدیک یا از هم دور میشوند. عده‌ای عقب میمانند و عده‌ای پیش میروند که در نتیجه‌ی چنین

بقیه در صفحه ۶

تبلیغ مسلحانه و تعرض دیپلماتیک

در خدمت آترناتیو سازی

در صفحه ۱۶

اخبار مبارزات

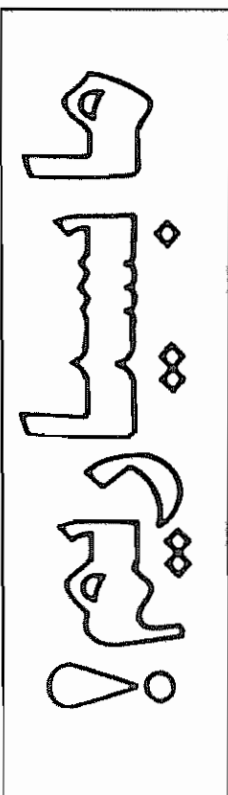
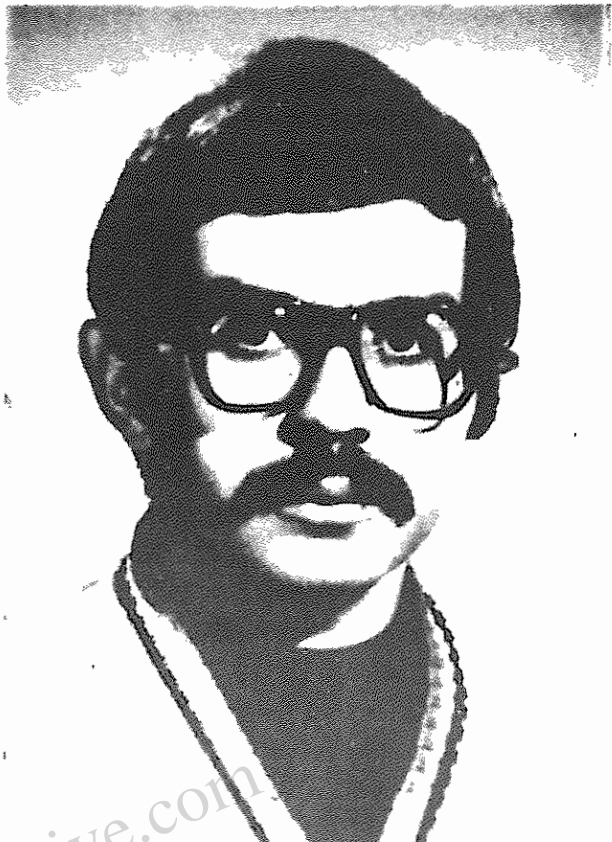
کارگران و زحمتکشان

در صفحه ۱۳

اخباری از جنبش

طبقه کارگر اروپا

در صفحه ۳۲



عمومی چگونه شور مبارزاتی را با تلاش بی وقفه برای ایجاد و تحکیم تشکیلات سیاسی در داخل زندان ، و آشتی ناپذیری با کسانی که ضرورت تشکیلات را نمیپذیرفتند، از لحظه ورود به زندان تا به آن هنگام که در جریان انقلاب از زندان رهائی یافت ، ادامه داد. این خصوصیت او بهمراه مقاومت درخشانش در مقابل زندانبانان ، دوستان و دشمنانش را وادار میکرد که بادیده تحسین و احترام با او بنگرند .

استحکام و تزلزل ناپذیری ایدئولوژیک - سیاسی از مشخصه های مهرا ن بود، اما آن زمان که به نادرستی ایده های میرسد ، قاطعانه و با صراحت تمام با انتقاد از خود، ایده صحیح را میپذیرفت . او نسبت به ضعف های تشکیلات و افراد سختگیر بود، و پیگیر و قاطع با آنها به مبارزه برمیخاست ، و همه آنها را که مزه انتقاد او را چشیده اند، هرگز آنرا برخورد شخصی تلقی نکرده اند ، و بالاخره شهاب ، مظهر انضباط تشکیلاتی

مهرا ن شهاب الدین : تجسم تشکیلات

بود و همواره برای ارتقاء مناسبات تشکیلاتی برالگوی بلشویکی تلاش میکرد .

رفیق شهاب پس از قیام ، بهمراه تعدادی از رفقای همفکر و همزنجیران پیشین اش در اسارتگاه های رژیم شاه ، تمام نیرو و خلاقیت انقلابی اش را توأم با تجربه تشکیلاتی، در پاره گذاری " راه کارگر " بکار گرفت و تالحنه دستگیری مجددش بدست دشمن، بی وقفه و با تمام وجود برای تحکیم و گسترش سازمان ما و پالایش آن از آلودگی های غیر کمونیستی با شوری وصف ناپذیر مبارزه کرد. او همیشه آماده بود که بیشترین وظایف و مسئولیتها را بعهده گیرد و برآستی چه خوب از عهده آنها برمی آید، او خود بهترین ناظر و منتقد فعالیتهاش بود. مهرا ن همچون کوه استوار بود و این استواری در شرایط سخت و بحرانی با وضوح بیشتری نمایان میشد. این استواری با پذیرش نواقص و مشکلات به او امکان بقیه در صفحه ۳۱

رفیق مهرا ن شهاب الدین در سال ۱۳۲۸ در شه میرزاد مازندرانی متولد شد، و سالهای تحصیلی خود را در تهران گذراند و در سال ۴۶ وارد رشته پزشکی، دانشگاه تهران شد. او که در یک خانواه متوسط و با سابقه سیاسی بزرگ شده بود، از فضای سیاسی پیرامون خانواده بشدت تاثیر پذیرفت. شهاب ، مردی بود با خصائل عالی انسانی ، رزمنده ای جسور و سرشار از کینه نسبت به دشمنان پرولتاریا ، صاحب نظر و سازمانده ، و در این میان ، آنچه که او را برجسته میساخت ، اعتقاد عمیق او به ضرورت تشکیلات برای مبارزه انقلابی بود . او در هیچ شرایطی در برپائی یک تشکیلات رزمنده تردید نکرد و همواره با کسانی که دارای اندیشه مبارزاتی یکسانی بود، جهت برقراری ارتباط تشکیلاتی خستگی ناپذیر تلاش میکرد. همه آنها را که در زندانهای رژیم شاه او را از نزدیک میشناختند، میدانند شهاب چه در سلولهای انفرادی و چه در بندها

۱۱ بهمن ۶۲ ، کمونیست برجسته میهنمان از مبارزه انقلابی باز ایستاد. در این روز، مردی به جوخه های تیرباران رژیم جمهوری اسلامی سپرده شد که طی سالهای متمادی بخاطر آرمان والای سوسیالیسم و برای رهائی پرولتاریا یکدم از مبارزه باز نایستاده بود: چه آن زمان که در اوایل دهه پنجاه در راستای مبارزه چریکی به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و چه به هنگامیکه در سال ۵۹ دستگیر شد ، شکنجه بسیار دید و تا سال ۵۷ که دوره محکومیت ۱۰ ساله خود را در زندانهای قصر و اوین میگذراند ، همواره سازمان دهنده مقاومت در زندان و مربی و تربیت کننده بسیاری از عناصر جیب بود که سالها بعد ، غالباً از رهبران و کادرهای سازمانهای سیاسی جیب شدند، و همتراز همه، رفیق شهاب یکی از بنیانگذاران سازمان ما بود .

اهمیت تبلیغات سیاسی

در چنین شرایطی، وظیفه عمده ما کمونیستها، ارتقاء آگاهی سیاسی کارگران در رابطه با منافع واقعی خود بمثابه یک طبقه در جامعه، یکپارچه نمودن مبارزات آنان و هدایت آن به سمت قدرت سیاسی است. علاوه بر این، از آنجا که طبقه کارگر در جامعه ما به تنهایی نمیتواند قدرت سیاسی را تصرف کرده و آنرا حفظ نماید، میبایستی افشار انقلابی دیگری را که منافع عینی‌شان با منافع طبقه کارگرانطبق دارد، به عنوان ذخیره پرولتاریا در انقلاب، تحت هژمونی طبقه کارگر سازمان داد. استحکام و یکپارچه ساختن ضدیت و مبارزات پراکنده این افشار علیه حکومت - بویژه افشار حاشیه تولید که طیف وسیعی از جمعیت را در شهرها تشکیل میدهد - و هدایت این مبارزات به سمت پیوند با جنبش انقلابی طبقه کارگر، از اهمیت حیاتی برخوردار است. بدون انجام این وظایف، سازماندهی هژمونی طبقه کارگر بر انقلاب، هرگز امکان تحقق واقعی نخواهد یافت و بدون پیشبرد تبلیغات سیاسی در جامعه، انجام این وظایف ممکن نخواهد بود. تبلیغات سیاسی مادر جهست دستیابی به این اهداف مشخص، نمیتواند بدون تمرکز در نقاط حساس و اساسی جنبش انقلابی جامعه، موفق باشد؛ این تمرکزبایستی در درجه اول در بین طبقه کارگر، بویژه کارگران واحدهای بزرگ صنعتی صورت پذیرد.

مبارزات جاری طبقه کارگر در کشور ما، از آنجا که در سطح مبارزات اتحادیه‌ای (حول درخواستهای بیواسطه و ویژه خود) انجام میگردد، نمیتواند آگاهی سیاسی این طبقه را از چهار چوب درخواستهای اتحادیه‌ای فراتربرد و وی را با مسائل سیاسی

عمومی جامعه آشنا سازد. درحالیکه کارگران تنها زمانی قادرند بمثابه یک طبقه سازمان یافته، رهبری خود را بر نهادهای انقلابی و جنبش انقلابی سراسری تحقق بخشند که به کلیه مسائل عمومی جامعه و منافع هر یک از طبقات در این رابطه و نقش حکومت در یکایک وقایع روزمره آگاهی یابند. این بمعنای نفی ضرورت تبلیغات سیاسی، حول مسائل ویژه طبقه کارگر نیست؛ بلکه بر این امر تاکید دارد که آنچه اصولاً این طبقه را نسبت به وضعیت طبقات مختلف و مناسبات متقابل آنان در روند جریانات سیاسی جاری جامعه آگاه میسازد، مسائل سیاسی عمومی جامعه است نه مسائل ویژه طبقه کارگر. بنابراین اگرچه تبلیغات سیاسی ما میبایستی عمدتاً در بین کارگران متمرکز گردد اما موضوع تبلیغات سیاسی، عمدتاً مسائل عمومی جامعه است که الزاماً مسائل کارگری نیستند. مثالی در این زمینه میتوانیم به بیان روشن تر این مسئله باری رساند: شرط نخستین ترقی و تکامل جامعه و پیشروی انقلاب بسوی سوسیالیسم، سرنگونی حکومت فئدالیست؛ و ما دامیکه جامعه مادریک دوره انقلابی و طوفانی سرمیرد، ما تبلیغ شعار سرنگونی و سازماندهی مبارزه انقلابی نوده‌های مردم را در هرکجای جامعه، از اهم وظایف خود بشمار می‌آوریم. این شعار قابل ار هر چیز می‌باید در تبلیغات سیاسی ما تجسم یابد. درکی که ما از این شعار و طرح آن - بعنوان یک خواست نا واسطه - داریم و معنی که طبقه کارگر از کاربرد این شعار و تحقق آن میباید ایفا کند، حرارتیق پیشبرد تبلیغات سیاسی ما نمیتواند در درون طبقه کارگر راه یابد. اهمیت تبلیغات سیاسی در این رابطه بدین لحاظ است که خواستهای نا واسطه انقلابی

را در برابر طبقه کارگر قرار داده و این خواستها را مداوماً با خواستهای بیواسطه انقلاب - و از جمله خواستهای ویژه طبقه کارگر - پیوند میزنند و این طبقه را به پیشروی بسوی تحقق این خواستها هدایت میکنند. بسودن آشنا ساختن ذهن کارگران نسبت به خواستها و هدفهای انقلاب در هر لحظه از فعالیت و مبارزه جاری طبقه کارگر، اساساً پیشروی این طبقه به سوی قدرت سیاسی ناممکن است. امری که با پیشبرد تبلیغات همه‌جانبه سیاسی در میان این طبقه، انجام پذیر است.

وجه اساسی دیگری که میباید در این زمینه بدقت مورد توجه قرار گیرد، هدفمندی تبلیغات سیاسی و سعادت دیگر، انفکاک ناپذیری آن با سازمانگری است. تبلیغات سیاسی میباید صرفاً در خدمت سازماندهی انقلابی نوده‌ها قرار گرفته و طوری باشد که بتواند نوده‌ها و بطور عمده طبقه کارگر را به حماست ارشعارها و نقطه نظرات و برنامه کمونیستها جلب نموده وی را به ضرورت حضور فعال در میان سایر افشار انقلابی جامعه بسطورد هدایت مبارزات آنان و پیشبرد نظرات و مواضع کمونیستی در میان این افشار، آگاه گرداند. بدین منظور لازم است که کارگزاران به درک صحیحی از مسائل مبارزه طبقاتی و منافع طبقاتی خود در این میان، دست یابند و در پی کلیه مسائل و وقایع شمار جاری در جامعه، چهره قدرتمندی حاکم و فلابکناری نظام مسلط سولندی را مشاهده نمایند. سفر و گذرکردن افشارگریهای سیاسی در این رابطه، اهمیت می‌یابد. توضیح مشخص و گویای تمامی مسائل عمومی جامعه و مسائل ویژه طبقه کارگر، و آشنا ساختن ذهن

کاررگران به اهدافی که رژیم در پیشبرد اقدامات سلطه گرانهاش در صدد دستیابی به آنهاست، قبل از هر چیز نیازمند همین افشاکاری هاست. افشای عملکردهای رژیم در هر مورد خصوصا در رابطه با مسائل برحسته داغ جامعه، افشای سیاستهای جنگ افروزان آنان و اهدافی که در جنگ با عراق دنبال میکنند، افشای جرائم دولتی در حذف یا جعل اخبار و وقایع مهم کارگری و عمومی جامعه، و... از موضوعات مستمر تبلیغات سیاسی ماست. فعالیتهای ما در این زمینه نباید صرفا به افشاکاری محدود شود، بلکه لازم است که با افشای همه جانبه و قاطع موارد و موضوعات مختلف جامعه، توده های مردم را با نقطه نظرات و برنامه ایجابی ما در قبال موارد و موضوعات مربوطه، آشنا نمود. این امر میباید بنا به ویژگی هر منطقه ای، کتبا یا شفاها - و در سطح محدود یا گسترده - انجام گیرد.

این واقعیت را نباید لحظه ای از نظر دور داشت که امر پیشبرد تبلیغات سیاسی در این شرایط با توجه به اعمال قهر بی مهار از جانب حکومت و وجود جو سرکوب و خفقان فاشیستی و بی سابقه در جامعه و بطریق اولی در محیط های کارگری، بطور اجتناب ناپذیر موجب کاهش یافتن ضریب امنیتی برای سازمان و عناصر پیشرو و آگاه طبقه کارگر و بطور کلی فعالین سیاسی شده و عکس العمل دشمن را بدنبال خواهد داشت. در این رابطه، حفظ واحدهای سازمان از اولویت قاطعی برخوردار است و لذا بکارگیری مناسبترین شکل در پیشبرد تبلیغات سیاسی چه به لحاظ تاثیر توده ای آن و چه به لحاظ امنیتی، اهمیت حیاتی دارد.

در شرایطی که وجود یک جزوه یا خبرنامه انقلابی کارگری در محیط کار و یا حتی یک شعار سیاسی علیه حکومت بر دیوار دستشویی یک کارخانه موجب تشدید جو خفقان و پیگرد و دستگیری تعداد زیادی از پیشروترین و آگاهترین کارگران آن کارخانه میشود، نباید به قیمت ضربه خوردن کارگران پیشرو به تبلیغ سیاسی بصورت کتبی در کارخانه ها و محیط های

کار اقدام نمود. چنین اقدامی اولاً بهانه ای برای شکار کارگران انقلابی و "مظنون" بدست رژیم خواهد داد و ثانياً تجربه نشان داده که در چنین فضائی، کاررگران بخاطر احساس خطر از اخراج و دستگیری، از خوانسندن این اعلامیه ها و جزوات، و حتی توجه به آنها احتراز میجویند. از این واقعیت نباید محدود کردن تبلیغات سیاسی و یا گسترش دامنه آن را نتیجه گرفت. سازماندهی مخفی تبلیغ و در عین حال گسترش دامنه توده ای آن، امری است که میباید همواره بدقت مورد توجه قرار گیرد. اعتراضات آشکار کاررگران در محیط های کار، این امکان مساعد را به ما میدهد که تبلیغات سیاسی و افشاکریهای سیاسی را در اشکال متنوع و بگونه ای موثر در واحدهای تولیدی به پیش بریم و همواره با توضیح جوهر وقایع بیشتر جاری در جامعه و محیط کار، برای کاررگران استدلال کنیم که رژیم حاکم هیچ اقدامی در جهت تامین حتی جزئی ترین منافع آنان انجام نمیدهد. هر جا که ممکن باشد باید بخشهایی را - با تکیه به حوادث قابل توجهی که بطور روزمره در جامعه رخ میدهد - پیش کشیده و آنها را دامن زد. از هر تجمع و اعتراض هر چند کوچک چه در محلات کارگری و چه در کارخانه ها برای تبلیغ ایده های کمونیستی و تشویق کاررگران به مبارزه باید استفاده نمود. به عنوان مثال، مجامع عمومی در کارخانه ها، یکی از تجمعات کارگری است که میباید فعالانسه در مباحثات آنها شرکت کرده و حتی المقدور از پیش طرح ها و پیشنهادهای بیانگر اساسی ترین و عاجلترین خواسته های کاررگران هستند بر مبنای درخواستها و مسائل مشخص هر کارخانه ای برای طرح در این مجامع، آماده نمود. در این رابطه لازم است جهت جلب اعتماد کاررگران نسبت به نقطه نظرات ما و آماده سازی آنان، اعلامیه ها و در صورت لزوم جزوات توضیحی و روشنگر - قبل از تشکیل مجمع عمومی - در بین کاررگران کارخانه مربوطه بویژه کاررگران پیشرو و آگاه آن کارخانه توزیع نمائیم تا آنها را تحت تاثیر مواضع

و پیشنهادهای آنان قرار داده و به حمایت از نظرات و خواسته های که مادر آن مجمع عمومی طرح می کنیم، جلب نماید. چنین اقداماتی گام موثری است در تشویق پیشروترین کاررگران به مسلطین ایده ها و نظرات ما. این اعلامیه ها و جزوات - همانگونه که فوقاً متذکر شدیم - میبایستی نه در محیط کار، بلکه در محلهای سکونت کاررگران توزیع گردد. بطور کلی، توزیع نشریه های تبلیغی ما در محلات کارگری - توسط هسته های که به همین منظور سازمان میبایند و یا در صورت لزوم بتوسط بست - علاوه بر اینکه موجب برانگیختن حساسیت و واکنش رژیم در محیط کار - خانه نمیشود، به ما این امکان را میدهد که با بخش وسیعتری از توده های کارگر، مرتبط شویم. شناسائی محل سکونت کاررگران واحدهای تولیدی مختلف بطور کلی و کاررگران پیشرو بطور اخص، در این رابطه ضروری است. نشریات منطقه ای ما باید کلیه جوانب و مسائل مهم مربوط به منطقه خود و سایر مناطق را بدقت بررسی کرده و رهنمودهای لازم را بر اساس مواضع سازمان - که محورهای آن در نشریه مرکزی "راه کارگر" منعکس شده است - به کاررگران ارائه دهند. چنانچه در مقاطعی فعالیت سازمان بطور متمرکز متوجه یک امر مبارزاتی مشخص باشد (مثلا در شرایط حاضر، سازماندهی اتحادیه کارگری در واحدهای تولیدی) مبلغین و نشریات منطقه ای ما میباید عمده فعالیت خود را چه به لحاظ محتوای کلی و چه در رابطه با رهنمودها در محیط های کار، برای این امر متمرکز نمایند. علاوه بر بخش نشریات منطقه ای باید دقت شود که نشریاتی که حاوی مسئله مشخص و ویژه ای هستند، در صورت امکان فقط در محلات و مناطق مسکونی کارگری که انتظار میرود این مطالب مورد توجه عمیق توده های کارگر قرار گرفته و تاثیر مطلوبی بر ذهن آنان خواهد گذاشت، توزیع شوند. موثر بودن تبلیغات سیاسی ما در عین حالیکه تلاش میکنیم دامنه توده ای آنرا هر چه وسیعتر گسترش دهیم، از اهمیت درجه اول برخوردار است. معمولا

پس از هرا عتصاب و یا اخراج پدر هر کارخان^{ته} زمينه برای تبليغ موثر آماده است . بايستی با تمام نيرو از منافع کارگران دفاع کرده و با جمعبندي آن واقعه يا حرکت ، در کوتاهترين فرصت نقطه نظراتمان را بطور وسيع در بين کارگران تبليغ نمود . مضمون رهنمودهای مادر چنین مواردی بايد درک عميق از ظرفيت مبارزاتی کارگران را در آن کارخانه و درجه تعرض آنان را در برداشته و حتی الامکان بر ضرورت تداوم مبارزه و عواقب عقب نشینی کارگران که رژیم را در تعرض به منافع آنان گستاخ تر میکند ، با در نظر گرفتن کلیه جوانب آن حرکت ، تاکيد نماید . همچنین در مواردی که مبارزات کارگران بسک کارخانه در رابطه با خواست مشخصی به نتیجه میرسد و رژیم (با کارفرمای کارخانه مربوطه) در برابر این خواست کارگران مجبور به عقب نشینی میشود ، بايستی با استفاده از روحیه کارگران آن کارخانه که بالطبع از ظرفیت مناسبی برای حمله ای دیگر در جهت دستیابی به سایر خواستهاشان برخوردارند ، با تبليغ موثر و بموقع - که ضرورتا همگام با سازماندهی هدفمند آنان انجام میگردد - این حرکات را به حرکات متناوب که در صحنه جنگ و گریز آگاهانه با سرمایه داران و حکومت حامی آنان قرار میگیرد ، ارتقاء داد . ضمن اینکه باید بیشتر تلاش را در اشاعه خیر دستاوردهای این مبارزات به سایر واحدهای تولیدی و خصوصا واحدهای تولیدی مشابه ، به منظور ارتقاء روحیه مبارزاتی سایر کارگران و تجربه اندوزی آنان از نوع سازماندهی این مبارزات و جنگی پیشبرد و موفقیت آن ، بکاربرد .

پخش اخبار کارگری بطور کلی در شرایطی که رژیم میکوشد انتشار هرگونه خبری را در مورد جنبش انقلابی در میان توده ها و بویژه در بین کارگران ، با تعمیق جو ترور و ارباب غیرممکن سازد یکی از وظایف مبرمی است که همواره باید در انجام منظم آن کوشید . تمامی فعالیتهای تبلیغی - کتبی - ما ، میباید با ذکر هویت سازمانی صورت گیرد . زیرا مانع آنها پرورش سیاسی طبقه کارگر و توده های

انقلابی را ، بلکه آشنا ساختن آنان را به مواضع و مضامین شعارهای سیاسی خود و لذا حمایتشان را از این مواضع و شعارها ، هدف تبلیغات سیاسی مان قرار میدهیم . بنا بر این لازم است که پیوسته برنامه و نقطه نظراتمان را هر چه وسیعتر برای کارگران توضیح دهیم ؛ خصوصا نشريه مرکزی سازمان را هر چه وسیعتر بدست کارگران پیشرو و آگاه برسانیم و آنان را به تبليغ مضامین آن در بين رفقای خود تشويق نمائیم . تبليغ موثر و توزیع منظم این نشريه در بين پیشروترین و آگاهترین عناصر طبقه کارگر ، از آنجا که در برگیرنده اساسی ترین خواستها و اهداف این طبقه است ، قطعا آنان را به مبلغین فعال نقطه نظرات و ایده های کمونیستی در میان سایر بخشهای طبقه کارگر و توده های انقلابی مبدل خواهد ساخت .

مخاطبین اصلی مادر جامعه ، گرچه کارگران بویژه کارگران صنعتی اند اما این امر به معنای بی اعتنائی به ضرورت پیشبرد تبلیغات سیاسی در میان سایر طبقات انقلابی جامعه نباید تلقی گردد . اعتراضات گسترده و پراکنده زحمتکشان ، خصوصا در شهرها ، در حالیکه عمق بحران عمومی سیاسی در سراسر جامعه و روحیه انقلابی آنها را نشان میدهد ، امسا پراکندگی و عموما سازمان نیافتگی این اعتراضات ، فقدان یک نیروی سیاسی سراسری را که قادر باشد اعتراضات پراکنده توده ها را به حرکتی یکپارچه تبدیل نموده و آنان را نسبت به منافع واقعی شان و جنگی دستیابی به این منافع آگاه سازد ، نشان میدهد . توده ها را باید حول خواستهای مشخصان سازمان داد ؛ اما توده ها را نمیتوان بدون آگاه ساختن به جوهر سیاسی کلیه وقایع جاری جامعه که آنها را بطور احتساب ناپذیر در خود درگیر میسازد به سمت اهداف انقلاب سازمان داد و هدایت نمود .

ارتقاء روحیه مبارزه حوثی توده ها و پرورش سیاسی مبارزاتشان ، عمدتا از طریق افشای سیاستهای ارتجاعی حکومتگران در قبال کلیه اتعاقبات روزمره جامعه که رژیم حاکم وسیستم مسلط بهره کشی را در تضاد با آمال

و اهداف و زندگی جاری توده ها قرار میدهد امکان پذیر است . هر چند بنا به شرایط سرکوب شدید و فضای اختناق آلود جامعه ، افشاگریهای سیاسی ما در ابتدا ممکن است ضعیف باشد اما میتوانیم با بهره برداری از حوادث داغ و مهمی که انتظار واکنش توده ها نسبت به آن میرود ، در مدت زمانی کوتاه آنها را تحت تاثیر تبلیغات خود قرار دهیم . در مقطعی که تصمیم به انجام چنین اقداماتی میگیریم ، باید سعی کنیم حد اکثر نیرو را برای پیشبرد موثر فعالیتهای تبلیغی مان در میان توده ها بکار ببریم . پخش تراکت و اعلامیه در مراکز تجمع مردم و مناطق پر جمعیت شهرها - که ضرورتا با سازماندهی اکیبهای پخش با توجه دقیق به اوضاع عمومی جامعه و شرایط ویژه هر منطقه ای میباید انجام گیرد - و شعار نویسی روی دیوارها در معابر عمومی ، که مبتنی بر مضامین اصلی نشريه مرکزی سازمان و شعارهای سیاسی مان باشد ، در جنبش مواردی ، به تقویت حضور ما در میان توده ها کمک نموده و چنانچه جوانب هر یک از این موارد به لحاظ تاثیر گذاری هر چه بیشتر تبلیغات سیاسی بر توده ها ، قیل از دست زدن به هر اقدامی بدقت مورد ارزیابی قرار گیرد ، میتواند آنها را به حمایت از شعارها و نظرات کمونیستها جلب نماید .

یکی از امکانات مناسبی که ما را قادر به تبليغ مواضع و شعارها میان بگونه ای موثر در میان توده ها میسازد ، اجتماعاتی است که بطور خودبخودی و ناگهانی در اعتراض به امر مشخصی در جامعه شکل میگیرد . حضور فعال ما در این اجتماعات بايستی بگونه ای سازمان یافته باشد که ما آغاز کردن درخواست مشخص توده ها به سمت هر چه سیاسی تر کردن شعارها و خواسته های آنان حرکت کند . همچنین پس از یورش مردوران حکومت و تفرق و پراکندگی توده ها در جیب مواردی ، باید بسا بررسی دقیق آن واقعه و نقاط ضعف و قوت آن ، به تداوم ارتباط منظم با توده ها پرداخته و به هر شکل ممکن و موثر ، به تبليغ ضرورت اقدامات اعتراضی تازه ای علیه آنها در جهت

بقیه در صفحه ۳۱

آنها از طوفان بزرگ میترسند

فرآیندی، بلوک بندی طبقاتی — رنگتر شده و شکل میگیرد. پاره‌های لایه‌های اجتماعی که در دوره آرامش پراکنده و منفرد هستند، در آستانه انقلاب به لحاظ طبقاتی جهتگیری کرده و به سمت یافتن یک هویت جمعی و طبقاتی به پیش میروند. این لایه‌ها اگر در گامهای نخست، بر اثر توهم در کنار انقلاب یا ضد انقلاب قرار میگیرند، در اوجگیری انقلاب متناهی با حدت مبارزه طبقاتی جاری از این قطب‌کننده شده و به قطب دیگری میپیوندند تا در نهایت در جایگاه واقعی شان قرار گیرند. این نوسان و جابجایی‌ها اگرچه در نهایت بنا به منافع مادی معینی صورت میگیرد، اما همواره و در هر لحظه خود را به همین عریانی نشان نمیدهد. چنین وضعیتهایی تحت محملها و دلایل مختلفی ممکن است صورت گیرد. وحتى ممکن است این انگیزه‌ها در ذهنیت تک تک افرادی که در تکانهای اجتماعی جابجا میشوند، آگاهانه و هدفمندانه وجود نداشته باشد. امانیات افراد هر چه باشد، در وضعیت تاریخی و آرایش قوا — بین نیروهای متخاصم، این جابجایی مفهوم معینی دارند.

یکی از عواملی که بخشی از لایه‌های میانی، خصوصا روشنفکران آنان را از انقلاب زده میکند، پدیده قهر است. پدیده‌ای که در آن واحد البته با قانونیت مبیمنت دارد. و مخالفت با آن از طریق ستایش دمکراسی بیان میشود. خصوصا اگر انقلاب به شکست انجامد، طرفداری از دمکراسی ناب در مقابله با قهر انقلابی امری رایج میشود. زیرا شکست، کسانی را که منافع خود را تحت هر نامی از دست داده‌اند دور هم جمع کرده و از انقلاب خسارت میخواهند! منتها بجای صراحت بخشیدن به نیتشان، زیر پوشش دفاع از دمکراسی، قهر انقلابی را زیر ضرب میگیرند! و مبیمنت قهر از دمکراسی را تئوریزه میکنند. از آنجا که شکست انقلاب بهمن از یکسو و اوجگیری مبارزه طبقاتی

از سوی دیگر در میهن ما موجد روز این پدیده، یعنی ستایش از دمکراسی ناب و مذمت قهر در بین لایه‌هایی از روشنفکران خرده بورژوازی جدید، و عناصر وازده و منفعل از انقلاب گردیده است، دامن زدن مبارزه و مباحثه حول رابطه قهر و دمکراسی به یک ضرورت حیاتی برای جنبش ما تبدیل شده است. کمونیستها موظفند که مشت کسانی را که از دمکراسی سلاخی ساخته و با آن به جنگ انقلاب میروند برای توده‌ها باز کنند. اهمیت این مسئله زمانی برجسته تر میشود که طیف قابل توجیهی از لیبرالها و حتی سلطنت طلبیها هم خود را پشت دفاع از دمکراسی پنهان کرده‌اند. شعار آزادیهای سیاسی به قلعه کوب اینان در مقابل انقلاب تبدیل شده است. ما میخواهیم ببینیم اولاً این حضرات در رابطه با تحقق این شعار خود چقدر صادقند و آیا تحقق دمکراسی بدون سازمان دادن قهر بویژه در شرایط ایران ممکن است یا اتوپیائیست که لیبرالها و طیف رنگارنگ مدافعان دمکراسی ناب، در پشت این شعار، منافع طبقاتی خود را پنهان کرده‌اند؟! مادر این نوشته بر سر همین موضوع متمرکز می‌شویم.

هر انقلابی دوره بهم خوردن قانونیت است. دوره درهم شکستن نظم موجود، بدون اینکه نظم نوین مستقر شده باشد. در چنین وضعیتی که آجر روی آجر بند نیست، البته خشونت‌هایی به بار می‌آید. و ای بسا که سرهائی هم به ناحق شکسته شود. این یک قاعده عمومی در همه انقلابات است. تقریباً هیچ انقلابی را نمیتوان مثال زد که از این قاعده تبعیت نکرده باشد. هر انقلاب یعنی دوره خشونت و تندی طبقات فرودست در مقابل طبقه مسلط بمنظور پیش بردن اهدافشان. وقتی طبقه‌ای برای حفظ خود مردم را به گلوله می‌بندد، بدیهی است که مردم باید کارائی نظامی و سیاسی آن را فلج کنند. توپخانه‌هایش را خاموش کنند. پس به همه ارکان

نظم حاکم حمله می‌رسد. در چنین وضعیتی خشونت جزئاتی هر انقلاب میشود. مردم مسخوهند به زور، دشمن را از اریکه قدرت به پائین کشیده و خود جای آن را بگیرند. بدیهی است که این کشاکش عظیم خون ریزی در پی دارد.

در چنین وضعیتی همیشه عناصری — تحت هر عنوان — در مقابل خشونت‌های انقلاب علم شده و این خشونت‌ها را محکوم میکنند. و برای محکوم کردن آن بمنظور وجهه‌المله بودن نیز همواره از حربه دفاع از دمکراسی بهره‌بردار می‌کنند. در حالی که محکوم کردن قهر و دفاع از دمکراسی پوششی است برای پنهان کردن تضادهایشان با اهداف انقلاب. اینها در واقع با حمله به خشونت، میخواهند به هدفهای انقلاب حمله کنند. بحز این نیروها که منافع معینی را شقیب میکنند، پاره‌ای از روشنفکران کم خون هستند که در این نبرد طبقاتی برای خود منافع معینی را تصور نمیکنند. روشنفکران وازده‌ای که از اوضاع انقلاب ناراضیند زیرا امر مردم را امر خود نمیدانند. آنان در این هنگامه نبرد مطالب کلی را در مورد فواید آزادی و بردباری و متانست و غیره سرهمبندی میکنند تا بی عرقی خود را تحت مخالفت با خشونت پنهان کنند.

از همین روست که با نقاب صلح بودن، مردم را به "مقبول بودن" دعوت میکنند! مورخین بورژوازی هنوز هم که هنوز است در رثای برید شدن سر ملکه ماری آنتوانت ناله سر میدهند! بوسیله همین "بیطرفها" کتابهای زیادی در مورد وحشیگریهای انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده است. آنان از اینکه گیوتین در دوره همین انقلاب اختراع شد، اظهار بی‌بزاری میکنند، اما درباره آن کینه‌های تاریخی توده‌ها که از دل قرن‌ها شقاوت شاهان برآمده، سخنی بمیان نمی‌آورند. وقتی کله‌لوثی شان زده‌م

با گیوتین قطع شد، دانستن سر بریده را بدست گرفت و گفت: "افتخار میکنم که برای اولین بار در تاریخ میهنم سر پادشاهی را به ملت تقدیم میکنم!" لوثی شانزدهم باتکیه بر سر نیزه، استبداد بی قید و شرط را برای خود تضمین میکرد. رویسپیر، این شاگرد وفادار ژان ژاک روسو برای تضمین آزادی بی قید و شرط چاره‌ای جز نیزه کردن فخر انقلاب نداشت! مسئله اساسی همه انقلابات این است که کی در کنار کدام نرسه قرار دارد؟ البته در این میان هیچکس برای حفظ جان آنان که در وسط قرار گرفته‌اند، تضمین قابل اطمینانی نمیتواند بدهد!

در میهن ما هم همواره سرسبزها ناهان زیر حلقوم ملت فشرده شده و بار سه هزار سال رنج و تحقیر و ستم طبقاتی، قومی و مذهبی روی دوشهای زحمتکش ما سنگینی میکرد. ملتی که اسارت قریبها را در پشت سر خود داشت، در انقلاب بهمن بی‌خاست و همچون سیل، به همه‌ی ارزشهای پوسیده‌ای که در تمام طول تاریخ برای به بردگی کشاندنش بنیاد شده بود، یورش آورد. برای اولین بار بردگان تاریخ میهن ما قامت استوار کردند به این امید که اراده تاریخی خود را برای برچیدن طومار چند هزارساله جور و ستم و غارت و اختناق نظام ستمشاهی، در هم پیچیده و این لاشه متعفن را به گورستان تاریخ سپرند. این انقلاب نسل قربانی شده‌ای را به حرکت درآورد و برای اولین بار آنها را در سیاست دخالت داد. انقلاب بهمن از این نظر دمکراتیک ترین پدیده در تاریخ میهن ما بود. پدیده‌ای که میخواست دمکراسی را نه در خدمت "سرگزیده‌گان" بلکه به عنوان اراده اکثریت حساری کند. قیام بهمن، قیام گودنشینها، ساکنین طبری آبادها و یافت آبادها علیه کاخ نشینها، شمال شهرنشینها و آقا زاده‌ها بود. آنان دنبال آب می‌گشتند که گرفتار سراب شدند! زیرا خوست برحق انقلاب که جویای عدالت بود، در یک بزنگاه تاریخی با خوست ارتجاعی ارتجاع توأم شد. از دل یک انقلاب شکست خورده، ضدانقلاب سربرون آورد! و قهر انقلابی منتهی

شد به یک قهر ارتجاعی! این فاجعه جسارت حضرات را بیشتر کرده است. آنان که از خضونت در هر انقلابی با توسل به محملهای اظهار انزجار کرده و نسبت به آن اعتراض میکنند، این بار محمل مهمی به چنگ آورده‌اند! توأمان بودن دوره انقلابی با حاکمیت ارتجاعی بهانه‌ای شده تا با سوء استفاده از نارضایتی توده‌ها کسی که ستم ولایت فقیه حائشان را به لسان رسانده، چنین وانمود کنند که مردم هر چه میکشند، از اسفلات میکشند!

این مدعیان رنگارنگ برای رسودن گوی سبقت از میدان، ودلبیری از مردم ارتجاع زده‌ی ما با هم به مسابقه برخاسته‌اند. این الوقتها و شارلاتانها هم وارد میدان شده‌اند و آواز دمکراسی میخوانند! مثلاً تصورش را بکنید وقتی "تسمار" دکتر دریا دار مدعی حلال خلق عرب حوزستان خودمان هم وارد بازی شده و لاف دمکراسی خواهی میزند و افصاح معرمانند که باید دمکرات بود و نظرات مخالف را بردبارانه تحمل کرد، حساب فقیه البته پاک است! وقتی حساب و کتابی در کار نباشد، قصیه از این هم فراتر رفته، کارار این هم حراسر میشود. اکنون دیگر سلطنت طلبها هم نکلی عملکرد خابرا به سلطنت را در دوهزار و پانصد سال تاریخ سپه ما عموماً، و پنجاه سال حکومت سسناه پهلوی ها را به عنوان یک تحریک مشخص از نظام ستمشاهی فراموش کرده‌اند و بی شرمانه به مردم وعده ایجاد سلطنت دمکراتیک میدهند! و اصلاً به روی ناممارک خود سعی آوردند که این حکومت فوق ارتجاعی مشروعه حاکم که عامل جسارتشان شده، محصول شوم همان حکومت خابرا به سلطنت مشروطه یابی مشروطه‌ی سرگون شده‌ی نمان بوده است! در شرایطی که سنگ صاحبش را نمی‌شناسد، چرا "سلطنت" نتواند "دمکراتیک" شود؟ سپه‌ده بیست که همه‌ی معرکه گساران مستبدان سیاست برای جمع کردن مردم دور سلطان، از دمکراسی طلی ساخته و به آن می‌کوسند!

آنان مقدان دمکراسی در شرایط حکومت ولایت فقیه را مستمکی فرار

داده‌اند برای تخطئه انقلاب تا با نسی آن طبل بازگشت زده و دوره طلاستی گمشده خود را که همانا ولایت شاهی است، جستجو میکنند. در جنب هنگامه و در لابلای این گردوغبار، هرینچی، ادعای میرپنچی میکنند و هر یالاچی، داعیه سندیازی دارد. آنان با عام گوئیهای بی سروته و غرغر کردن چیزهای کلی درباره دمکراسی، میخواهند عملاً ماهیت ضد دمکراتیک خود را از انظار پنهان کنند.

انها چه کسانی هستند و چه می‌گویند مدعیان دمکراسی ناب و مذمت

کنندگان قهر را در شرایط کنونی، طیف قائل توجهی تشکیل میدهند. طیفی که نطقه اشتراک آنها را اتفاقاً سلطنت طلبی تشکیل نمیدهد. حتی عده‌ای هم ضد سلطنت هستند. احیاناً پاره‌ای از آنها مبارزاتی هم بر علیه سلطنت کرده‌اند با در مقابله با آن قلمی زده‌اند. عده‌ای اساساً در ضدیتشان با سلطنت هیچ شبهه‌ای وجود ندارد. بورژوا لیبرالها، لیبرال رفر، لیبرال مارکسیستها، روشنفکران و زده و منفعل، روشنفکران لاهوتی مریگی ماب... آنها در ساری چیزها با هم اختلاف دارند. همدیگر را سبب، چپ، ضد انقلابی، بورژوا، محافظه کار، بریده، چپ دوانشه و... متهم میکنند. خیلی از جاها بقیه همدیگر را درده‌اند و همدیگر را افشا کرده‌اند. اما در ورای این اختلافات و ممانعت در یک حیر همگی با هم متفقند و آن ستایشی از دمکراسی ناب و دشمنی با قهر است. مثل جن از وازه‌هایی همچون مساربه طبقاتی، قهر انقلابی گساران و البته در یک جبر هم مشترکند. و آن بیشترین صدمت با انقلاب سهم است. از انقلاب بهمن به عنوان نورش سی رویاها، عقب مانده‌ها، نادانها و عوام ها نام میبرند! سیم حایگاه طبقاتی این حصرات کجاست و بر اساس چه مفاعی خضونت انقلاب را مذمت میکنند و آن را متصادم دمکراسی میدانند!

در مورد سلطنت طلبها و سوریات... جبار رژیم پهلوی و شورسیمیهای قد و سیم قد بورژوازی و روشنفکران قلمبه مرد، حرف ریادی نیست. در مورد آنها

ابهامی وجود ندارد. و خودشان هم نسبت به خود در توهم نیستند. زیرا یک بار طعم تلخ فضای باز سیاسی را چشیده‌اند و این رابه قیمت سرنگونی رژیمشان فهمیده‌اند که با بازکردن هر روزنه سیاسی در ایران، کارگران و زحمتکشان از آن سربیزرون آورده و بقول برشت نه فقط حق اعتصاب، نه فقط کارخانه، که همه قدرت را طلب میکنند! گواينکه کردند! بنا بر این اینها پشت همه‌ی جارو - جنجال‌های تبلیغاتی درباره دفاع از دمکراسی آنهم دمکراسی شاهنشاهی و فواید آن، دستشان را داغ کرده‌اند که دیگر زیر بار چنین توهمی نروند، حتی اگر از آقای کارتر توصیه بیاید! خورشیدی، تشریسی - عالی جاه! نیم پهلوی و شرکاء والا مقام رسماً اعلام کرده‌که: "برنامه ما دمکراتیک است. اما راه رسیدن به دمکراسی غیر دمکراتیک است!" یعنی در همان خط اول بازگشت تسویه حساب و قتل عام مخالفین و سپس ادامه همان دمکراسی ستمشاهی گذشته!! میگویند هنگامیکه بورژوازیها به فرانسه بازگشتند، هیچ چیز را فراموش نکرده بودند، و هیچ چیز یاد نگرفته بودند! یعنی قتل عام مخالفین و سپس تداوم دمکراسی خواهی اینان آنهم هنگامیکه با لظایف الحریل میکوشند ولایت شاهی را پشت ولایت فقیه پنهان کنند، چیزی نیست جز بازگشت به اقتدار گذشته و باز کردن سفره چرب و چیل از پوست مردم و بلعیدن همه‌ی ارزشهای انقلابی از درون جامعه، و آنگاه خر غلط زدن!

نیروی دیگری که در پشت دفاع از دمکراسی ناب پنهان شده و به این بهانه از گذشته پلاستی گم شده خود دفاع میکند، برخاسته از درون لایه‌های خرده بورژوازی جدید است. آنهائی که از غارت عمومی چیزی هم نصیبشان میشد و فرق در زندگی "چوخ بختیاری" گذشته، سرشان پاشین بود و ما ستشان را میخوردند. اما انقلاب آمد و آن روزگار خوش و کوتاه گذشته را با خود برد. نه فقط در شرایط کنونی، بلکه هر نظامی هم که بیاید قادر نیست با تاراج چاهای نفت آن دوره پلاستی گم شده را برای کسانی که بیش از سهم

خود میخورند، دوباره بازسازی و احیاء کند!

البته اینها انقلاب را شروع نکردند، اما مدتی با آن همراهی کردند و چون از این همراهی طرفی نیستند، یا کنار کشیدند و یا در مقابل انقلاب قرار گرفتند. ضد انقلاب برآمده از دل انقلاب هم با گشتهای مسلحانه رنگارنگی که در تمام شب و روز با احکام آماده، سایه به سایه مردم در حرکت است، و به هربهانه عابریسن، دکاکین، خانه‌ها، اتاقهای خواب و حتی زیرجاده‌های مردم را تفتیش میکند، زندگی عرفی اینها را هم تعطیل کرده است! مسلماً دمکراسی طلبی اینها مشروع است و باید از آن دفاع کرد. اما مسئله اساسی این است که این لایه‌ها پشت دفاع از این دمکراسی نابشان ضمن اینکه به سیاهی لشکر ضد انقلاب مغلوب تبدیل شده‌اند، غرض ورزی طبقا تیشان را با انقلاب پنهان میکنند. دمکراسی طلبی آنان از این رو که در پیوند با منافع مردمشان نیست، ارتجاعی است.

ما به هیچ وجه قصد ترسیم چنین سیمائی را از تمامی لایه‌های یاد شده نداریم. زیرا بسیاری از این لایه‌ها همچنان به آرمانهای انقلاب وفادار مانده و برای تحقق آن میجنگند. منظور گرایشی است که در بیچاره‌ای از روشنفکران این لایه‌ها وجود داشته، و دارن ریشه می‌دواند.

جریان دیگر متشکل از طیفی از روشنفکران است که منافع واقعی برای خود در انقلاب تصور نمیکنند. از این نبرد طبقاتی احساس هویت نمیکنند. دفاعشان از دمکراسی، دفاع از مردم نیست. حتی آرامش طلبی آنان هم نشانه مطلع بودنشان نیست. از خشونت انقلاب به این دلیل که امر انقلاب را امر خودشان نمیدانند، انزجار دارند از آنجا که منافع خود را با منافع مردم ممزوج ندیده و بنا به خلعت اندوید و آلیستی‌شان همواره برقرار سر مردم به همه چیز فکر میکنند، حاضر نیستند با مردم حرکت کنند. انقلاب دیوار بلورین فردیت اینها را میشکند و از ترس خودشان، تلاش دارند تا تیزی شمشیر انقلاب را کند کنند، آنها

مردم را به آرامش دعوت میکنند تا خانه حقیر و کوچک خود را نجات دهند. ممکن است حتی غرض ورز هم نباشند اما بشدت کودن و درعین حال خود گنده بین هم هستند! "من خودشان را به جای همه" میگیرند. از آنجا که چشمشان فراتر از پرچین خانه‌شان را نمیبیند، جامعه را در سطح یک سالن سخنرانی تصور میکنند. دنیا را اگر سیل ببرد این حضرات را خواب میبرد. تنها در این سالن سخنرانی موجودیت خود را احساس میکنند. سالنی که البته رئیسی دارد و سخنرانانی و نوبتی. آنها از مردم میخواهند هر کس به نوبت و با نزاکت حرفش را بزند و حرف دیگران را هم بشنود! درست با همان نوبت و با همان نزاکت! اساساً قدرت سیاسی مسئله‌شان نیست. همینقدر ترجیح میدهند در حاشیه نشسته و اجزاء دمکراسی افلاطونی مطلوبشان را که معلوم نیست در کدام ناکجا آباد باید متحقق شود، تشریزه میکنند. موجودات کوتاه بینی که میخواهند با برجسته کردن نادانی مردم، خود را ملطبه اوضاع جا بزنند. حتی بدون اینکه عملاً در جهت زدودن نادانی مردم - البته بزم خودشان - گامی برداشته باشند.

حال قبل از آنکه وارد قضاوت درباره افاضات آنان شویم، فشرده‌ای از مطالبی را که بر سر آن اشتراک نظر دارند، در اینجا میآوریم. آنها میگویند: باید در یک فضای آرام سیاسی، امکان بررسی و تحقیق رابه همه داد. باید از اصل برخوردار آزاد اندیشه‌ها دفاع کرد و از آن به هر قیمتی که شده حراست نمود. باید در مقابل نظر مخالفان بردبار بود و بردباری را در مقابل مخالفان به مردم آموخت. باید با صبوری و شکیبائی در مقابل بورژوازی قرار گرفت و با امکان دادن به آنها برای زدن حرفهایشان، آنان را افشاء کرد. زیرا توخالی بودن حرفهایشان، خود عامل افشایشان خواهد شد! در این صورت است که میتوان به دشمنان آزادی آموخت که چگونه باید آزاد منش باشند! در یک جامعه آزاد باید فدا شیتها هم آزادانه حقاً ظاهراً نظر داشته باشند. وقتی پسای

استدلال و بحث وجود داشته باشد، چرا باید به خشونت و برخورد فیزیکی متوسل شد؟ وقتی میشود از طریق همزیستی مسالمت آمیز و بر اساس اقتناع مسائل را پیش برد، باید آسود دست بورژوازی نداد و پیشقدم خشونت نشد. جنگ و ستیز مال دنیای گذشته است. در عصر انفورماتیک، وحشیگری و خشونت مذموم است. تنها از طریق برخورد آزاد اندیشه‌هاست که ممکن است هویت انسانی انسان هویدا شود. خلاصه اینکه آزادی بی قید و شرط، برخورد آزاد عقاید، بردباری و شکبائی منطقی و مقابله با هر نوع خشونت، زیربنای دموکراسی است. زیرا طرفداری از دموکراسی، ضرورتاً از مخالفت با قهریسه میگیرد!

ببینیم ناکجا آباد این حضرات که چنین دموکراسی بی را میخواهند متحقق کنند، کجاست؟ اگر چه ممکن است عده‌ای از اینها در هیروت معلق زده و برای تحقق آمالشان نه بر زمین، که در لاهوت و افلاک سیر و سلوک کنند! اما بالاخره در لحظه‌های مشخصی و بر سر مسایل مشخصی آنجا که تنشهای سیاسی بیش از آن صراحت دارند که دیگر با برخوردهای کلی و انتزاعی نمیتوان از کنارشان گذشت، این حضرات ناچارند بر زمین هیبوط کرده و پای اثیری خود را در قسمتی از زمین محکم کنند! آنها در مقابل سؤال ما بلافاصله جواب خواهند داد: آیا در شرایط کنونی، دموکراسی بورژوازی مستقر در غرب بهتر است؟ استبداد شرقی نیست؟ میگویند البته در سوسیالیسمی که ما در نظر داریم، دموکراسی از این هم فراتر خواهد رفت. اما نقداً به دموکراسی بورژوازی مستقر در غرب باید چسبید. زیرا این دموکراسی توانسته است با قانونی کردن خود، عنصر قهر را بین شهروندان حذف کند.

مانه فقط منکر آزادی‌های سیاسی نیستیم، بلکه بر ضرورت تحقق آن در ایران تاکید جدی داریم. مسلماً در کشوری که حکومت برده‌داران مستقر است، در کشوری که نفس نمیشود کشید، تحقق دموکراسی بورژوازی خودش نعمتی است. و پرولتاریای میهن ما، بیش از شام شب به آن محتاج است. زیرا

طبقه کارگر در شرایط اختناق و در سایه سلطه نظم سیاه ولایت فقیه، با خویریزی زیاد هم به سادگی نمیتواند خود را سازمان دهد. نه فقط طبقه کارگر و زحمتکشان، بلکه همه شهروندان ما اکنون بیش از هر زمان دیگری به دموکراسی سیاسی نیازمندند. بدون لحظه‌ای تردید اگر همین دموکراسی سیاسی مستقر در غرب، در ایران خودمان سازمان داده شود، گام بلندی به پیش برداشته شده است. ما معتقدیم باید همین امروز آزادی سیاسی برای همه مردم - بدون توجه به جایگاه طبقاتیشان - وجود داشته باشد. این پرنسیپ کمونیست‌هاست. آزادی آرمان بزرگ شریعت بویژه آرمان کمونیست‌هاست نظام کمونیستی اگر نتواند در روند تکامل جامعه آزادی بی قید و شرط، آزادی مطلق را به انسان ارمغان دهد، یک جایش میلنگد. ما معتقدیم کمونیسم آن راه حل علمی است که قادر است انسان را از قید طبیعت، استثمار و از همه‌ی سمومات مالکیت نجات داده و انسان را از خودبیگانه‌سازی رها کرده و به خویشتن خویش بازگرداند. پرولتاریا بمثابه طبقه پیشرو و معمار این آزادی است. طبقه‌ای که قادر است خود و دیگران را رها سازد. بورژوازی تا عوام فریبی میکوشد آزادی، این جوهر هستی انسان را با بهره‌برداری از متفکرینی که در دوره خود دمکرات انقلابی بوده‌اند جزء دستگاه فلسفی خود جا ببرد. تلاش شورسینهای بورژوازی این است که آزادی خواهی را جزء خلعت ذاتی نظام بورژوازی جا زده و چنین وانمود کنند که دموکراسی موجود، باز تولید شده خود نظام بورژوازیست. حال آنکه برای تامین همین آزادی‌های سیاسی در غرب، خوشهای زیادی ریخته شده است. کارگران و زحمتکشان طی دو بیست سال مبارزه بی امان و خونین توانسته‌اند دموکراسی سیاسی را به بورژوازی تحمیل کنند. بنا بر این برخلاف روس که گفته بود: "انسان آزاد آفریده شده، اما همه جا در بند است" واقعیت نشان داد که مارکس حقیقت را دیده است. زیرا که میگوید: "انسانها برده‌اند، خود را

آزاد میسازند" این آزادیها با نبرد به چنگ آمده است.

این حقیقت دارد که در غرب دموکراسی سیاسی وجود دارد، اما این هم حقیقت دارد که اجرای آن منوط به تعادل قوا در عرصه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی به نفع بورژوازی در هر کشور معین است. زیرا آنجا که هر دولتی تجلی قهر یک طبقه است و از منافع عام آن طبقه حراست میکند، اجرای این احکام را تنها به شرط اینکه تعادل مورد نظر را به نفع طبقه مسلط تامین کرده و شورش طبقات فرودست را مانع شود، مجاز میکند؟ بدیهی است این حقیقت در هیچ کجای کتاب قانون نوشته نشده است. اما همه جای تاریخ گواه بارز وجود آن است. تنها نبرد طبقاتی تعیین میکند که چه چیز برای کدام طبقه. این واقعیتی است که طرفداران دموکراسی ناب چشمان را آنگاه‌ها نه نا آنگاه‌ها بر روی آن بستند!

اما بفرس که بدون در نظر گرفتن این مسائل، اگر بخواهیم همین آزادی‌ها را - و حتی کمتر از آن را - در ایران پیاده کنیم با دادن اعلامیه و برگزاری مجلس سخنرانی امکان اجرا دارد؟ آیا با شعارهای بشردوستانه و بند و اندرز در ایران آزادی مستقر میشود؟ اگر قضیه به همین سادگی بود پس آیا سلطه سرکوب دوهزار و پانصد ساله در کشور ما سناظر این بود که صاحبان این ایده "طلائی" وجود داشت؟ یا اینکه فقدان مطلق دموکراسی در این همه مدت سخت و طولانی یک تصادف بیشتر نبوده؟ آیا همین پنجاه سال مشغله که اینهمه به ضرورت وجود آزادی تکیه شده و به همان اندازه هم آزادی خواهان به بند شدند، همه‌اش یک سوء تفاهم بود؟ اینها مسائلی جدی است. اینها باید در جامعه شکافته شود تا مردم مدعیان دموکراسی ناب را بیشتر شناسند! لیبرالهای محترم مگر شما مدعی نیستید مردم باید آزاد باشند و آزادانه نظراتشان را اعلام کنند؟ بسیار خوب، چنین شرایطی یکبار در سهم پنجاه و هفت بوجود آمد و مردم فرصت یافتند تا نظراتشان را بگویند. اما دیدیم بمحض اینکه

نگاهی گذرا به تجربه مبارزات طبقه کارگر در افریقای جنوبی

مناسبات سرمایه‌داری در آفریقای جنوبی، نه از طریق انباشت در حوزه کشاورزی و سرمایه‌گذاری آن در صنعت، بلکه با ورود سرمایه مالی از خارج و بویژه اروپا، شکل گرفت و بتدریج در یک رابطه ارگانیک با مجموعه سیستم سرمایه‌داری جهانی بمرحله پیشرفته‌ای گام گذارد. جنگ بوشرها با انگلیس و پیروزی انگلیس در ۱۹۱۰ در واقع پیروزی سرمایه مالی بود. پیش از آن تجار آمستردام توانسته بودند اولین برجهای مراقبت کمبانی هلند شرقی را در ۱۶۵۲ در دماغه کیپ (Cape) مستقر سازند. در ۱۷۹۵، انگلیسی‌ها برای سلطه هلندی‌ها پایان داده و آنها را به اشغال خود در آورده‌اند. با کشف اولین معادن الماس، سرمایه‌ها با شتاب بیشتری وارد کشور میشدند و بنوبه خود فرآیند صنعتی شدن کشور را شتاب میداد. انقلاب صنعتی ورشد سریع مناسب سرمایه‌داری، در واقع با تشدید سیاست‌های ارتجاعی نژادپرستی توأم بود. ستم نژادی، شکل مبدل ستم سرمایه‌است. سرمایه در آفریقای جنوبی برای اینکه بتواند قدرت رفایی داشته باشد و سود کلانی را بدست نیامد، به نیروی کار ارزان احتیاج داشت و سیستم "آپارتاید" روش سیاسی تضمین این نیروی کار ارزانی بود که توسط کارفرمایان و دولت دنبال میشد و هنوز دنبال میشود. تعقیب چنین سیاستی، بدون "اتحاد" در میان سرمایه‌داران برای سرکوب نیروی کاری که در نتیجه فرآیند صنعتی شدن کشور بوجود می‌آید امکان ناپذیر بود و طبقه حاکم در این رابطه از دواهرم استفاده می‌کرد؛ اهرم سیاسی (دولت) و اهرم اقتصادی (اطاق‌های بزرگانی و غیره). این دو اهرم پدیده تقریباً عمومی نظام سرمایه‌داری است. لیکن کاربرد آن با

بکارگیری روش پیچیده و خشن آپارتاید (جدائی نژادی) شکل ویژه‌ای را در ساخت اجتماعی، و در نتیجه، در ساختار کاری بوجود آورد که تلاش بملدی پرولتاریا برای متحد کردن نیروی خود، جدا از این شکل ویژه نمیتوانست جریان یابد و خواه ناخواه انعکاسات خود را در تحلیل‌های متفاوت از وظایف احزاب، اتحادیه‌های کارگری، مرحله انقلاب... بجا گذارد.

بعد از اشغال آفریقای جنوبی توسط انگلیس، سرمایه‌داران فعال در آفریقای جنوبی، بر اتحاد خود در برابر کار، شکل سازمان یافته‌ای دادند. نخستین تلاش‌ها از سال ۱۸۰۲ آغاز شد و در ۱۸۲۲ منتهی به ایجاد تشکلی بنام "مبادله بازرگانی" شد که در حکم سازمان سرمایه‌داران بود. در ۱۸۶۱، "مبادله بازرگانی" نام خود را به "اطاق بازرگانی کیپ" تغییر داد. در دیگر نقاط نظیر پورت-الیزابت، لندن شرقی، پورتوریو و ژوهانسبورگ، نیز اطاقهای بازرگانی علم شد. در ۱۹۰۵ "مبادله تجاری آفریقای جنوبی" بوجود آمد که ۱۰۱ شرکت عضو آن بود، و در ۱۹۲۲، "مجمع اطاقهای بازرگانی" حدود ۱۴۴ اطاق بازرگانی محلی وابسته داشت که هر اطاق بازرگانی بنوبه خود شرکتهای زیادی را تحت پوشش قرار میداد. آفریقای جنوبی، یکی از متمرکزترین روابط سرمایه‌داری را دارد و اتحاد کارفرمایان، سیاست کنترل بر دولت را اعمال میکند. از اینرو مجموعه سیاست "آپارتاید" از مجموعه روابط کار و سرمایه در آفریقای جنوبی جدا نیست. کارفرمایان بر پایه اتحاد خود توانستند برای جلوگیری از اتحاد کارگران، مکانیسم خاصی را بکار گیرند که مشخصات آنرا میتوان چنین خلاصه کرد: (۱) تامین نیروی کار ارزان با توسل به قهر مستقیم که از

کانال "آپارتاید" میگذشت. با نابرابری شمردن حقوق کارگر سیاه با سفید، نه تنها دستمزد کارگران سیاه بسیار پایین نگهداشته شد، بلکه (۲) کارگر سیاه اجباراً در مناطقی ویژه باید سکونت می‌گزید که بی شباهت به "گتو" های یهودیان نبود. (۳) دورنگداری محل کار از محل سکونت. (۴) کارگر سیاه برای رفت و آمد بین دو شهر باید "پروانه عبور" می‌گرفت. (۵) کارگر سیاه حق تشکیل سندیکا یا پیوستن به سندیکاهای دیگر نژادها را نداشت. کارگران سیاه فقط میتوانست در "کمیته کارخانه" و "کمیته ارتباط" که توسط کارفرما انتخاب میشد و ریاست آن نیز بر عهده یک سفید پوست بود، حضور داشته باشد. "کمیته کارخانه" و "کمیته ارتباط" بر مبنای همان کارخانه بود و شکل سازمان سرتاسری نداشت. در مقابل، کارگران سفید پوست و رنگین پوست (غیرسیاهان) - در حد محدودی - حق تشکیل پیوستن به سندیکا را داشتند. پایین ترتیب سه نوع سندیکا برسمیت شناخته میشد: ۱- سندیکاهای کارگران سفید، ۲- سندیکاهای کارگران رنگین پوست، ۳- سندیکاهای مختلط (سفید و رنگین پوست غیر سیاه). در سندیکاهای کارگران سفید و رنگین پوست نمیتوانستند در یکجا و مشترکاً جلسه تشکیل دهند، بلکه جلسه هر یک از آنها باید جداگانه برگزار میشد. بعدها دولت این نوع سندیکاها را منحل کرد. علاوه، رژیم بطور فله‌ای از کشورهای مجاور و کارگزار سیاه وارد میکرد که فاقد هرگونه حقوقی بودند. این روش بویژه در معادن و کشاورزی، که شکل کارگران بسیار پائینتر است بیشتر بکار گرفته میشود.

سندیکاهای کارگران سفید، و رنگین پوست و "کمیته‌های ارتباط" و

"کمیته‌های کارخانه"، مجموعاً در خدمت رژیم "آپارتاید" قرار دارد، چرا که رژیم با دادن امتیازاتی به کارگران سفید و دامن زدن به نژاد پرستی، و در حد محدودی به کارگران رنگین پوست، از آنها بعنوان تکیه گاه‌های اجتماعی علیه پرولتاریای سیاه که اکثریت جامعه آفریقای جنوبی را تشکیل می‌دهند، استفاده کرده است.

از سال ۷۹ بی‌مدت، کارگران سیاه حق تشکیل سندیکا را بدست آورده‌اند و رژیم نژاد پرست بوظیفه لایحه قانونی آنها برسمیت شناخته است. با اینهمه اساس سندیکالیسم سیاه، همچنان مخفی باقی مانده است و کارگران سیاه علاقه چندانی برای به ثبت رساندن سندیکا‌های خود و یا شرکت علنی در آنها، نشان نداده‌اند. از مجموع یک میلیون (و با کمی بیشتر) کارگر عضو سندیکا، حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر کارگران سیاه هستند. پرولتاریای سیاه برای رسیدن به حق تشکیل رسمی سندیکا، راه طولانی و پرهزین را طی کرده است و اکنون بعد از بدست آوردن این حق، با تردید بدان مینگرند، چرا که رژیم آپارتاید همچنان باقی است و سندیکالیسم رسمی تاریخاً در خدمت ابقا، این رژیم بوده است. سندیکالیسم پرولتاریای سیاه برغم تاریخ کوتاه چندین دهه، و برغم سرکوب سنگین خود، توانست زنده بماند و درست در متن سرکوب و وحیانه، خود را از زمان بدهد و بر رژیم موجود تحميل نماید.

سندیکالیسم پرولتاریای سیاه

سندیکالیسم پرولتاریای سیاه، با افت و خیزها، سرکوبها و احیای مجدد توأم بوده است. در تاریخ مبارزات سندیکالیستی کارگران سیاه چهار مرحله از اعتلای مبارزات کارگری را میتوان مشخص نمود: دهه بعد از انقلاب اکتبر، سالهای بعد از جنگ جهانی دوم (سالهای ۵۰) و اعتلای نوین مبارزات کارگری (اواصل سالهای ۷۰)، و اوج گیری اخیر مبارزات کارگری (از اواصل سالهای

۸۰ باینسو).

نخستین مبارزات کارگران سیاه که بعد از جنگ بوئر، اهمیت یافت، نتوانست به ایجاد سازمان پایداری بیا نجامد. در سالهای پایانی جنگ جهانی اول، ناآرامی‌های کارگری، مانند دیگر کشورها، دامن آفریقای جنوبی را نیز گرفته بود. انقلاب اکتبر روسیه، به سندیکالیسم در آن کشور تکان تازه‌ای داد و اولین سندیکا‌های مهم "بابتکار" اتحادیه بین‌المللی سوسیالیستی" که همه رده‌های کارگری را خطاب قرار میداد، پا گرفت. اتحادیه "I.C.W.A" - کارگران صنعتی آفریقا، نتیجه این تلاش بود که بلافاصله کارگران سیاه را درگیر مبارزه کرد. پلیس به سرکوب خشن و انتقام جویانه‌ای دست زد. سال ۱۹۱۸، بارشد "اتحادیه کارگران صنعتی و تجاری I.C.W.A بعد از I.C.U. - به اوج تازه‌ای رسید. در فوریه ۱۹۱۸، بدلیل افزایش هزینه زندگی، کارگران سیاه دست به تحریم فروشگاه‌های وابسته به کمپانی‌ها را سترند زدند. پلیس با همکاری مطبوعات و مقامات قضائی کشور حملات شدیدی را بر این "اتحادیه‌گرایی" کارگران سیاه سازمان داد که دیگر هرگز قطع نشد. اما با وجود موج سرکوب، رژیم نتوانست "اتحادیه‌گرایی" کارگران را سرکوب نماید. در ژانویه ۱۹۱۹، اعتلائی در "اتحادیه کارگران صنعتی و تجاری" (I.C.U.) بوجود آمد. در نتیجه یک ملاقات تصادفی بین کلمنتس کدالی C. Kadali که یک فرد تحصیل کرده و مهاجر آلمانی‌ها سالندسود و آ. اف. باتی، عضو حزب کارگر، اتحادیه کارگران صنعتی و تجاری در کیپ‌تاون بنیاد گذاشته شد. باتی میخواست از مسئله "اتحادیه‌گرایی" بنفع خود در انتخابات پارلمانی قریب‌الوقوع استفاده کند و بهمین دلیل خواستار شد که فقط بعنوان "مشاور" در اتحادیه باشد. به دعوت کدالی و باتی، ۲۴ کارگر پاسخ مساعد دادند، و ج. بالسن، کارگر بارانداز، اولین رئیس آن گردید. در اواسط سال ۱۹۱۹، I.C.U. به سازماندهی کارگران رنگین پوست و سیاه در

اسکله‌ها پرداخت. در همان زمان، سلبی مسی مانگ، عضو "کنگره ملی آفریقا" شروع به سازماندهی کارگران سیاه در بلشوم فونتن کرد. اما فقط I.C.U. بود که به خواست سازماندهی در میان کارگران سیاه پاسخ میداد و آگاهی انتقادی رشد یابنده آنان را منعکس مینمود. در ژوئیه ۱۹۲۰، کنفرانسی از همه سازمانهای موجود کارگران سیاه در بلشوم فونتن برگزار گردید. هدف ایجاد یک سازمان سرتاسری بود. در ۱۹۲۱، I.C.W.A. در I.C.U. ادغام میگردد و کدالی رهبر بلامنازع آن است. I.C.U. در مبارزات کارگران شرکت فعال میکند. موج طفیان، اعتصاب و میتینگ‌های توده‌ای، کشور را فرا میگیرد. در فوریه ۱۹۲۰، پلیس اعتصاب ۷۰ هزار کارگر معدنکار سیاه را در ریف درهم می‌کوبد. در پورت‌الیزابت، مبارزه برای افزایش دستمزد بالا میگیرد. یکی از رهبران کارگری که میبایست سخنرانی میکرد، دستگیر میشود. کارگران خشمگین، جلو اداره پلیسی که رهبر کارگری در آنجا بازداشت بود، جمع شده و به سنگ‌پراکنی علیه پلیس می‌پردازند. در نتیجه نیرانندازی پلیس، ۲۰ تن از کارگران سیاه و ۳ رهگذر سفید کشته و ۱۲۶ نفر زخمی میگردند. ۳۰ هزار نفر در مراسم تشییع جنازه شرکت میکنند. در دیگر شهرها نیز پلیس بروی کارگران سیاه آتش باز میکند. I.C.U. به روح مبارزاتی پرولتاریای سیاه تبدیل شده است و نه تنها سیاهان، بلکه رنگین‌پوستان را نیز بطرف خود میکشاند. در ۱۹۲۳، I.C.U. شاخکهای خود را به تمامی مناطق شمال کشور گسترده است. در ۱۹۲۵، ۵۰ هزار عضو و در ۱۹۲۷، "۱۰۰ هزار نفر کارگر به آن حق عضویت" می‌پردازند. در اواسط سالهای ۲۰، پایگاه توده‌ای آن از "کنگره ملی آفریقا" فزاینده‌تر می‌گردد و به جنبش توده‌ای طبقه کارگر سیاه تبدیل میشود. طرف خطاب آن طبقه کارگر است. I.C.U. بیش از پیش در ساسات وارد میشود. کدالی در نخستین سالهای ۲۰ تکرار می‌کند که او منتظر

خیابانها و شهرکها، و ناهمسامانی
اعتصابات کارگران در کارخانهها با
این سطح از فعالیت توده‌ای نام‌بردار.

دوربان ، بیداری جدید

دوربان ، صنعتی ترین منطقه
آفریقای جنوبی است . پرولتاریای
آن از سرکوبهای دهه ۵۰ "درس عبرت"
نگرفته است . بحران اقتصادی، تورم و
کاهش قدرت رقابتی صنایع آفریقای
جنوبی در بازارهای جهانی، نه تنها
دولت آفریقای جنوبی را با مشکلات
جدی مالی روبرو ساخت ، بلکه ناراضی
در میان کارگران سفیدپوست را نیز
دامن زد، هرچند که این ناراضی به
حرکات برجسته‌ای تبدیل نشد. اما وضع
در میان کارگران سیاه ، بگونه دیگری
بود.

در یک کارخانه آجرپزی در حومه
دوربان، حدود ساعت ۳ صبح - عده‌ای
از کارگران ، آرام همکاران خود را
از خواب بیدار کرده و در گوش آنان
میخوانند: " فردا بجای کارخانه، به
زمین فوتبال میرویم ". جواب کارگران
مثبت است . حتی یکنفر نیز خواست
اعتصاب را نادیده نمیگیرد. کارگران
در ستونهای دوفنره بطرف استادیوم
حرکت میکنند. حدود ۱۵۰۰۰ الی ۲۰۰۰ نفر
راه افتاده‌اند. وقتی به دم دروازه
میرسند، چنین میخوانند: " انسان
میمیرد، ولی روحش زنده میماند ".
خواست کارگران ، افزایش دستمزد به
بیش از دو برابر است . دستمزدهای
فعلی از ۶ سال با اینطرف تغییری
نکرده است . یکروز قبل، کارفرمایان
از امکان وقوع اعتصاب وقوف مییابند
و اعلامیه‌ای بردرویدوار کارخانه
میچسباند:

" الف - فردا صحبت از اعتصاب ،
کار تحریک طلبان کمونیست تلقی خواهد
شد. "

" ب - کارگران وفادار که روزانه
بکار می‌آیند، از شر ارباب دیگران
درمان خواهند بود. "

" ج - معرکه گردانها بشدت مجازات
خواهند شد. "

کارگران برخوردار است و یک نیروی
بالقوه توده‌ایست . دولت بر طبق
لایحه‌ای که بتصویب میرساند بسرکوب
کمونیسم و ایده‌های سوسیالیستی
میپردازد. حزب کمونیست و کنگره ملی
آفریقا در اول ماه مه ۱۹۵۰ خواستار
یک اعتصاب ملی میگرددند که در منطقه
صنعتی ویت واترزاند، ۸۰ درصد موفق
بود. در برخورد با پلیس ، ۱۸ سیاه
پوست کشته و بیش از ۳۰ نفر زخمی
میشوند و عده زیادی نیز دستگیر
میگردند . رهبران جنبش سیاسی بیاد
کشته‌ها و زخمی شدگان خواستار تکرار
اعتصاب در ۲۶ ژوئن میشوند و این بار
مناطق کارگرنشین دوربان، کیپ تاون،
و پورت الیزابت ، بدان پاسخ مثبت
میدهند. ۲۶ ژوئن ، روز اعتصابات
سیاسی سالانه تعیین میشود. ساکتو ،
مهمترین سازمان اتحادیه‌ای کارگران
سیاه، اعلام میکند که مبارزات درخواستها
در آفریقای جنوبی نمیتواند از مبارز
سیاسی جدا پیش برده شود و "منشور
آزادی" مصوبه " کنگره ملی آفریقا "
را خود بتصویب میرساند. تاکتیک
" درخانه بمان " مهمترین و رایجترین
تاکتیکی است که بکار برده میشود .
برای فرسوده نکردن ظرفیت سیاسی
کارگران ، مدت ماندن در خانه، از سه
روز نباید فراتر رود. مرکز سازمانها
نه کارخانه ، بلکه خیابانها و شهرکها
است . با اینهمه ، در مناطقی که
ساکتو توانسته بود در کارخانه‌ها و
صنایع به سازماندهی بپردازد، حرکت
توده‌ای ابعاد وسیعتر داشته و کارگران
شرکت فعالی در حرکات توده‌ای برعهده
میگرفتند. مبنای اعتصابات سیاسی ،
خواسته‌های اقتصادی کارگران سیاه بود
و ساکتو با پیش کشیدن این خواسته‌ها
نظیر افزایش دستمزد، نه تنها به
سازماندهی و جلب کارگران به اتحادیه
پرداخت ، بلکه توانست در ۱۹۵۸
" کنفرانس کارگران " را بوجود آورد ،
که بنوبه خود خواهان اعتصابات
توده‌ای برای لغو " پروانه عبور " و
دستمزدی که حداقل معیشت را تامین
نماید، شد. سرکوب شدید پلیس ، و
افت تدریجی در مبارزات کارگری ،
رهبران ساکتورا وادار به ترک کشور
کرد. مشخصه این دوره را میتوان
اعتصابات سیاسی وسیع کارگران در

پیروزی لنین در آفریقای جنوبی
خواهد ماند و در پیام اول ماه مه
۱۹۲۶ از اعضای I.C.U. میخواست که
برای سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار
یک " کمانولت کارگری " به نبرد
برخیزند. طبقه حاکم نه تنها برای
دفع خطر بسیج میشود بلکه به وسایل
ظریف‌تری نیز متوسل گردد. گروهی
از لیبرالهای سفید که با میانرو-
های جنبش کارگری در بریتانیا نیز در
ارتباط بودند، کدالی را تشویق به
بیرون راندن " سرخها " از I.C.U.
میکند و وعده میدهند که در آن صورت دولت
نه تنها I.C.U. را تحمل ، بلکه
ممکن است حتی آنرا برسمیت شناسد.
از این پس ، I.C.U. در شرایط سقوط
می‌افتد. کدالی خود طرحی را در درون
اتحادیه بتصویب میرساند - با
اکثریت ۶ بر ۵ - که هیچ عضو اتحادیه
نباید در حزب کمونیست عضو باشد .
فشار و سرکوب بیرونی پلیس ، با
انقباض و تشتت در داخل اتحادیه
توام میگردد و به پاره پاره‌های بی
نام و نشان تبدیل میشود.
از درون خود، و در درجه اول بدلیل فقدان
یک رهبری متحد به آرمان کارگران متلا
گردید. با اینهمه ، دهه ۴۰ دهه I.C.U.
نخستین درس بزرگ تشکیلاتی برای
پرولتاریای سیاه بود. پرولتاریای
سیاه بارها و بارها در مقابل یورش
پلیس ، با چوب و تیر جنگید، بخاک
و خون کشیده شد، شکست خورد ولی
تسلیم نشد.

درخانه بمان!

در سالهای بعد از جنگ جهانی
دوم ، اعتلای مجددی در جنبش اتحادیه
ای کارگران سیاه بوجود می‌آید. اگر
در دهه ۲۰ " اتحادیه " به ثبوت نرسیده
است ، در سالهای ۵۰ ، تجربیه
سالهای ۳۰ پرولتاریای جهانی، بنحوی
در سازماندهی انعکاس می‌یابد. رهبری
" اتحادیه " زیرزمینی است . نیروی
عمده سیاسی در این دوره، " کنگره ملی
آفریقا " است و پیوند نزدیکی با
" ساکتو - کنگره آفریقای جنوبی "
اتحادیه‌ها " دارد. با اینهمه ، حزب
کمونیست برغم کوچک بودن در مقایسه
با " کنگره ملی آفریقا " از انسجام
سازمانی و صراحت در طرح خواسته‌های

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

اعتصاب در ستاب

● بار دیگر کارگران مبارز ستاب دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب بخاطر افزایش دستمزدی است که از طرف دولت اعلام شده و در لیست حقوقی کارگران درج شده بود. سایر خواسته‌های کارگران بدین قرار بود: حق افزایش تولید، لباس کار، بخشنامه طرح طبقه بندی، دیرکرد حقوق روز دوشنبه ۶۳/۲/۳. ساعت ۱۵/۱ دقیقه بود که لیست حقوقی کارگران به آنها داده شد. کارگران آنرا بدقت بررسی کرده و ۶ تومانی را که از طرف دولت اعلام شده بود، در لیست نمی‌بینند. بعضی از کارگران بخاطر رعایت سلسله مراتب به سرپرست قسمتشان مراجعه می‌کنند. سرپرستها در جواب میگویند چون طرح طبقه بندی در حال اجرا می‌باشد این ۶ تومان را با در نظر گرفتن آن (طرح طبقه بندی) در لیست حقوقی خواهند نوشت. کارگران این کارخانه، فریب این سرپرستان را نخورده و به اعتصاب و تجمع دستجمعی متوسل شده و خواستار حل این مسئله گردیدند. چون در این روز مدیر عامل (قدسی نیا) و مدیریت فعلی (سرخ) در کارخانه بودند، نماینده کارگران به مذاکره با آنها پرداخت و آنها جوابی به خواسته کارگران ندادند. نماینده هم به جمع کارگران برای استرداد خواسته می‌پیوندد. ناگاه مدیر عامل همراه سرخی، تحت فشار کارگران حاضر صحبت با کارگران شدند. کارگران در نمازخانه نشستند و قدسی نیا به نمازخانه آمد. این انگل جامعه یکماه که از عید نوروز گذشته بود می‌گوید: "خوب، فرصت خوبیست که"

به همه شما این عید نوروز را تبریک بگویم و تا حال وقتی پیش نیامده که باشما صحبت نمایم. می‌خواهم بگویم مسافانه ما بجای اینکه کارکنیم، همگی در اینجا جمع شدیم؛ و از جمله حرفهایی مثل: این شش تومان از طرف دولت اضافه شده و من کسی نیستم که بگویم به شما نمی‌دهم، شماها باید صبر داشته باشید نه اینکه هر چیزی که شد تجمع کنید. او می‌گفت شما بطوریکه می‌دانید این شرکت در دست سوئدی‌ها بوده و کسی هم نمی‌توانست سر بچنانند و غیره. در جواب، یکی از کارگران بزبان ترکی گفت: شما می‌گوئید صبر داشته باشید، من وقتی از خانه می‌آیم سه تومان در جیبم ندارم تا به بچه‌ها بدهم، شما اگر راست می‌گوئید ۲۰۰۰ تومان، پیش به ما بدهید بعد سر موعد ۲۰۰۰ تومان را وصول کنید (بخاطر اینکه حقوق کارگران سرمایه پرداخت نشده بود این کارگر شروع به اعتراض نمود). کارگر دیگری در مورد اینکه هنوز سوئدی‌ها از این کارخانه، سود می‌برند صحبت کرد و گفت: ۸٪ سود این شرکت، متعلق به کشور سوئد می‌باشد. مدیر عامل شرکت گفت: نخیر ۸٪ نیست، هشت صدم در صد است، که شما بایستی شکر کنید که این شرکت این مقدار سود را به سوئد پرداخت می‌کنند. شرکت‌های دیگری هستند که حتی ۵۰٪ سود آنها متعلق به کشورهای دیگری می‌باشد و آخرالامر به کارگران قول داد که در ماه آینده، ۶ تومان را در لیست وارد و به کارگران پرداخت نماید.

● یکی از خواسته‌های مهم کارگران این کارخانه، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل می‌باشد، و این در حالی است که طرح مزبور در تعدادی از کارخانجات، تحت فشار کارگران بمورد اجرا درآمد است اما مدیریت غد کارگری کارخانه، تحت عناوین مختلف از اجرای طرح طبقه بندی

سریاز زد ما ست. تا کنون کارگران مبارز ستاب برای اجرای هر چه سریعتر این طرح دست به چندین حرکت مبارزاتی زد ما ست که همبار ترفند مدیریت و انداختن تقصیر به دوش اداره کار، با ناگامی مواجه شد ما ست این بار کارگران مبارز در روز ۶۳/۳/۶ دست به یک اعتصاب ۴۵ دقیقه‌ای می‌زنند. جریان از این قرار بود که یکی از نمایندگان شورادر هفته قبل از این تاریخ، به کارگران قول میداد که در روز شنبه یا یکشنبه نتیجه طرح را از اداره کار گرفته و جواب را به اطلاع کارگران خواهد رساند. اما روزیکشنبه ۶۳/۳/۶، وقتی کارگران ساعت ۹/۳۰ صبح جهت صرف چای به سالن غذاخوری می‌روند، بدلیل روشن شدن نتیجه طرح از رفتن بسرکار خودداری می‌کنند. یکی از سرپرستها خواستار بازگشت کارگران بسر کار میشود و دلیل آنرا نبودن مدیر نکر می‌کند. روز بعد کارگران بار دیگر هنگام صرف چای از رفتن بسرکار خودداری کرده و با زدن بر روی میز، همگی شعار "طرح، طرح، طرح" سر میدهند. در این میان چند تن از کارگران حزب اللهی که قصد خروج از سالن غذاخوری را داشتند با فریاد "هو، هو" کارگران سرچایشان می‌نشینند. در این هنگام مدیر (سرخ) که صدای شعار کارگران را شنیده بود به سالن غذاخوری آمده و می‌گوید: "چرا نشستاید؟" کارگران یکصد اصدای بلند می‌گویند: "برای طرح طبقه بندی (سرخ) با عصبانیت می‌گویند: شماها یکروز پرپر روز هم اینجا جمع شد ما مید، این مسئله راز یاد حاد نکند. ۰۰۰ و بار دیگر قول میدهد تا یکی دو هفته دیگر طرح تهیه شود، کارگران با امید روشن شدن نتیجه، این مدت را به مدیریت مهلت می‌دهند و پس از ۴۵ دقیقه اعتصاب، بسرکار بسر می‌گردند.

(به نقل از نشریه "پیام کارگر" (۱۳) - خرداد ۶۳ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

فصل سازی

به جهت تاخیر پرداخت حق افزایش تولید، کارگران زمره اعتراض سرداده به طوریکه یکبارچه با صدای بلند شعار می‌دادند: "حق افزایش تولید پرداخت باید گردد." مدیریت به ناچار به کارگران قول میدهد که بزودی حق افزایش تولید پرداخت خواهد شد. چند روزی که از این اعتراض می‌گذرد، حق افزایش تولید به کارگران پرداخت می‌شود.

(به نقل از "پیام سخن" نشریه هواداران سازمان در مازندران - شماره ۱۲)

هیدروفل و مالیل

کارگران ایند و کارخانه بعد از گرفتن حقوق و مزایای عید و حق اضافه تولید - متوجه میشوند که در بعضی از موارد حد اکثر تا ۳۵٪ مالیات از درآمدشان کسر شده که باورشان نمی‌شد. در پی تحقیقاتی که کارگران انجام دادند به این نتیجه رسیدند که دولت از درآمد های اضافی (به تعبیر خود ش) بطور متوسط ۲۵٪ به عنوان مالیات کسر می‌کند.

(به نقل از "پیام کارگر" (۱۲) - اردیبهشت ۶۳ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

جنرال پلاستیک

کارگران به منظور کاهش ساعت کار از ۴۸ ساعت به ۴۴ ساعت در هفته و لغو اضافه کاری اجباری و به رسمیت شناختن نماینده کارگران از جانب مدیریت، روز چهارشنبه ۲/۱۱ به مدت ۳ روز کار را تعطیل می‌کنند. مدیریت در مقابل حرکت کارگران ناگزیر می‌شود نماینده کارگران را برسمیت بشناسد ولی هنوز با خواست کاهش ساعات کار، موافقت نکرد ما ست.

(به نقل از "پیام کارگر" (۱۲) - اردیبهشت ۶۳ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

قتل کارگران انقلابی ، رفیق ها جر فیضی

کارگرکارخانه پالما در تهران

در روز سه شنبه اول خرداد ماه ، یکی از کارگران زن این کارخانه که دختری ۲۲ ساله بنام هاجر فیضی اهل یکی از روستاهای لنگرود بود ، ناپدید می شود . کارگران این کارخانه که هنوز از ناپدید شدن همکار خود اطلاعی نداشتند همچنان بیکار خود ادامه می دهند . جناب مدیر کارخانه همراه با صاحب کارخانه ، حاجی محمود به میان کارگران آمده و می گویند که هاجر خانم ناپدید شده است ، بدنبال او بگردید . کارگران نیم ساعت به جستجوی همکار خود می پردازند اما هیچ نتیجه ای نمی گیرند . بالاخره کارفرما به حرف آمده و می گوید : " شاید افتاده باشد توی استخر " یکی از کارگران بداخل استخر می رود و جسد هاجر را درته استخر می بیند و وحشت زده بیرون پریده و فریاد می زند : انداختند توی استخر . جسد هاجر را از توی استخر در می آورند و تمام کارگران از زن گرفته تا مرد بدور جسد رفیق پیشرو خود گریه کتان جمع می شوند و در عین حال شمار مرگ بر سر می ایدار حاجی محمود و نوکرانش را سرمی دهند . کارگران استدیده که برای رفیق شفیق خود سخت ناراحت بودند ، نزد یک بود کارفرما و نوکرانش را تکه تکه کنند و همگی باهم می گویند چون هاجر

از حق کارگران دفاع میکرد ، او را به استخر انداختند و کشتند . کارگران کارخانه که ۸۰ نفر می باشند به دور جسد رفیق خود تا غروب در کارخانه جمع می شوند و همگی خود را برای اعتصابی پایان ناپذیر آماده کرده و دست به اعتصاب می زنند . وقتی مژبوران جمهوری اسلامی از پاسدار گرفته تا رئیس پاسگاه و پزشک قانونی به درخواست کارگران به کارخانه آمدند ، همه این مزدوران ، خود هاجر فیضی را عامل قتل خود معرفی می کنند . کارگران از این موضوع بیشتر خشمگین می شوند . کارگران برای مراسم تدفین وی به لنگرود می روند تا با احترام به رفیق شهید و همکار خود ، نشان دهند که برای انقلابیون و مدافعان زحمتکششان ارزش بسیار قائلند و زحمت آنها را فراموش نمی کنند . قتل رفیق هاجر فیضی بوسیله رژیم ، نشان دهنده اینست که رژیم ، شیوه جدیدی از بناگرگیری روشهای سرکوب و نابودی انقلابیون بنا می کند . کارگران حتی به کارفرما بیان اجازه می دهند که کارگران پیشرو و انقلابی را با اقدام به هر جنایتی بوسیله او باشان خود به قتل برسانند .

(به نقل از " زندگی نوین " (۳) - خرداد ۶۲ - نشریه هواداران سازمان - تهران)

قوه پارس

رژیم فاشیستی بدلیل عدم توانایی در ایجاد کار برای مردان بیگار ، دست به سیاستهای مختلفی برای فرستادن زنان به کتج خانهها و جذب مردان بجای آنها می زند ، که هر بار با عکس العمل های شدید از جانب زنان روبرو گشتاست . در این ماه این مسئله دوباره در کارخانه قوه پارس مطرح گشته بطوریکه مدیریت به عناوین مختلف برای فرستادن کارگران زن به یک قسمت و از آنجا به خارج از کارخانه آنها را تحت فشار قراردادها و سعی در اجبرای سیاست خود دارد ، و برای این امر ، بی زبان ترین و بی تجربه ترین کارگران را انتخاب نمود ما ست . برای مقابله با این سیاست مدیریت ، سه گرایش در بین کارگران مطرح است : ۱- عدم ای شکایت به اداره کار از طریق طوطار مطرح می سازند ۲- عدم ای مقاومت حتی به قیمت اخراج ۳- این دسته که از وزن بالایی برخوردارند استعفا را مطرح می سازند . البته این سیاست مسئولین هنوز به مرحله اجرا در نیامده است . عده ضعف زنان کارگر در این کارخانه که باعث اینهمه اجحاف از طرف

مسئولین به آنها می شود گذشته از عدم اتحاد و یائین بودن سطح آگاهی شان ، استعفا ی آنها بعد از ازدواج است که عوارضی را بدنبال دارد : ۱- استعفا ی آنها باعث می شود اولاد - حقوقی مانند حق بازنشستگی ، حق اولاد ، حق مرخصی زایمان و غیره ، به آنها تعلق نگیرد . ۲- با هر بار استعفا ی کارگران دختر ، تعداد کارگران قدیمی و بانجربه ، کم ، و کارگران جدید و اکثر بی تجربه جایگزین آنها می گردند . ۳- در حال حاضر با اتخاذ سیاست جدید مدیریت مبنی بر عدم استخدا م زنان در کارخانه با استعفا ی هر یک از آنها ، تعداد آنها کمتر شد چه طوریکه خواه ناخواه همگی به یک قسمت انتقال می یابند ، همان سیاستی که الان مسئولین در پیش گرفتند . زیرا در این دور جدید ، بسیاری از دخترها استعفا دادند بدون اینکه کارگر جدیدی به جای آنها گرفته شود . بطور مثال در یک قسمت ، انهم در یک شیفت ، از ۱۵ نفر کارگر زن ، ۷ نفر باقیمانده است .

(به نقل از نشریه " پیام کارگر " - شماره ۱۲ - اردیبهشت ۶۲ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

شرکت آبی . بی .

این شرکت در چند کیلومتری جاده ساوه قرار گرفته است . در این شرکت حدود صد نفر کارگر مشغول کارند ، وضع بهداشتی شرکت فوق العاده بد است بطوریکه کارگران حتی از آب آشامیدنی هم محرومند . کارگران این شرکت باید ۹ ساعت در روز کار کنند و همچنین پنجشنبه ها و جمعه ها را نیز کار می کنند ، زیرا در غیر اینصورت کارگران حق کار کردن در آنجا را نخواهند داشت . در این شرکت کارگران بصورت خانوادگی در محیط شرکت و اطراف آن زندگی می کنند . آنها حتی از داشتن چند دستشویی هم محروم هستند . در روز جمعه ۲۱ اردیبهشت ماه ، کارگران خواسته های خود را که عبارت بود از : ۴۰ ساعت کار در هفته ، پنجشنبه ها و جمعه ها تعطیل با حقوق ، ایجاد اتاق خواب بهداشتی و رسیدگی به وضع بهداشت ، تنظیم نموده و به کارفرما می دهند . کارفرما پس از خواندن خواسته های آنان ، جواب میدهد که : " حالا شما بی سروپاها برای ما خواسته می نویسید و تکلیف تعیین می کنید . باید بدانید از این چیزها خبری نیست " یکی از کارگران جواب میدهد : " آقای مهندس تا به خواسته های قانونی و بحق ما پاسخ ندهید ، به سرکار نخواهیم رفت " کارگران در جلو دفتر تجمع کرده و دست به اعتصاب می زنند . اعتصاب یکپارچه و متحد تا روز چهارشنبه ادامه می یابد . در این روز آقای مهندس به کارگران اعلام می کند که بسرکار برگردید اما کارگران همچنان به اعتصاب خود ادامه می دهند . کارفرما نیز همان روز همه کارگران اعتصابی را اخراج می کند .

(به نقل از " زندگی نوین " (۳) - خرداد ۶۲ - نشریه هواداران سازمان - تهران)

ایران ترموس

در روز ۲۰ اردیبهشت ماه از طرف سپاه برای گرفتن کمک های جنگی به کارخانه می روند . مزدوران از هر کارگری که کلمن آب برای جبهه ها می خواهند ولسی با عکس العمل قابل توجه کارگران روبرو می شوند . کارگران که از قبل به موضوع پی برده بودند ، خبر را به یکدیگر گفته و خود را حاضر به ندادن باج و خراج جنگی می کنند . در پاسخ سوال پاسداران که هر کسی یک کلمن به جبهه کمک کند ، کارگران متحدا میگویند که یا ۶۲ تومان حقوق ، چطور ۱۸۰ تومان کمک کنیم ؟ در این باج خواهی ، فقط چند کلمن بوسیله مدیر داخلی خود فروش کارخانه و عوامل مزدور و سرسپرد ماش به پاسداران داده میشوند و پاسداران دست از پادرازنتر و بانا راحتی و خجالت کارخانه را ترک می کنند .

(به نقل از " زندگی نوین " (۳) - خرداد ۶۲ - نشریه هواداران سازمان - تهران)

کارخانه فنر سازی دژ

یکی از چهار کارخانه زیر پوشش شرکت سهامی رتا معروف به رامیاد

کارگران قبل از ماه رمضان در طول ۸ ساعت کارروانه، میزان معینی فنر تولید میکردند که با شروع ماه رمضان و تغییر ساعت کارخانه به شش ساعت کار روزانه، ازسوی مدیریت مطرح میگردد که کارگران باید در طول این شش ساعت همچون ماههای گذشته فنر تولید کنند (یعنی میزان فنری که در هشت ساعت، تولید میکردند) بجز تعداد انگشت شماری از کارگران، بقیه با این موضوع مخالفت کرده و انرا حیلای از جانب مدیریت برای بالا بردن مقدار تولید در ساعت عادی کار (۸ ساعت کار در روز) می دانند. آنها میگویند اگر ما در عرض ۶ ساعت به اندازه ۸ ساعت تولید کنیم، مدیریت سپس میگوید که شما در عرض ۸ ساعت میبایستی بیشتر تولید کنید و بعد از ماه رمضان تولید ۱۰ ساعته را بجای ۸ ساعت از ما می خواهد. مخالفت و اعتراضات یکپارچه و گسترده کارگران منجر به عقب نشینی مدیریت گردید.

کارخانه مالمیل

در روز کارگر، کارگران مالمیل چون سایر کارگران ایران، تعطیل نبود و بسرکار رفتند. کارگران بطور پراکنده و چند نفری در این باره با هم صحبت می کردند و عملکرد ضد کارگری رژیم را برای هم شرح میدادند. کارگرانی بودند که، عدم تعطیلی این روز را مربوط به غرقه بین کارگران میدانستند. ظهر، کارگران دست به ابتکار جالبی زد و بر روی هر میز نهار خوری، یک شاخه گل سرخ قرار داده بودند که با استقبال کارگران روبرو شد. در این روز به هر نفر از کارگران دو عدد سیب پلاسیده دادند که باعث مضحکه کارگران بود بطوریکه آنها سیبها را بسوی هم پرت می کردند و به تسخیر می گفتند. روز کارگر را بگیر (به نقل از نشریه "پیام کارگر" - شماره ۱۲ - اردیبهشت ۶۲ - آرگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

کارخانه شیشه

یک بسیجی برای دریافت کمک بجهت ما باین کارخانه مراجعه کرده و از کارگران تقاضای پرداخت یکروز از حقوقشان برای کمک بجهت ما میکند. کارگران با مشاهده وی بگردش حلقه زده و به تسخیر او می پردازند. فرد بسیجی که وضع را وخیم می بیند، فرار را بر قرار ترجیح می دهد و کارگران نیز او را با شعار هو هو بدرقه می کنند. کارگری می گوید اگر یکبار دیگر اینطرفها پیدایت شود قلم پایت را خواهیم شکست.

اخبار کوتاه کارگری

(به نقل از گزارشات ارسالی نشریه "پیام کارگر")

کارخانه مدار

مدیریت کارخانه که در مقابل حرکت یکپارچه کارگران در دفاع از اخراجیون یکی از قسمتها (درفروردین ماه) ناگزیر به عقب نشینی و بازگرداندن اخراجیون به سرکار شده بود، هم اکنون می کوشد به انحاء مختلف، فشار بیشتری را به کارگران قسمت فوق وارد آورد. مدیریت به بهانه کمبود کارگر در این قسمت مطرح ساخته که هر کارگر باید بجای د و نفر کار کند. البته آنها اگر چه از طرح این مسئله تشدید استنمار کارگران و بالا بردن سطح تولید را دنبال می کنند ولی یکی دیگر از اهداف مهمشان در این مقطع، وادار ساختن کارگران آگاه و مبارز نسبت به استعفا می باشد. کارگران با اتحاد و همدلی در مقابل توطئه ها و سیاستهای ضد کارگری مدیریت ایستادند و مطرح نمودند که ما معتقدیم فقط می توانیم بجای خود مان کار کنیم و نه بیشتر، و اگر پرسنل قسمت کم است، باید کارگر جدید استخدام کنید.

اخیرا مدیریت طی بخشنامه های اعلام داشته است که کلیه رانندگان کارخانه پس از این در صورت تصادف باید صد درصد خسارت وارده بر ماشین خود را بعهده بپردازند (قبلا نیمی از خسارت به عهده کارخانه ونیمی دیگر بعهده راننده بود). کارگر راننده های میگفت: بزودی رانندگان کی استعفا خواهند داد، اینها میخواهند خسارت تصادف را نیز از حقوق ناچیز ما بگیرند. شبیه چنین کاری چندی پیش در قسمت ایرکت کارخانه مدار می خواستند بکنند به اینصورت که دستگاه ها را تحویل کارگران دهند تا در صورت وارد شدن خسارت، از مسئول دستگاه خسارت بگیرند که با مخالفت کارگران مواجه شدند.

کارخانه مقدم

اخیرا از جانب وزارت کار آئین نامه انضباطی به کارخانه فرستاده شده که در کارخانه سخی نمود مانند این آئین نامه را به اجرا در آورند. بند های این آئین نامه از جریمه کردن کارگران در هنگام دسیر آمدن به کارخانه شروع و تا دادن مزایایه کسانی که مورد تایید سرپرست و انجمن بر سرند خاتمه می یابد. کارگران این کارخانه بصورت افشاکاری به این آئین نامه اعتراض نمودند. یکی از کارگران می گفت: مسایلی که منفع کارگران است فراموش می کنند که اجرا کنند و هر چه به نفعشان باشد سریع آنرا به مرحله اجرا در می آورند. یکی دیگر از شکل های اعتراضی در کارخانه، کم کاری است.

کارخانه مولن موکت

در یکی از قسمتهای کارخانه، بعلت کمبود نفرات که باعث فشار بیش از حد و نیز تشدید استنمار میشد، کارگران قسمت مزبور در مقابل زورگوییهای مدیریت و سرپرست خواهان افزایش تعداد کارگر به قسمت خود می شوند و برای تحقق این خواسته دست به کم کاری می زنند، و با این عمل خود مدیریت را وادار می نمایند که از تعداد شیفت ها بکاهد (یعنی سه شیفت تبدیل به دو شیفت شود). ترتیب کارگران با مقاومت نبود توانستند به خواسته خود دست یابند.

کارخانه قوه پارس

بد نیال سرکوبهای شدید وی حد و حصر رژیم، کارگران هر چه بیشتر نارضایتی و مخالفتشان را با آن نشان می دهند. بطوریکه این ماه، بسیاری از کارگران، پول یک روز کمک به جنگ زدگان را قطع کردند.

حق سالانه، یکی از حقوقی است که هر ساله به مدت ۴۵ روز به کارگران هنگام استعفا تعلق می گیرد. البته لازم به تذکر است که میزان پرداخت این حق با توجه به سطح آگاهی و نیز مبارزاتی کارگران دیگر کارخانجات، کم یا زیاد میشود. در این ماه در کارخانه بد نیال استعفای تنی چند از کارگران با سابقه و قدیمی (۲-۶ سال، سابقه) این مسئله هر چه بیشتر خود را نشان داده و اعتراضات پراکنده ای را بد نیال خود داشته است. بطوریکه کارگران نقشه اعتراض گسترده تری را بین خود میکنند که البته هنوز عملی نشده است. میزان حق سالانه در کارخانه تا بحال بین ۲۰ تا ۱۵ روز در سال در نوسان بود ماست، که بنازگی این ماه به یازده روز تقلیل یافته است. بعنوان مثال در این ماه به یکی از کارگران قدیمی بسا ۷ سال سابقه کار، ۱۵۰۰ تومان حق سالانه پرداخت گردید که کارگر مزبور به جای ماندن و جلب حمایت سایر کارگران، ۱۵۰۰ تومان را جلوی مدیریت پرت کرده و بعنوان اعتراض، کارخانه را ترک کرد.

هیات مدیره تعاونی قوه پارس

کارگر یکساله فاش بیایان رسیده و میباید گزارش کار خود را بدهد، اقدام به برپائی مجمع عمومی می کند. در این مجمع خودی کارگران پس از استماع سخنرانان نماینده هیات مدیره که بیان نظرات را قرائت کردند و بود از امضا، و تأیید آن خود داری کرد و بدنیوسبیله مخالفت و بدالاطلام می سازند. کارگران قوه پارس، چه همان نسیم بدید عادلانه آرگار تعاونی سان اعضا و توزیع عادلانه انجام میدهد.

تبلیغ مسلحانه و تعرض دیپلماتیک در خدمت آلترناتیو سازی

ربط های استراتژیکی و تحلیلی ما نیز حاکی از ضرورت و حتمیت سرنگونی خمینی در چشم انداز محدود و خلاصه در کوتاه مدت است. والا برای یک مبارز طولانی مدت چریکی، تمام داده ها و فرضیات و دستگاه و کامپیوتر استراتژی (از جمله آلترناتیو) ما تفاوت میگز و بالطبع نتایج و چشم اندازها نیز متفاوت بود و فی المثل روی منطقه حسابهای دیگری باز میکردیم... توضیحا متذکر میشوم که در زمانسنجی استراتژیکی ما، کوتاه مدت معادل ۱ تا ۳ سال است و بین ۳ تا ۵ را میان مدت و از ۵ سال به بالا دراز مدت تلقی میکنیم" (اتحادیه شماره ۵۲ شهریور ۶۱، جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه). اکنون جمع بندی سومین سالگشت مقاومت مسلحانه در برابر ما قرار دارد. اما با وجود سپری شدن زمان بندی سرنگونی کوتاه مدت، اولاً تور اختناق پاره نشده و خمینی سقوط نکرده و در همان حال تاکتیک زدن "سرانگستان دست رژیم اختناق" بمنظور ترکاندن بادکنک دیکتاتوری روبه تحلیل رفته است. ثانیاً خود آلترناتیو "شورای ملی مقاومت"، بشدت تضعیف شده و در آن شکاف بزرگی مانند خروج بنی صدر که یکی از ارکان شورا بود، بوجود آمده است. بنابراین باید پرسید که چرا این پیش بینی ها و خط و ربط های استراتژیکی و تحلیلی نادرست از آب در می آید و در حقیقت کلیه یافته های کامپیوتر استراتژیکی این چنین در هم میریزد؟ شکست تاکتیک سرنگونی ضربتی در ادا ماه خود را در شکست تاکتیک سرنگونی کوتاه مدت بازتابانده و تکمیل نموده است. ببینیم سازمان مجاهدین

مقاومت "ولادت یافت. مسعود رجوی در اوائل سال ۸۲ در پاسخ به این سوال خبرنگار گاردین که "چه زمانی مجاهدین قدرت را بدست خواهند گرفت؟" گفته بود: "میتوانم سال ۸۲ را سال سرنگونی رژیم خمینی اعلام کنم... بر اساس تحلیل ما از اوضاع" (نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان در خارج از کشور، شماره ۲۶). اما در جمع بندی یکساله مبارزه مسلحانه و برای طفره رفتن از علل عدم موفقیت تاکتیک سرنگونی ضربتی مسعود رجوی تنها از عدم مهارت های خود بخودی که در نیروهای سازمان و سمپاتیها، پیرامون سرنگونی ضربتی خمینی بوجود آمده بود انتقاد میکند و در عوض سه مرحله جنگ چریکی را بعنوان استراتژی "سازمان مجاهدین خلق" مطرح میزند. این مراحل عبارتند از تثبیت نظامی سازمان، بی آینده کردن رژیم اسلامی و معرفی و تثبیت آلترناتیو از طریق زدن شاه مهرهای رژیم فقها بعنوان مرحله اول؛ پاره کردن تور اختناق یا قطع سرانگستان اختناق از طریق زدن عوامل مستقیم ترور و خفقان بمثابه مرحله دوم؛ و تدارک ورهبری قیام مسلحانه بعنوان گام آخر استراتژی ماقط ساختن رژیم جمهوری اسلامی (اتحادیه شماره ۵۲، جمع بندی یکساله مبارزه مسلحانه). اما بزرگ مسعود رجوی این مراحل در بطن یکدور کوتاه مدت طی میشود: "... بنابراین ضروری است متذکر شویم که منظور از تثبیت آلترناتیو (در هر کجا اشاره شده و اشاره خواهد شد) نه برای مدت نامحدود و زمان طولانی، بلکه بالعکس، در چشم انداز محدود است. دقیقاً، بهمین دلیل که تمام خط و

مسعود رجوی در پیام خود بمناسبت سومین سالگشت ۳۰ خرداد (نشریه مجاهد شماره ۲۰۸) از سرگیری مبارزه مسلحانه توسط سازمان مجاهدین خلق را اعلام میکنند. در این پیام آمده است که سازمان مجاهدین توانسته با تجدید سازمان و احیاء ارتباطات خود را برای راه اندازی مجدد تاکتیک مسلحانه - البته پس از گسست یکسال و نیمه - آماده سازد.

اما وظیفه تاکتیک مسلحانه در شرایط کنونی با وظیفه ای که این تاکتیک در مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ و پس از آن بعهده داشت کاملاً متفاوت است. قبل از پرداختن به نقش و جایگاه تاکتیک مسلحانه در مجموعه عملکرد سیاسی مجاهدین در شرایط حاضر لازم است درنگی هر چند مختصر در تاریخچه بکارگیری این تاکتیک و محاسبات استراتژیکی که بر روی آن استوار بود و همچنین علت شکست این محاسبات و اصولاً بینش مجاهدین از مبارزه مسلحانه داشته باشیم.

تاکتیک سرنگونی ضربتی و سرنگونی در کوتاه مدت

"سازمان مجاهدین خلق" در مقطع ۳۰ خرداد سال ۶۰ رژیم ارتجاعی فقها را در اوج پوسیدگی و خود را در اوج قدرت و آمادگی ارزیابی مینمود. از همین رو هنگامیکه خمینی با حذف بنی صدر در صدد سرکوب قطعی مجاهدین برآمد، آنها نیز تاکتیک سرنگونی ضربتی رژیم فقها را با تعرض وسیع مسلحانه در پیش گرفتند. در انطباق با همین تاکتیک و بعنوان محصول سیاسی آن "شورای ملی

خلق علل شکست محاسبات استراتژیک خود را چگونه ارزیابی میکند؟ برای پاسخ به این مسئله، قبلا لازم است به بررسی بینش سازمان مجاهدین در قبال نقش توده‌ها در معادلات و محاسبات سیاسی که به بهترین وجهی در درک آنها از مقوله "مبارزه مسلحانه" منعکس است، بپردازیم.

اراده پیشرو بجای اراده توده‌ها

سازمان مجاهدین خلق ضرورت مبارزه مسلحانه را از سرکوب و یابیه بیان بهتر از دیکتاتوری مطلق استنتاج مینماید. از همینرو برای مجاهدین سلطه مطلق خفقان و سرکوب (صرفنظر از این که توده‌ها در کدام مرحله از مبارزه باشند) کافی است تا ضرورت این شیوه از مبارزه بدیهی و غیر قابل تردید شود. در چنین شرایطی وظیفه سازمان پیشرو دریدن تسور اختناق است تا پس از بازشدن زنجیرهای اختناق از دست و پای توده‌ها آنها به صحنه وارد شوند؛ همچنان که تنفس در یک فضای پراز گاز کربنیک امکان ندارد، تنفس سیاسی توده‌های مردم نیز در شب تیره و تاریختناق امکان پذیر نیست. در زمان شاه هم همین سابقه را داریم و "... به عبارت دیگر دیکتاتوری و سرکوب مطلق از نوع ضد بشری و دجال گونه خمینی، حرکت توده‌ای را مانع شده، قفل کرده، بسته و فعلا امکان ناپذیر ساخته است". اما چرا توده‌ها قادر به دریدن تور اختناق و سوراخ کردن بادکنک دیکتاتوری نیستند؟ زیرا آنها در شرایط تسلط سرکوب خشن مرعوب دیکتاتوری میشوند. برای آنکه بینش آوانگار دیستنی از مبارزه طبقاتی را روشنتر و صریح تر از این نمیتوان فرموله کرد، توده‌ها نمیتوانند بر علیه دیکتاتوری مبارزه نموده و آنها بطور قطعی درهم بکوبند، بلکه سنگینی مبارزه با "اختناق مطلق" بردوش سازمان پیشرو است. توده‌ها تنها در شرایط آزاد و نیمه آزاد و یابیه هنگامیکه دیکتاتوری توسط سازمان پیشاهنگ شکافته شد و بنا بر این جاؤ نا هموار و صعب بیکار طبقاتی هموار شد، میتواند وارد کارزار شوند. اما

چنانچه تاریخ معاصر میهنمان را برسی کنیم خواهیم دید که اکثر غلبه‌ها دیکتاتوری‌های مطلق العنان بوده و دوره‌های آزادی و یا آزادی نسبی بسیار نادر و گذرا بوده‌اند، از دیکتاتوری ۵۰ ساله پهلوی تا رژیم ۵ ساله جمهوری اسلامی. اما بزعم مسعود رجوی تا دیکتاتوری ترک بر ندارد و در آن شکاف نیفتند (و البته این مهم باید توسط سازمان پیشرو صورت گیرد) توده‌ها وارد عرصه مبارزه نخواهند شد: "... توده‌ها به گرد سازمان پیشوازان خواهند آمد و آن هم پس از شکافته شدن فضای خفقان". آری توده‌ها از وظیفه مبارزه با دیکتاتوری و خفقان و شکافتن آن معاف شده‌اند و در نتیجه عامل اصلی و تعیین کننده کلیه خط و ربط‌های استراتژیک و تحلیل‌ها و دستگا‌های سیاسی حذف گشته و بجای آن عامل دیگری یعنی سازمان پیشرو محور این محاسبات شده است. دقیقا بهمین علت است که کامپیوتور استراتژیک حسابهای غلط از آب در می‌آید و از جمله آلترناتیو مستخرج از آن با آلترناتیو واقعی که باید جایگزین جمهوری اسلامی شود یعنی آلترناتیوی که راهگشا و هموار کننده حضور فعال توده‌ها برای اعمال اراده شان باشد از بیخ و بن متفاوت است. و طبیعی است که چنین شود زیرا بزعم مجاهدین سختترین و طولانی ترین دوره‌های مبارزه طبقاتی نه توسط توده‌ها بلکه بوسیله سازمان پیشرو رقم زده میشود. ولی اگر بپذیریم که توده‌ها عامل محرک بیکار طبقاتی و عنصر مرکزی و محسوری آن هستند و آنها هستند که میتوانند و باید سرکوبگرترین نظامهای ضدبشری طبقات ستمگر را درهم بریزند، روشن خواهد شد که مجاهدین ناتوانی خود در سازماندهی اراده پیشرو و تاریخی توده‌ها در مبارزه با دیکتاتوری‌ها را به ناتوانی توده‌ها در مبارزه با شرایط خفقان و سرکوب منتسب می‌سازند.

عوامل زیادی قادر به گسلیدن تور اختناق قند جز توده‌ها

برای آنکه بینش آوانگار به‌تر شناخته شود لازم است در درک سازمان مجاهدین از شرایطی که میتواند توده‌ها را به صحنه بیکار طبقاتی براند تأمل نمائیم. سازمان مجاهدین علت پاره شدن تور اختناق را در دوره دیکتاتوری شاه جنایتکار تضادکارتر با دیکتاتوری وابسته و سیاست " فضای باز سیاسی " که تحت فشار امپریالیسم آمریکا در ایران پیاده شد، جستجو میکند. بنا بر این از نظر آنها در اواخر دوره شاه این تضاد موضعی خارجی " بود که موجب گسستن تور اختناق در ایران و جاری شدن مبارزه طبقاتی گشت. و یابیه عوامل دیگر توجه کنیم: " چون یک وقتی کسی ممکن است فکر بکند، کسی که بعد از خمینی در چهارچوب همین رژیم سرکار می‌آید، امکان بقا و دوام دارد. اما حقیقت این است که اصلا نباید مرعوب و مفتون چنین تبلیغاتی شد. ضمنا در صورتی که چنین چیزی (مرگ خمینی) اتفاق بیفتد، وظیفه بلادرنگ ما این است که از هر جاشده، از هر طرف که شده بتا زبسم یعنی تدارک قیام را ببینیم. " (اتحادیه، شماره ۴۹، جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه، صفحه ۴۲). "نهایتا بسرای سرنگونی رژیم باید قیام شود. اما برای قیام، حضور مردم سازمان یافته و مسلح لازم است. پس قبل از قیام برای اینکه مردم بتوانند حضور پیدا بکنند، باید تور اختناق را از هم درید. " (اتحادیه، شماره ۵۲، صفحه ۲۴). بنا بر این مرگ خمینی و تشدید تضادهای درونی رژیم فقها میتواند تور اختناق را بگسلد و در چنین موقعیتی باید بلافاصله قیام مسلحانه برای سرنگونی کل رژیم را سازمان داد. در جمع بندی اولین سالگشت مقاومت مسلحانه به ۲ عامل یعنی کم بها دادن به ماهیت ضدبشری رژیم خمینی و حمایت‌های خارجی بعنوان اشتباهات مجاهدین اشاره میشود، یعنی عواملی که موجب قدرت موضعی رژیم خمینی و عدم دریده شدن تسور اختناق توسط مبارزه مسلحانه مجاهدین شده است. اما از آنجا که مبارزه مسلحانه مجاهدین نتوانسته

است توده‌ای شود و روز به روز در تنگنای بیشتری قرار میگیرد و در برابر تشدید هر چه بیشتر خشونت و سرکوب (که خود نقش بسیار مهمی در افزایش آن دارد) روبه تحلیل میرود لاجرم نقش شیوه‌های دیگر مبارزه، یعنی افشاگری وسیع چهره سیاه سرکوب ضد بشری خمینی و تلاش در جهت انزوای هرچه بیشتر او در سطح ملی و بین‌المللی و در نتیجه خنثی نمودن امکان استحاله درونی رژیم از سویی و سلب حمایت‌های بین‌المللی و در انزوای کامل قرار دادن آن در سطح جهانی از سوی دیگر، جایگزین تاکتیک اصل میشود: "البته بدیهی است تا کام گذاشتن دشمن در وارد کردن ضربات استراتژیک ضرورتاً با کند نمودن مرحله‌های آهنگ عملیات در شهرهای بزرگ و صرف انرژی بیشتر برای حمله اصلی مرحله‌ای - یعنی ارتباطات همراه بود. در عین حال ما از این ضرورت نظامی، برای بستن گام‌های نیروهای خودی... بطور توأمان در جهت عبور از یک مرحله و حلقه بسیار ضروری سیاسی، نیز استفاده کردیم. به این معنی که در مسیر تدارک قیام، برای مقاومت انقلابی بسیار مفید میبود، اگر میتوانست پس از آن همه تهاجمات تمام عیار (و البته بسیار لازم) یک دوره موقت تهاجم بطنی را نیز تجربه کند. دوره‌ای که بمثابه مکمل "فاز تهاجم تمام عیار" امکان میداد که بهره‌های سیاسی این فاز به صورت افزایش کشمکش‌های داخلی رژیم و نیز در سایر اشکال سیاسی و اجتماعی بارز گردد. دوره‌ای که رژیم در اوج خفگان و سرکوبگری عمومی، ناگزیر در نقطه‌ای دست به مانورهای فرمیستی میزد و سپس در قدم بعدی با اثبات رفرم ناپذیری و عدم امکان سربرداشتن آلترناتیوی از داخل رژیم (که پیشاپیش برای ما مسجل بود) نتیجتاً انزوای داخلی و بین‌المللی اش در زمینه‌های مختلف افزایش می‌یافت و چه بسا برای حفظ تعادل درونی و بیرونی نظامی، مجبور میشد که بدست خود، بعضی از متحدانش را از خود جدا و با پای خود آنها را لگدمال سازد" (جمع‌بندی دومین سالگرد ۳۰ خرداد،

مجاهد ۱۵۷). ما بخاطر تا کید بربرخی نکات مهم، مطالب فوق را به تفصیل نقل کردیم، زیرا در لایبای عبارات مبهم آن چند مسئله طرح شده است: اولاً، حالا که تاکتیک زدن سرانحشا اختناق فروکش نموده پس بگذار ما روی رشد تضادهای درونی رژیم بعنوان بهره‌های سیاسی این فاز حساب کنیم. فروکش مبارزه مسلحانه تضادهای درونی رژیم را در جهت رفرم و استحاله درونی تشدید خواهد نمود و از آنجا که این رژیم قدرت انطباق با استحاله ندارد بسیار دیگر خفقان را تشدید خواهد کرد و در نتیجه حمایت‌های بین‌المللی و متحدان احتمالی داخلی خود را از دست خواهد داد. سازمان مجاهدین در این دوره سیاست افشاء وسیع و گسترده رژیم خمینی را به منظور سلب حمایت بین‌المللی از آن، در پیش میگیرد. ثانیاً بر روی عدم موفقیت تاکتیک مسلحانه سرپوش می‌نهد و بجای اصلاح مشی تاکتیکی به عامل فرعی دیگر، یعنی دیپلماسی که باز در این جا درغیاب تاکتیک مسلحانه جایگزین سازماندهی توده‌ها است متوسل میشود. عواملی که در سال اول بعنوان اشتباهات فرعی و کم بها دادن‌ها ارزیابی میشود پس از آبرفتن تاکتیک مسلحانه تحت عنوان "دوره موقت تهاجم بطنی" به تاکتیک اصلی تبدیل میشود. اما پس از آنکه این تاکتیک یعنی منسزوی نمودن رژیم خمینی در سطح بین‌المللی و جلب حمایت‌های بین‌المللی نیز کار ساز نمیگردد یعنی تاکتیک سرنگونی در کوتاه مدت را متحقق نمیسازد، مسئله صلح برجسته شده و تمام اشتباهات محاسبات کامپیوتر استراتژیک بحساب آن گذاشته میشود: "ما همچنین از اینکه چرا به عمق ارتجاع و به انواع و اقسام حمایت‌های خارجی از رژیم خمینی کم بها داده بودیم، از خود انتقاد کردیم. اما مهم‌تر از همه اینها، کم بها دادن و غفلت از ابعاد عظیم سوء استفاده خمینی از جنگ بود که خود مستلزم بحث جداگانه‌ایست... (پایام سومین سالگشت مقاومت مسلحانه، مجاهد شماره ۲۰۸). حال دیگر صلح آنچنان وزنی می‌یابد که گوئی بمجرد تحقق آن، تور اختناق پاره شده و

رژیم خمینی بطور محترم سقوط خواهد کرد از همینرو دیپلماسی صلح به تاکتیک اصلی تبدیل میشود. نگاه‌های هرچند سریع به کلیه عوامل فوق نشان میدهند که این عوامل هرچند هم هریک بنوبه خود پراهمیت باشند، ولی تنها در راستای سازماندهی مبارزه توده‌ها بعنوان پشتوانه و ستون فقرات انقلاب میتوانند نقش شتاب‌دهنده و یا کند کننده داشته باشند. اما برای سازمان مجاهدین که بابتش آوانگار دیستی نقش توده‌ها و اهمیت سازماندهی آنها را نادیده میگیرد این عوامل فرعی و تبعی که هریک بنوبه خود بعنوان بازوی کمکی و تکمیلی هدایت جنبش توده‌ای محسوب میشوند، جایگزین نقش درجه اول توده‌ها و ضرورت سازماندهی آنها میشود. بنابراین است که خط و ربط‌های استراتژیکی و تحلیلهای مجاهدین بجای اتکاء به عامل بنیادی سازماندهی توده‌ها به نقش سازمان پیشرو بجای توده‌ها و سایر عوامل فرعی و تبعی مبارزه طبقاتی متکی شده در نتیجه مآل‌مال از پیش‌بینی‌های نادرست، محاسبات اشتباه، برداختن به عوامل فرعی بجای کار عمقی و بنیادی میگردد. از همینروست که در جمع‌بندی سومین سالگشت مقاومت مسلحانه می‌آید: "خمینی هنوز بر سر کار است و سقوط شتابان رژیم او، بدلائلی که از این پیشتر در جمع‌بندی‌های اولین و دومین سال مقاومت به تفصیل مورد ارزیابی قرار گرفتند، امکان پذیر نبود" (مجاهد، شماره ۲۰۸، صفحه ۴۶). اما در دو جمع‌بندی چه گفته شده بود؟ در جمع‌بندی اولین سالگشت، کم بها دادن به دو عامل "ماهیت ضد بشری حکومت خمینی" و "حمایت بین‌المللی" بعنوان اشتباهات فرعی بر شمرده شده بود که تغییری در سرنگونی رژیم در کوتاه مدت ندارد. در جمع‌بندی دومین سالگشت مقاومت مسلحانه نیز همان مسائل مطرح شده بود که در بالانقل کردیم. اکنون به روشنی دیده میشود که چگونه نادیده گرفتن عامل بنیادی هر استراتژی سیاسی چه نتایجی با ریب آورد و چگونه حسابها همواره غلط از آب در می‌آید.

کلیه مفروضات طرح شده از قبیل صلح و نقش آن، مرگ خمینی، عامل حمایت یا انزوا در سطح بین المللی، چنانچه بعنوان بازوی اصلی هدایت تلقی شود هیچ تضمینی در عملکرد مثبت آن ها از پیشا پیش وجود نخواهد داشت. فی المثل مرگ خمینی در صورت ضعف و پراکندگی توده ها میتواند در شرایطی راه را برای انعطاف بیشتر جناحی از حکومت و در نتیجه تحول آلترناتیوی از درون رژیم فقها در جهت انطباق بیشتر با الزامات نظام سرمایه داری ایران بگشاید و از سوی دیگر میتواند از سوی یک جنبش توده ای سازمان یافته بعنوان شکافی بزرگ در جهت سرنگونی رژیم فقها مورد بهره برداری قرار گیرد. صلح نیز بهمان گونه ممکن است در نتیجه دست یافتن به خسارات و غرامت جنگی و کاهش هزینه های جنگ، موجبات کاهش بحران اقتصادی را برای حداقل یک دوره فراهم ساخته و رژیم جمهوری اسلامی را در موضع برتری برای حل مشکلات بقای خود قرار دهد و برعکس، مقدمه جنبش گسترده و برآمد توده ای در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شود. بنا بر این هر چند در اهمیت حیاتی امر صلح هیچ تردیدی وجود ندارد، اما همین صلح تنها زمانی میتواند منفع اردوی انقلاب مورد بهره برداری قرار گیرد که وسیله ای برای بسیج و سازماندهی توده ها باشد و ملما نه همچون ورقی برای بازی های دیپلماتیک بر فراز سر توده ها. اما در مورد دیپلماسی و انزوای رژیم در سطح بین المللی باید گفت که اکنون رژیم تبهکار فقها بخاطر عملکردهای فوق ارتجاعی خود در بیشترین حد از انزوای بین المللی قرار دارد و این امر با مقایسه مجموعه حمایتهاشی که ۳ سال پیش، از این رژیم بعمل می آمد و حمایتهاشی که این رژیم در شرایط حاضر از آن برخوردار است کاملاً بدیهی است. اما انزوای تقریباً کامل رژیم فقها نیز موجب پاره شدن تور اختناق نشد و برعکس این تصور محکمتر تنیده شده.

همانگونه که اشاره رفت مسائل منکر تاثیر عوامل متنوع در مبارزه طبقاتی و بعضاً تحولات مهمی را که این

عوامل تحت شرایطی میتوانند بوجود آورند نیستیم. اما تاثیر این عوامل در امر انقلاب تا آنجا نمیتواند کار ساز باشد که راه را برای حضور هر چه بیشتر توده ها در صحنه مبارزه طبقاتی هموار سازد. مثلاً ما شاهد کودتائی در برخی از کشورها بوده ایم (مانند اتیوپی، مصر، پرتغال ...) که بمشابه تکانی بزرگ، خود سر آغاز انقلاب بوده اند. اما همین استثناها خود بهترین گواه برای اثبات قاعده "انقلاب کار توده ها است" میباشد. تحولاتی نظیر کودتا، جنگ، شکافهای بین حکومتگران و ... تا آنجا که فضای مساعدی برای حضور توده ها در میدان مبارزه ایجاد کرده، توانسته است پیشرفت انقلابات را شتاب دهد. در کشورهای آمریکای لاتین همه اشکال جنگ مسلحانه بشیوه آوانگارد به آزمون نهاده شده است و در غالب موارد پیشتازانی که جدا از توده ها بیکار بر علیه دیکتاتوری ها برخاسته بودند دچار شکست شده اند. نمونه های کانون های شورشی، مناطق آزاد شده، جنگ چریک شهری که در اکثر موارد آمریکای لاتین آزموده شده گواه بارزی بر این مدعا است. اما تحت شرایطی در برخی از همین کشورها با توجه به بروز موقعیتهای انقلابی و شکل گیری جنبش توده ای، جنگ آوانگارد به جنگ توده ای تبدیل شده و در نتیجه از انزوا و شکست نجات یافته است. شکست نمونه هایی از این شیوه مبارزه مسلحانه که با موقعیتهای انقلابی مقارن نبوده اند و پیروزی برخی که با موقعیت های انقلابی تقارن یافته اند، اثبات کننده اصل "انقلاب کار توده ها است" است. در ایران خودمان نیز شاهد یکی از تجارب جنگهای چریکی بوده ایم: سازمان فدائی در آستانه اوج گیری قیام، عملیات مسلحانه را گسترش داد که البته با استقبال توده ای نیز روبرو شد. اما ۸ سال مبارزه مسلحانه مانع از آن نشد که خمینی بابره برداری از شیوه سازمان سنتی روحانیت هژمونی بی چون و چرای خود را بر جنبش توده ای حاکم کند. بنا بر این تکیه بر سازماندهی توده ها و بحثی آوردن

آنها مطمئن ترین راه پیروزی انقلاب است.

بیکره سازمانی، هدف اصلی

هنگامیکه اراده پیشاهنگ بایدند جایگزین اراده توده ها شود و عامل اصلی کلیه محاسبات شمرده شود، لاجرم برخلاف گفته های مسعود رجوی که میگوید: "از آنجا که نفس بیکره تشکیلاتی هرگز و هیچگاه بخودی خود برای ما هدف" نبوده است (مجاهد، شماره ۲۵۸ صفحه ۴) دقیقاً بیکره تشکیلاتی، یعنی سازمان مجاهدین به هدف اصلی تبدیل میشود. سازمان مجاهدین به اتکاء بیش آوانگاردیاش خود را از سازماندهی توده های نیازی می بیند. اما آیا ما مخالف "تشکیلات" هستیم و مجاهدین خلق را بخاطر توانائی شان در ایجاد یک سازمان موثر در مبارزه طبقاتی سرزنش میکنیم؟ خیر بهیچ وجه، بدون پیشاهنگ انقلابی و سازمان پیشاهنگ هیچ انقلابی نمیتواند به پیروزی واقعی برسد و اتفاقاً سازمان مجاهدین از پاره ای جهات بخاطر ایجاد تشکیلاتی موثر و برتر حرکت داشته تصحیح است. اما آنچه که ما با آن مخالفیم هدف شدن بیکره سازمانی و جایگزینی شدن آن بجای هدف اصلی، یعنی سازماندهی اراده پیشرو توده ای است. سازمان مجاهدین توده ها را همچون لشکر تلقی میکند که باید برای پیشبرد مبارزه به سازمان محاسب ملحق شوند. فی المثل پس از آنکه مبارزه مسلحانه در زمان نخست بقول مسعود رجوی، سازمان مجاهدین الحاق توده ها را به این تاکتیک نسبت میکند. "... تست کردن عناصر اجتماعی، دومین هدف تظاهرات مسلحانه ..."

۲- دومین هدف تظاهرات مسلحانه، تست کردن اسکان به میدان نبرد عنصر اجتماعی بود. "اما به نسبت هدف شماره ۲) تست کردن عناصر اجتماعی (جواب آرماتور، صفی بعد بخاطر شدت حفاقت و حنا باطن حسنی... (اتحادیه شماره ۸۱ صفحه ۴۴) پس از آنجا که جواب این سازمانی است پس آنها که توده توده را انداخته اند فقط حرفش را امتحان کنند. در عمل

ثابت کردیم که توده‌ها نمیتوانستند بیابند. اما در مورد طبقه کارگر قضیه از این قرار است: " شما همان نیروی تاریخی بالنده و تعیین کننده‌ای هستید که سه سال پیش نیز قاطعانه‌ترین ضربه کمر شکن در سقوط شاه را شما وارد کردید. به همین مناسبت چه بعنوان یک مجاهد خلق و چه بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت از تمامی صفوف رزمنده طبقه کارگر ایران و همه شوراهای مقاومت کارخانجات و واحدهای تولیدی مختلف در سراسر کشور تدارک برای آغاز اعتمادات کارگری را درخواست میکنم" (۴ دی ۶۰ ، اتحادیه ۲) اما درستست طبقه کارگر، یعنی همان طبقه کارگر بالنده و تعیین کننده که کمر دیکتاتوری شاه را شکست، روشن میگردد که طبقه کارگر نیز از این تست سربلند خارج نمیشود. چرا؟ زیرا برای سازمان مجاهدین خلق، طبقه کارگر و توده‌ها موضوع سازماندهی نیستند، بلکه همچون سکوی پرشی هستند برای خیز برداشتن این سازمان به قدرت و از همینرو توده‌ها وبالطبع طبقه کارگر بارها و بارها درست سازمان مجاهدین مردود میشوند، زیرا همیشه شرایط برای " سوار شدن " بر طبقه کارگر و توده‌ها آماده نیست. از قضا شکستن تور اختناق نیز بهمین دلیل صورت میگیرد، یعنی دید آوانگارد همواره در انتظار ریختن توده‌ها به کوجه و خیابان است تا از آنها پله‌ای برای صعود به قدرت بسازد. بنا براین همواره باید منتظر آن لحظه " معد " بود که توده‌ها بیابند و برگرد سازمان پیشاهنگ حلقه بزنند و به عبارت بهتر پیشاهنگ بر آنها سوار شود. رصد کردن چنین لحظه میمسون و مبارکسی جزو اعتقادات و موهومات پایدار دید آوانگارد است. توده‌ها، متفعل، خاموش و مرعوبند ولی بمحض پاره شدن تور اختناق از طریق مبارزه مسلحانه پیشرو، مانند صاعقه در آسمان بی ابر مبارزه طبقاتی ظاهر میشوند. اما ظهور توده‌ها را اگر از طریق عمل مسلحانه پیشرو نتوان واقعت بخشید (که البته الحاق توده‌ها را باید در ضمن این پروسه بارها و بارها تست کرد) شاید از طریق عواملی که در اختیار ما

قرارند دارند مانند مرگ طبیعی خمینی و ...) و یا عواملی که ما میتوانیم در ساختن آن مؤثر باشیم (مانند آلترناتیو بازی و حتی تا آن حد که برای پاره نمودن تور اختناق به امثال گاری هارت‌ها و ... هم متوسل شویم تا اگر صلح نتوانست در دیکتاتوری شکاف بیاندازد، " کارتر " های جدید چنین شکافی ایجاد نمایند) بتوان به صحنه آورد. و حتی نهایتاً هیچ بعید نیست که روزی بدون این همه تشریفات خود توده‌ها در صحنه حاضر شوند و این کلاف سردرگم را بازکنند: " در گزارشات برادران یواد که یک شب در تهران (در نیمه‌های اوایل خراسفند) مسئله بنزین، تب و تاب عجیبی در صفوف انتظار نوبت برای بنزین ایجاد کرده بود. به نحوی که رژیم اگر خودش را زود نمیرساند که فکری بکند و اوضاع را آرام بکند، امکان داشت از همین جا و از همین سرخ بتوان بازگردن کل کلاف را آغاز نمود. پس حرکات اجتماعی در راهند، انتظارشان را در هر فرصتی بایستی داشت. " (اتحادیه ، شماره ۵۱ ، صفحه ۴۵ ، ۵ شهریور ۶۱ ، تاکید از ماست) آری نیازی به سازماندهی توده‌ها از همان آغاز و در هر لحظه از مبارزه طبقاتی نیست، نیازی نیست توده‌ها در تمام لحظات عقب نشینی جنبش توده‌ای و در سطوح پائین و متنوع مبارزه سازمان یابند تا بتوانند بیکار برای رهائی را که امر خود آنهاست بدست خویش و با حضور همیشگی خود در صحنه عمل پیش برانند بلکه ما ورود ناگهانی آنها را به صحنه رصد میکنیم، در هر فرصتی در انتظارشان هستیم تا وارد کارزار شوند زیرا " ما میخواهیم انقلاب بکنیم و انقلاب هم در اوج خودش کار توده‌های مردم است یعنی سرانجام ما باید با تکیه بر توده‌های مردم کار را تمام بکنیم ". (شماره ۵۱ ، صفحه ۴۵ - تاکید ها از ماست) آری انقلاب در اوج خودش کار توده‌های مردم است و مانیز پس از رصد کردن آنها بهنگامی که در صحنه پدیدار شدند با تکیه به آنها (بهتر است گفته شود با سوار شدن به آنها) کار را تمام خواهیم کرد یعنی آنها را از قید و بند رژیم دیکتاتوری نجات داده و البته چه

بسا که بعدا دنبال کارشان خواهیم فرستاد. بنا براین این " ما " یعنی پیکره سازمانی بجای توده‌ها مبارزه و انقلاب میکند، بجای سازمان دادن حضور مداوم و مستمر آنها در کلیه دوره‌ها و فراز و فرودهای مبارزه طبقاتی به انتظار آنها می‌نشیند تا با تکیه بر آنها کار را تمام کند این مارفتنه‌رفته خود به هدف غائی و نهائی تبدیل میشود. در بطن این دیدگاه تمامیت‌گرایی همه جانبه‌ای نهفته است، زیرا هنگامیکه اراده پیشرو تاریخی طبقه کارگر و توده‌ها سازمان نیابد، هنگامیکه توده‌ها سلب هویت شوند و سازمانهای پیشرو خود را بجای آنها نهاده و با تحمیل ایدئولوژیها و برمدار ایدئولوژیها آنها را شقه‌شقه نمایند (به مسلمان و غیرمسلمان، به طرفدار این تفسیر از اسلام و یا آن تفسیر از مارکسیسم) و بجای متحد نمودن آنها بر مبنای مرزهای طبقاتی شیاهای ایدئولوژیک در میان آنها حفر کنند و بالاخره هنگامیکه توده‌ها بی شکل و بی سازمانند و همچون سیاهی لشکر و سکوی پرش به قدرت تلقی میشوند آوانگارد که مسئولیت نجات آنها را تقبل نموده، خودش به ناجی و در نتیجه قدر قدرتی بی مهاری بر فراز سر آنها تبدیل میشود. توده‌ها بسیج میشوند اما بعنوان سیاهی لشکر، رای دهنده، کف زن و هوراکش. ناجی که آنها را از ابزار هویت یابی جمعی محروم نموده، در میان دریای پراکنندگی توده‌ها خود را به مقام جایگزین آنها، ولی آنها و معادل همه آنها ارتقاء میدهد و هرگاه نغمه مخالفی از این یا آن فرد، از این بخش و یا آن بخش از توده‌ها و یا همه توده‌ها سردا شود این مخالفت‌ها بنام تمام توده‌ها و یا تمام ملت فرو کوفت می‌شود. آوانگارد هر چند که بالاترین احساسات و ایثار بی پایان در راه رهائی توده‌ها برزمد، اما از آنجا که توده‌ها را به ابزار این رهائی مجهز نمیسازد و رهائی را به آنها اهدا میکند، لاجرم اسباب و لوازم سلب این رهائی از توده‌ها را فراهم ساخته و متقابلا برای خود شرایطی می‌آفریند که هر لحظه با

تحمیل اراده نامحدودش رها نشود
اعطائی را از آنها باز پس گیرد.

فلسفه شهادت یا فداء شاخه‌ای از همین تفکر است: "... همان مجاهدینی که در خدمت خلق قهرمان و میهن کبیرشان برای درهم شکستن بن بست های مختلف از بیست سال پیش تا کنون، در یک کلمه خلاصه میشوند: فدا!" (مجاهد شماره ۲۰۸، صفحه ۳، پیام مسعود رجوی بمناسبت سومین سالگشت مقامت مسلحانه).
فلسفه فدا چنین است، ما با فدا کردن خود رهایی را برای شما به ارمغان میآوریم. این اعتقاد تمام شرایط لازم را در خود دارد که روزی تحست شرایط مساعد باین اعتقاد تبدیل شود که رهایی را ما بشما داده‌ایم بنا بر این تنها ما میتوانیم بگوئیم آنرا چگونه باید بکار گرفت. شهادت مانشانه حقانیت راه ماست پس هر نوع مخالفت یا انکار ما، هتک حرمت به شهدا و در حکم گناهان کبیره است.

در فلسفه شهادت، شهید ابر مردی است بر فراز مردمان عادی، برای نجات مردمان عادی و در محور تاریخ. زمانیکه او با شهادت از این دنیا رخت برمی‌پندد، آزادی به دست آمده نیز به ابر مردمانی همچون او، یا به وارثان هم مسلک او تعلق میگیرد. هر کس در راه و رسم شهید تردیدی بخود راه دهد شایسته آزادی نبوده، باید به شدیدترین نحو کفر شود. انقلاب بهمن و بهره برداری فقها از کیش شهادت در سرکوب آزادی بسیار درس آموز است. آنها با دامن زدن به کیش شهادت و تحت این ادعا که "ما خون دادیم، جوان دادیم، شهید دادیم و آنها را برای اسلام (یعنی برای حاکمیت فقها) دادیم" هرگونه صدای مخالف را سرکوب کردند. آنها گسترده ترین بهره برداری ها را از فلسفه شهادت کرده اند و میکنند. روزنامه های جمهوری اسلامی مملو از وصیت کسانى است که به جبهه رفته اند. غالباً وصیت کننده از بازماندگان

میخواهد که از هنر نوع مخالفت با جمهوری اسلامی دست بشویند: "مواظب باشید که دل پیرمرد را آزرده نسازید" "فامیلهائی که در این شرایط لب به شکوه گشوده اند بر سر قبر من نیایند".

هیچ تردیدی در تقدس همه شهدائی که در راه رهایی جنگیده اند و میجنگند و از جمله شهدای مجاهد وجود ندارد، هیچکس برای کسی شهید نمیشود و شهادت که عالیترین حد فداکاری برای رسیدن به آزادی است هرگز نباید دست آویزی برای بسته تملک و به انحصار کشیدن آن و بویژه سلب آن از دیگران باشد، آری شهدائی که هدفش گسستن اسارت و تضمین آزادی است نباید به حربه ای برای به زنجیر کشیدن آزادی تبدیل شود.

تبلیغ مسلحانه در خدمت آلترنا تیوسازی

پس از آنکه سرنوشتی ضربتی و دریدن تور آختناق عملی نشد سازمان مجاهدین اکنون قریباً شبیه دیکتاتوری را رصد میکند. صلح، مرگ خمینی، شکافهای میان حکومتیان، حرکات خودانگیخته توده های ... میتواند سرآغاز باز شدن کلاف و فروپاشیدن دیکتاتوری باشد. اما برای تثبیت جایگزینی سازمان مجاهدین بجای رژیم خمینی و بسرای خنثی ساختن خطر احتمالی بورژوازی بزرگ چه باید کرد؟ سازمان مجاهدین که در محاسبات خود برای جایگزینی برآ، هر عامل دیگری جز سازماندهی حضور توده ها در بیکار بر علیه دیکتاتوری حساب گشوده است و از آنجا که پیکره تشکیلاتی برای او هدف بوده و بنا بر این از سازماندهی توده ها همواره طفره رفته است، اکنون با همه قوا محصور اصلی فعالیت خود را بر تبلیغ حضور و اعتبار سازمان مجاهدین بعنوان تنها آلترنا تیو قرارداده است تا حفره های اشتباهات و شکستهای خود را از این طریق بپوشاند. در شرایط حاضر

تعرض دیپلما تیک در خارج و تبلیغ مسلحانه در داخل دوبازی اصلی این آلترنا تیو سازی با در واقع "آلترنا تیو بازی" را تشکیل میدهند. همانگونه که در آغاز مقاله اشاره شد، اکنون مجاهدین در محاسبات خود وظیفه دیگری را بعهده مبارزه مسلحانه نهاده اند، تعرض دیپلما تیک برای اعتبار تراشی که دامنه آن به حوزه های نظیر دادوستد دیپلما تیک با ارتجاعی ترین جناح های امپریالیسم جهانی گسترش یافته است (پاره ای از احزاب دمکرات مسیحی اروپا، حزب محافظه کار انگلیس، جناح گاری هارت در آمریکا) طبیعتاً نیاز به بازوی کمکی و پشتیبانهای دارد که با زرق و برق تمام حضور سازمان مجاهدین در داخل کشور را، پس از یک دوره یکسال و نیمه فترت عملیات مسلحانه نشان دهد. انعکاس اخبار هسته های تبلیغی و تبلیغاتی از نوع بخش تماویر مسعود رجوی توسط این هسته ها ویا عملیات نظا میثی که توسط برخی از هسته های دیگر صورت میگیرد در خدمت همین هدف یعنی جلوه بخشیدن به حضور سازمان مجاهدین است تا تعرض دیپلما تیک برای کسب اعتبار جهت آلترنا تیوسازی با دست پر صورت گیرد. اعلام ارقام درشت بیلان مالی، در پیام سومین سالگرد ۳۰ خرداد ۶۰ نیز در همین شمار است تا اعتبار و قدرت سازمان مجاهدین را برخ دوست و دشمن بکشد.

حضور سازمان مجاهدین باید چنان پررنگ و خیره کننده تا باننده شود و در اعماق اذهان توده ها چنان رسوب کند که در شرایط ازم پاشی دیکتاتوری توده ها بدون تردید "شعار" مرگ بر خمینی درود بر رجوی" را سر دهند. مضمون نشریه مجاهدین در حال حاضر شامل دو نوع تبلیغات است، تبلیغ اعتبار جهانی مجاهدین از طریق درج عکس ها، پیامها، اخبار ملاقاتها، مهمانی های دیپلما تیک از سوئیس و عملکرد هسته های تبلیغی نظامی در

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا!

جهت تبلیغ حضور مجاهدین در داخل کشور از سوی دیگر. در شرایط حاضر عملکرد مبارزه مسلحانه، تبلیغی است برای نشان دادن حضور مجاهدین در داخل کشور یعنی چیزی متفاوت با آنچه در پیام سومین سالگشت ۳۰ خرداد ۶۰ وانمود شده است. مبارزه مسلحانه در داخل و یا به تعبیر صحیحتر تبلیغ مسلحانه روی دیگر سکه تعرض دیپلماتیک، برای آلترناتیو سازی سازمان مجاهدین است.

اما نقش مبارزه مسلحانه بمثابه بازوی نظامی انقلاب در شرایط حاضر چه میتواند باشد؟ جامعه ما در بطن یک بحران انقلابی عمیق قرار دارد. از همان فردای قیام بهمن بدلیل پایگاه حمایتی فقها از سوئی، و فقدان توهم یا توهم زدائی شتابان بخشهایی از تودهها بویژه در مناطق ملی از سوی دیگر، عناصر جنگ داخلی بصورت شکاف بین تودههایی که بصورت یکجاریه در سرنگونی رژیم پهلوی شرکت نموده بودند، بروز کرد. در پاره‌های از مناطق ملی خلق‌های ستمدیده دست به مقاومت مسلحانه توده‌ای در برابر سرکوب رژیم فقها زدند. مقاومت مسلحانه خلق کرد، جنگ ترکمن صحرا که بعقل متعدد نتوانست تداوم یابد، و کانون‌های آماده مقاومت مسلحانه توده‌ای نشانه‌های جنگهای پراکنده‌ای هستند که در بطن یکدوره انقلابی و در فاصله جنگهای بزرگ طبقاتی پدیدار میشوند. وجود مناطق مبارزه مسلحانه توده‌ای، حضور توده‌های حاشیه تولید بعنوان جاشنی انفجاری بحران که در صورت تصاعد بحران آمادگی مبارزه مسلحانه را خواهند یافت و بالاخره فضای خونت‌آمیز بحران، نقش بسیاروی نظامی انقلاب را برجسته میکند. ما هرگز اهمیت حیاتی سازماندهی بازوی نظامی انقلاب در مبارزه توده‌ای را نادیده نگرفته‌ایم و نمیگیریم. و در شرایط حاضر نیز به ضرورت مبارزه مسلحانه بمثابه شکلی از سازماندهی مبارزه انقلابی توده‌ها، در هر جا که شرایط لازم برای گسترش آن وجود دارد، تاکید داریم. اما مبارزه مسلحانه در صورتی میتواند در راستای جنبش توده‌ای و دامن زدن به استعمار و شکستگی اراده توده‌ها باشد که اولا

مبارزه سازمان سیاسی را، هر چند هم که جنبش سازمانی پایه گسترده داشته باشد، جایگزین مبارزه توده‌ها نسازد، و ثانیا تشکل و توان رزمی طبقه کارگر را تضعیف نکند، زیرا تضعیف طبقه کارگر یعنی تضعیف ستون فقرات انقلابی جنبش توده‌ای که قطعاً شکنندگی جنبش توده‌ای را بلامیسرد.

اما مجاهدین تاکتیک مسلحانه را نه بعنوان شکلی از سازمانگری توده‌ای بلکه در برابر سازمانگری توده‌ای و بضرر سازمانگری توده‌ای بکار بسته‌اند. عواقب ناگوار این تاکتیک موجب تشدید بی سابقه فضای خفقان و سرکوب و در نتیجه اختلال اساسی در کار سازماندهی طبقه کارگر و گسترش و عمیقتر شدن آگاهیه توده‌ها شده است. و در شرایط حاضر نیز تاکتیک مسلحانه نه با اهداف دوره قبل یعنی فرو پاشاندن دیکتاتوری بلکه همچون تبلیغ حضور سازمان مجاهدین عمل میکند.

تاکتیک مسلحانه برای تبلیغ حضور که یکی از اهرمهای آلترناتیو سازی سازمان مجاهدین است رابطه تنگاتنگی با ترمذ جهت فروپاشی نظم دیکتاتوری دارد. پیشاهنگی که از طریق بسیج نیروهای سازمانی، موفق به از هم پاشاندن دیکتاتوری نشده، اینک بجای استکاء به توده‌ها و سه‌صحنه آوردن آنها چشم به عوام مسل دیگری که از مقوله تصادفات، اتفاقات و احتمالات غیر قابل محاسبه اند میدوزد تا بلکه "دست غیب" قدرت سیاسی را مانند سبب رسیده‌ای از درخت مبارزه طبقاتی فرو افکند و او آنرا با جالاکتی در هوا بقاید، و هم با تبلیغ و سر و صدا در اطراف حضور خود دست مدعیان احتمالی را از دست اندازی به قدرت کوتاه کند. سرشت مشترکی که این دو مرحله را بهم پیوند میدهد، منفعل ساختن توده‌ها و عدم تلاش برای سازماندهی حضور آنها در ساختن سرنوشتان است.

اما برای روشن نشدن مسئله بگذارید لحظه‌ای فرض کنیم که دیکتاتوری در نتیجه تاکتیک سرنگونی ضربی و یاباره شدن ثورا خنثی توسط مجاهدین باشانده میشد و با دست

حوادث همین فردا دیکتاتوری را از هم بپاشاند، دولت مرکزی سقوط کرده و قدرت سیاسی توسط مجاهدین تصرف شود. در چنین حالات فرضی است که خطاهای فاحش مجاهدین در محاسبات سیاسی آشکار خواهند شد زیرا مجاهدین سرنگونی خمینی را در شرایط ایران امروز معادل استوار و تثبیت یک قدرت دولتی دمکراتیک میدانند. و بهمین دلیل آنها به لحاظ تحلیل اوضاع سیاسی هنوز در شرایط قبیل از قیام بهمن درجا میزنند. اما خطای مشخص مجاهدین و آنچه وحسه اساسی اشتباه محاسبه آنها را تشکیل میدهد در کجاست؟

خطای فاحش مجاهدین در عدم درک صحیحشان از اوضاع سیاسی جامعه از همان فردای قیام بهمن است. مجاهدین تصور میکنند که دیکتاتوری خمینی حکومتی است از نوع حکومتهای مثلاً شاه و یا سوموزا. از همین رو الگوی آنها زنده کردن یک انقلاب بهمن دگراست. همه با هم علیه دیکتاتوری. حمیبی بعنوان دیکتاتور آماج اصلی حمله است. پس همه باید با هم سر علیه او متحد شوند و وفاق همگانی‌ئی که زائیده انقلاب بهمن بود و در نتیجه "دجال گونگی" خمینی از سن رفته است باید از نو و این بار سر علیه شخص او و دارودسته‌اش احیا شود. همه باید بهم اعتماد کنند و بی اعتمادی باید از میان برداشته شود. بی اعتمادی کارگر را به سرمایه‌داران، تهیدستان به شروتمندان و بالاخره متمکنان به متمگران در برابر شرایط اصلی یعنی خمینی باید کم رنگ و مات همانند. مرزهای طبقاتی "خلق" را با دلسود وفاق عمومی جامعه سایید و شکاف بین اتحاد ملت را در جهت "وفاق ملی" زدود. تنها یک چیز روشن و بی ابهام و فارغ از آشفتگی است، بی اعتمادی و دسمی به حمیبی بعنوان شرایط اصلی و اعتمادی به سازمان مجاهدین بعنوان نماسنده توده (بی شکل) و ملت (بدون ستیزهای طبقاتی). مجاهدین همه مسائل مربوط به جنبه‌های اجتماعی انقلاب و ستیزهای طبقاتی را مسکوت میگذارند و حتی در این مورد مقولات

خاص خودشان مانند "جامعه بی طبقه توحیدی" و غیره رافلا به بایگانی میسپارند و هر چیزی را که به ستیزهای طبقات بهره ده و بهره کش مربوط میشود به آینده حواله میدهند یعنی به دوره بعد از تشبیت دولست مجاهدین (لابد آنها توسط مجلس موسسان!) اما انقلاب بهم، یعنی یک انقلاب شیرین و باوفاق همگانی، در شرایط کنونی نمیتواند دیگر تکرار شود و مشکل مجاهدین و "شورای ملی مقاومت" این است که میخواهند انقلاب بهم را تکرار کنند. برنامه آنها همان برنامه انقلاب فدیکتا توری بشیوه انقلاب بهم است. برنامه‌های که از این اصل حرکت میکنند که "بهر کسی چیزی بده تا بهیچ کس چیزی ندادی" اشی". برنامه مجاهدین همچون آئینه کدوری است که هرکس فقط باید سایه خود را در آن ببیند تا در میان تاریکی سایه‌ها واقمیت روشن شگافها طبقاتی محو شود. از همینروست که انتظار فروپاشی و ترصد برای پرش به قدرت با الگوی انقلاب بهم بمعنای درجا زدن درپراکندگی‌های توده‌ها و آشفتگی صفوف طبقاتی است، بمعنای درک نکردن راز بقدرت رسیدن و بقای رژیم خمینی است.

جامعه ماهر انقلاب بهمین و تناقض آنرا برپیشانی دارد. برخلاف تحلیل مجاهدین که ۴۰ خرد دراکودتای خمینی و آغاز عملکرد او بمشابه یک دیکتاتور غاصب و انحصار طلب میدانند، ۴۰ خرداد از همان فردای ۲۱ بهم ساخته میشد... ۲۱ بهم با اوج انقلاب درعین حال معادفا به قدرت رسیدن فقها یعنی شکل گیری اراده‌ای بفرز و برعلیه توده‌های قیام کننده بود. از آنجا که فقها بر حمایت توده‌ای بقدرت رسیدند از فردای قیام بهم نطفه‌های جنگ داخلی اعلام نشده‌ای این جا و آنجا بسته شد و از پس جنگهای پراکنده و درگیریهای وسیع سیاسی راه خود را تا ۴۰ خرداد ۶۰ گشود. ۴۰ خرداد روز تمهیدات انقلاب اسلامی فقها و نهادی شدن

یک جنگ داخلی و عربان ترشدن شکست انقلاب بهمین درهیات رژیم خون آشام و ارتجاعی فقهاست. رشد بحران ویا بروز احتمالی یک شکاف جدی در درون حکومت میتواند این جنگ داخلی را با عربانی تمام شعله وریازد. اما در چنین حالت فرضی نیز تشبیت یک قدرت دولتی دیگر پس از یک جنگ خونین و تمام عیار امکان پذیر خواهد شد زیرا فقها و طرفسداران آنها بر خلاف نظام دیکتاتوری شاه در برابر تشبیت قدرت مرکزی جدید با همه قوا مقاومت خواهند نمود. اما مسئله طرفین درگیر در جنگ داخلی تنها به اینجا ختم نمیشود.

بورژوازی بزرگ سلطنت طلب در نتیجه عملکرد فوق ارتجاعی رژیم فقها، میخهای تابوت خود را با زگشودن و در کمین ورود به صحنه درگیریهاست. بورژوازی بزرگ با اتکاء بر همین ابهامات صفوف انقلاب و ضد انقلاب و با طرح عوام‌پرستانه شعار "زادی" که خود ۵۰ سال با تمام قوا درهم کوبیده است، نغمه شوم بازگشت را سر میدهد. بورژوازی بر حمایت وسیع امپریالیسم، بردلار، امکانات و پایگاههای امپریالیستی در منطقه، بر حضور طبقه بورژوا و سایر طبقات بهره کش در ایران، بر سر خوردگی بخشهایی از خرده بورژوازی جدید و بروجود کانونهای بحسرانی احتمالی و مساعد برای دخالت حساب میکند. جنگ داخلی بهترین شرایط را برای تقویت و مداخله بورژوازی بزرگ فراهم خواهد ساخت.

همانگونه که اشاره رفت سقوط حاکمیت فقها و استقرار و تشبیت یک قدرت دولتی دمکراتیک و انقلابی در شرایط کنونی ایران دو چیز کاملاً متفاوتند. حتی کسب قدرت سیاسی در شرایط کنونی ایران در نتیجه فروپاشی قدرت سیاسی فقها بمشابه دولست مرکزی، خود آغاز پروسه یک جنگ داخلی است که تنها در پایان آن تکلیف تشبیت و یا عدم تشبیت قدرت نوین دولتی تعیین خواهد شد.

دقیقاً در چنین شرایطی است که عواقب فاجعه باریاست مجاهدین با همه ابعادش خود را ظاهر خواهد ساخت. در جنگ داخلی که درجه قدرت اردوی انقلاب بر اساس درجه حضور توده‌های سازمان یافته و گستردگی قاعده توده‌ای آن تعیین میشود، سازمانی که همواره خود را بجای توده‌ها نهاده و از بسیج سازماندهی آنها ظفره رفته‌است، سازمانی که جنگهای او انگارد محکوم به شکست، تبلیغ حضور و اعتبار سازمان و قدرت نهائی سازمانی را برای پرش به قدرت سیاسی بر سازماندهی قدرت توده‌ای، بر فعال ساختن حضور کارگساران و زحمتکشان و اتحاد هرچه وسیعتر آنها ترجیح داده است نه فقط زیر پای خود را خالی خواهد یافت بلکه سیاستش موجب خواهد شد تا سنگسار دمکراسی و ترقیخواهی درنا مساعدترین موقعیت نسبت به نیروهای دشمن قرار گیرد. احزاب بورژوازی امریکا و اروپا که اکنون یک طرف داد و ستد دیپلماتیک مجاهدین برای سیاست حضور هستند، در چنان شرایطی نه تنها کمکی به طرفداری از سنگ دمکراسی نخواهند کرد (مگر آنکه مجاهدین خود پاک از دمکراسی دست بشویند!) بلکه بخاطر اهمیت منحصر بفرد ایران برای امپریالیسم جهانی با همه قوا تلاش خواهند کرد تا این جناح را درهم بشکنند. در این زمینه ذکر نمونه‌های برای نشان دادن درجه شکنندگی این سیاست خالی از فائده نیست. یکی از طرفین دیپلماتی مجاهدین برای منزوی نمودن رژیم جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی و تشبیت اعتبار مجاهدین بمنوان نیروی چاشنی، هانس دیتربیش گنر وزیر خارجه آلمان فدرال، رهبر حزب لیبرال آلمان است. ماه پیش مهدی ابریشمچی زسوی مجاهدین درکنگره این حزب شرکت نمود و تصویری همراه با گشرد صفحه اول نشریه مجاهد به چاپ رسید. گشرد صفحه آخر خود با ایران برای فعال نمودن همه جانبه مناسبات بقیه در صفحه ۲۸

پیش بسوی سازماندهی تشکلهای توده‌ای!

انها از طوفان - - -

قدرت بدست آوردند، فربا زدند؛ ایجا د
باید گردد! اعدام باید گردد! آزاد
گردد! و یکسریه سراغ بیا نکند، آ پارتی
مسکونی، زمینها و پولدارها رفتند.
پس چرا در مقابل با انقلاب بهمین
فریاد و دمکراسی سر میدید!

لیبرالهای محترم بدون اینکه
متانت خود را از دست دهند خواهند
گفت: ما نمیتوانیم اصولیست را
بخاطر فلان مسئله یا بهمان وضع زیر
پا بگذاریم. زیرا ما به بشریت،
به انسان می اندیشیم. آنگونه که
مارکسیسم به هومانسیم می اندیشد! و
هومانسیم مارکس با خشونت و قهر
هیچ ارتباطی ندارد. منتها لنین در
این مورد هم مثل بسیاری از موارد
دیگر، حتی در پاره ای موارد خود
مارکس از جوهر مارکسیسم که هومانسیم
است، خارج زده اند!

در شرایطی که چهارده کشور ریز
و درشت از هر طرف کشورها را
محاصره کردند و با کمک ستون پنجم مسلح
و قوی با همی توان خود به
براندازی حکومت کارگران و زحمتکشان
سرگرم بودند، لنین اگر اصل آزادیهای
بی قید و شرط را در آن شرایط طوفانی
برای دشمنان انقلاب تامین میکرد،
دیگر نه فقط کشورها وجود
نمیداشت، بلکه اکنون بوسیله آفریقای
جنوبی در آنگولا نظام برده داری حاکم
بود. و از دگان سیاسی در این مورد چه
میگویند؟ اما آنان "مورد" سرشان
نمیشود. زیرا یکی دیگر از اصول
آنان نظا هر به رعایت اخلاق است.
مردم آزادند تنها به شیوه آنان
از آزادی صحبت کنند. برای آنان
شرایط زمان و وضعیت تعیین کننده
نیست. چرا که آنان هرگز در میدان
جنگ نیستند. تنها در حاشیه نشسته
و همچون راهبان وظیفه حراست از این
اصول مقدس را به عهده دارند. اینها
تنها به قواعد یک سالن سخنرانی
پایبندند و آوردگاه اینها "میدان
سربو شده و ایمن" است! و حتی
حاضر نیستند "از پنجره به خیابان
نظر" کنند و "خون را به سنگفرش"
ببینند! از همینرو - اگر ریگی به
کفش نداشته باشند - احساس همبستگی
شان ضعیف است. موجودات تنگ

یاخته ای هستند که ظاهرا مشغول
تئوریزه کردن فردیت خودشانند.
غافل از آنکه بالاخره پیچ و مهره ها
دستگاه بورژوازی هستند! اصولیست
آنان از آن روش علمی و عا میانه
است که بدون در نظر گرفتن زمینه اجرا
آن، بدون در نظر گرفتن ویژگیهای
این کشور یا آن کشور، بدون در نظر
گرفتن رابطه چپا و لگرا نه غرب با
دنیا ی سوم، بدون در نظر گرفتن
تعادل قوا بین انقلاب و ضد انقلاب،
بدون زمینه لازم برای استقرار یک
دمکراسی پایدار و همگانی، بدون
در نظر گرفتن ظرفیت عمومی جامعه،
بدون در نظر گرفتن توطئه بورژوازی
بمنظور خنثی کردن دمکراسی، بدون
در نظر گرفتن اصل دمکراسی برای
برابرها نه دمکراسی برای نابرابر
ها... صادر میشود! احکام کلی،
بی محتوا و طوطی وار را مدام تکرار
میکند. و به این وسیله نشان داده اند
که دمکراسی نابشان تا چه اندازه بر
ضد علم استوار شده است!

برای روشن شدن ذهنیت آنها، از
این آقایان که از دمکراسی درکی
عوامانه و خرافاتی دارند، شیلی را
مثال بزنیم. این کشور جهان سومی چهل سال
تجربه دمکراسی را از سر گذرانده و کم
و بیش آزادیهای بورژوازی در آن
تضمین شده بود. بورژوازی تا آنجا
دهنه دمکراسی را رها کرد و تا آنجا
پایبند به سنتهای دمکراتیک شد که
از طریق پارلمانتاریسم مورد علاقه
لیبرالهای وطنی ما، بارای مردم
یک دولت دمکرات بر سر کار آمد. آئند
که سخت پایبند به همان دمکراسی بی
بود که او را بر سر کار آورد، تلاش
کرد بدون آنکه به بورژوازی از گسل
نازکتر بگوید، آزادی استعمار رانه
محو، که محدود کند.

بورژوازی برای دفاع از جایگاهش
همی طرفنها را برای سقوط دولت
وی بکار بست. اما لحظه ای که
دولت دمکراتیک شیلی با استفاده از
دمکراسی موجود، تصمیم به انجام
رفرهای اجتماعی گرفت، بورژوازی
نتوانست تاب آورد. شوخی نبود، شیلی
کشوری بود در کنار بزرگترین کشور
سرمایه داری جهان که میخواست نظم
بورژوازی را درهم بریزد، آنهم پس از

تجربه تلخ کوبا و در شرایطی که
میتوانست سمرق کشورهای دیگر
آمریکای لاتین شود! آنوقت توطئه
شروع شد. در این جنگ رودرو، آئنده
در سودای حفظ دمکراسی و در مخالفت
با قهر، خود و انقلاب راز پیرایی
این ایده قربانی کرد. در حالیکه
بورژوازی وقتی همی راهها را به روی
خود بسته دید، با قربانی کردن دمکراسی
سیاسی، آزادی استعمار را به قیمت
گذشتن از روی صدها هزار جسد نحات
داد و بر ویرانه های دمکراسی جهل
ساله، حکومت سرنیزه را قانونی
کرد. بنابراین می بینیم که در شرایط
شیلی، در مقطع جاسحائی طبقاتی از
نظر قدرت سیاسی، شعار بسیار حذاب
آزادی حتی برای فاشیستها که ستایشگران
دمکراسی ناب و مذمت کنندگان قهر از
آن دم میزنند، در عمل تبدیل به
آزادی فقط برای فاشیستها میشود!

حقیقت این است که نقش قهر را
طبقات متخاصم اجتماعی از آنجا که
پایشان روی زمین قرار دارد، بدرستی
درک کرده اند. این واقعیت را هم
بورژوازی دریافته، هم پرولتاریا.
منتهی بین این دویک تفاوت کوچک
وجود دارد، بورژوازی برای تثبیت
استعمار میجنگد، طبقه کارگر برای
محو آن. اما هر دو میجنگند و این
جنگ را نه با نصایح اخلاقی و نه با
اتوپیای اسدو ویدوالستی میتوان
پنهان کرد.

آیا ما با این نظرات سیاست
چماق را تبلیغ میکنیم؟ چیزی که
لیبرالسیم مدام چپ انقلابی را به آن
متهم میکند؟ خیر. تاکید بر عنصر قهر
به هیچ وجه ستایش قهر نیست.
اتفاقا همانطور که گفتیم برای بر
کندن ریشه قهر، بر عنصر قهر، تاکید
میشود. کسی که در نبرد طبقاتی قهر
را محکوم میکند، یا اتوپیست است،
یا مرتجع. زیرا نتیجه چنین سیاستی
پیشنهاد آشتی طبقاتی به طبقات در
حال ستیز است. جنگ طبقاتی موتور
تاریخ است. تا زمانیکه طبقات
وجود دارند، و دولت نمائنده ارگان
قهر یک طبقه، ستم طبقاتی طبقه
مسلط را بر طبقات دیگر تحمیل
میکند، فرار از قهر، فرار از انقلاب

و فرار از انقلاب، تسلیم در مقابل ضد انقلاب است.

ما چه می‌گوییم؟

آقایان لیبرالها، ما هم همراه شما متاسفیم از اینکه هر انقلاب پدیده خشونت را با خود همراه دارد. اما متاسفانه با تاسف کاری از پیش نمی‌رود. و همینطور با بستن چشمان خود بر روی واقعیت، واقعیت تغییر نمی‌کند. برای تغییر این واقعیت نامطلوب هم بناچار باید جنگید؛ تفاقوت ما با شما این است که شما می‌گویید برای جلوگیری از قهر باید انقلاب نکرد. و ما می‌گوییم برای ریشه کن کردن قهری که همیشه در جامعه هست و در دوره‌های انقلابی عربی‌انتر می‌شود، باید انقلاب کرد. در عین حال با سازمان دادن قهر باید نقش ما را در انقلاب را بعهده بگیریم. به عبارت دیگر سازمان دادن قهر یعنی سازمان دادن ابتکار انقلابی توده‌ها و هدایت کینه‌های انقلابی آنان به سمت آگاهانه کردن اجرای عدالت. چرا چنین است؟ آیا بدون اجرائی قوانین اضطراری در دوره‌های انقلابی، میتوان تضمینی برای حراست از انقلاب فراهم کرد؟ آیا دشمنان انقلاب با بند و اندرز آرام گرفته و قانع میشوند که از توطئه بر علیه انقلاب دست بردارند؟ هیچکس این واقعیت ساده را نفی نمی‌کند که قوانین اضطراری بعد از هر انقلاب، جای قانونیت را نمی‌گیرد. اما بدون آن همیشه خطر بازگشت ضد انقلاب وجود دارد و در صورت بازگشت، بیشک حمام خون راه خواهد افتاد. در همین شبلی اگر رهبران توطئه‌گر بورژوازی و نظامیان وابسته به آن که رسماً براندازی حکومت‌آلنده را تسداری می‌دیدند، در مقابل توده‌های انقلابی محاکمه شده و با اثبات واقعی توطئه‌شان به جوخه‌آدم انقلاب سپرده میشدند، اگر کارگران مسلح میشدند، بورژوازی نمیتوانست طی چند روز صدها هزار کارگر و زحمتکش و روشنفکر را به خاک و خون کشاند و صدها هزار زندانی شکنجه شده بجا گذارد. و طومار دموکراسی چهل ساله را به پتدر - کشتن یکی از راههای مبارزه، یکی از راههای مقابله با

بیشتر کشتن و به ناحق کشتن، و حتی یکی از راههای مبارزه برای استقرار دموکراسی است. این چیزی است که منطق مبارزه طبقاتی می‌طلبد و واقعیت به ما تحمیل میکند. اما در منطق کسانی که انقلاب با منافعیشان مبیانت دارد و با اینکه با مسردم همدردی نداشته و به اتوپیای غیر علمی خود چسبیده‌اند، چنین پدیده‌ها مساوی است با آشوب طلبی و هرج و مرج و اعمال غیردموکراتیک!

حضرات جنت مکانها در برخورد با این مفاهیم به سختی می‌آشوبند: "باز که از حرفهایتان بوی توده و خون می‌آید!" جواب آنها ساده‌ترین و رساترین پاسخ این است که شما چشمهایتان را بسته‌اید آقایان. این مسائل جدا از اراده ما و شما وجود دارند. کافی است خمیازه‌ای کشیده و بیدار شوید! مگر شما به آزادی معتقد نیستید. این مردم هستند که آزادانه به میدان آمده‌اند! اما آقایان لیبرال معتقدند مردم باید نظر بدهند. آنهم آنگونه که مافکر میکنیم. آنهم با نزاکت و با رعایت حال دیگران! اما بورژوازی و زحمتکشان هیچکدام چنین مالیخولیائی ندارند. آنها مفهوم نبر بین خودشان را به درستی می‌فهمند و خود را برای آن سازمان میدهند. آنها که مدام از دموکراسی غـرب صحبت میکنند، اولاً پاسخ دهند خودشان در کجای دنیا ایستاده‌اند! آیا این تئوری مشعشان را تصمیم دارند در ایران اجرا کنند یا نه؟ در صورت تأیید آیا چه برنامه‌ای برای تحقق دموکراسی در ایران دارند؟ فرض کنیم که در ایران همین امروز همه یک دست برای تحقق آزادی بی قید و شرط نه فقط برای فاشیستها که برای کارگران و زحمتکشان هم بسیج شده‌اند. آیا بورژوازی که تجربه تلخ انقلاب بهمین را پشت سر گذاشته، اینهمه تجربه انقلابات ماضی را میشناسد، اجازه خواهد داد با برهنه‌ها به خیابان بریزند؟ اگر هیچکس این حقیقت را نفهمد، بورژوازی بهتر از هر کسی میدانده که نابرابری عمیقی در ایران حاکم است که خود بوجود آورنده آن است. بنا بر این برایش مثل روز روشن است که استقرار

دموکراسی سیاسی در ایران بسرعت به نابودی نظام بورژوازی منجر خواهد شد. از همین رو همچون اژدهای هزار سر خود را در میهن ما پهن کرده و اجازه نفس کشیدن به کسی نمیدهد و اساساً مسئله قهر و رابطه‌اش با دموکراسی، بخصوص در شرایط کشور ما از همین روست.

ما بی هیچ قید و شرط و اما و اگر از استقرار آزادیهای سیاسی دفاع میکنیم و مردم ما واقعا به آن همچون هوا برای نفس کشیدن نیاز دارند. طبقه کارگر و همه زحمتکشان و ستمدیدگان در مبارزه بخاطر کسب آزادیهای سیاسی لحظه‌ای تردید به خود راه نمیدهند. اما حتی اگر بفرض محال بورژوازی و ستمگران جامعه ما باین خواست تن در دهند و ظاهراً همه چیز به خوشی و خرمی تمام شود، در شرایط نابرابری عمیق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعه ما، مسلماً کارگران و زحمتکشان از آزادی‌های بدست آمده همچون یک وسیله تزئینی استفاده نخواهند کرد، بلکه بلافاصله آنها همچون یک سلاح موثر جنگی بکار خواهند گرفت. آزادی سیاسی در خدمت زدودن نابرابری اجتماعی قرار خواهد گرفت. اکثریت مردم ایران برای تعمیق این آزادی سیاسی به آزادی اجتماعی، به خیابان خواهند ریخت. چرا؟ زیرا همانطور که به آزادی نیاز دارند، در کنار آن - والبتنه بدون آن - به نان شب هم نیاز دارند. به خواندن و نوشتن هم نیاز دارند. میخواهند حق آزادی عقیده و بیان و اجتماعات را همچون سلاحی در خدمت تامين آموزش، بهداشت، مسکن... خودبکار گیرند. آیا مردم حق چنین کاری را دارند یا نه؟ اگر دموکراسی نتواند که زنان روستایی پشت کوه نشین ایران را کمک کند که برای اداره زندگی خود، شوروی دهستان را تشکیل دهند، چه مصرفی دارد؟! از اینرو ما ضمن اینکه با تمام وجود برای استقرار آزادیهای سیاسی می‌جنگیم، با همان شدت خواهان اجرای نابرابری‌های اجتماعی هستیم. و وجود هر کدام را تضمین آن دیگری میدانیم. و چنین چیزی البته با

منافع دشمنان مردم در تناقض و تضاد است. بنا براین یک جنگ تمام عیار صورت میگیرد!

حضرات البته تحت هیچ استدلالی حاضر نیستند اتویپایشان دربرخورد با مسائل زمینی ترک بردارد. آنها به اصول خود چسبیده اند و بی توجه به مسائل مشخص همان حرفه‌ها را تکرار میکنند. مثل اینها، مثل آخوندهای خودمان است. آنها معتقدند "اگر" داراها چهل خانه اطراف خود را سیر کنند، فقیری برجای نمیماند. اما اولاً که اگر همه داراها اینکار را میکردند، دیگر دارائی باقی نمیماند. و تازه همه بحثها روی همین "اگر" است. اگر هم بپذیرند که بهمدیگر زور نگویند دنیا بهشت میشود، اما چنین چیزی را بهره‌کشان نمیتوانند و نمیخواهند بپذیرند، پس زورگوشی آنها را باید با زور درهم شکست.

طرفداران دمکراسی ناب جوابشان روشن است. آنها در مذمت از قهر، مردم را به بردباری و متانت دعوت میکنند از پراحقیت این است که حضرا پیش از آنکه نگران وضعیت طبقات زیر ستم میهن ما باشند - بعضی ها اصلاً چنین نگرانی ندارند - نگران وضعیت خودشان هستند. مشکل آنها، مشکل انتشار آزادانه روزنامه یا کتابشان است. همینقدر که اجازه انتشار آثارشان را داشته باشند، بنظرشان همه چیز روبراه میشود. بسیار خوب! این حق، حق مشروعی است. نه فقط جای اعتراض نیست، بلکه ما باهمی وجود باید از این خواست حمایت کنیم. دفاع بی قید و شرط از این حق جز پرنسیپهای کمونیستهاست. در جامعه‌ای که آزادیهای سیاسی تحمل نشوند، بطریق اولی کارگران و زحمتکشان آزاد نخواهند بود حقوق خود را از استثمار کنندگان نشان بگیرند. بنا براین ما نه فقط به تحقق این آزادیها اعتقاد داریم و دفاع از آن را جز پرنسیپهای خود میدانیم، بلکه برای تحقق آنها میجنگیم. حضرات به قصد مردم فریبی، ریاکارانه میگویند نه، جنگ نه، آزادی به خطر می افتد! آری آزادی اینها در نبرد برای آزادی بخاطر می افتد!

ظاهراً چنین بنظر میرسد که این برخورد حضرات، خیرخواهی مصلحانه است! اما حقیقت این است که این نشانه کم خونی و ناتوانی است. نشانه آن است که حضرات نسبت به خودشان هم صمیمی نیستند و احساس همدردی فردی شان هم ضعیف است و آنقدر بی عزتند که حاضر نیستند برای تحقق دمکراسی خون از دماغ خودشان بریزند! وحشت از انقلاب، آنان را از دنبال کردن اهدافشان هم منصرف میکند! اگر آن اندازه رفرمی که این سطح از آزادی ها را تامین کند، بوجود آمد که آمد، اگر نشد که البته آقایان همیشه فرصت اعتراض داشته و امکان پیدا میکنند در ستایش آزادی شعار بدهند!

در ایران تعقیب همینقدر از آزادی و نه بیشتر با دراز کردن دست گدائی بسوی بورژوازی هرگز متوقف نمیشود. هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه برای تحقق همین مقدار از آزادی ها هم باید قهر را سازمان داد. همین مقدار که شما روزنامه خود را آزادانه منتشر کنید و با سندیکی خود را سازمان دهید که جزء ابتدائی ترین حقوق هر شهروندی است، در شرایط کشور ما یک نبرد طبقاتی تمام عیار لازم دارد. زیرا بورژوازی در ایران قادر به تامین آزادیهای بورژوائی نیست. زیرا همانطور که در انقلاب بهمن دیدیم به محض اینکه مردم به گوشه‌ای از آزادی دست یافتند، از آن به عنوان حربه‌ای مشروع برای احقاق حقوقشان استفاده میکنند. و درست همین حاست که روشنفکران لاهوتی حالشان بهم میخورد!

بورژوازی در کشور ما تنها بقای خود را در تکیه کردن بر سرنیزه میبیند. هر آزادی سیاسی در کشور ما از آنجا که توده‌های فزون خواه را به عرصه کارزار میکشاند و آنها را در مقابل استثمار آرایش میدهد، بلافاصله منحر به عکس العمل بورژوازی شده و کار به استقرار دیکتاتوری سرمایه‌می‌انجامد! برای تحقق همین مقدار از آزادیهای سیاسی، باید قدرت سیاسی را از بورژوازی گرفت. آن تعادل پایداری که تحت شرایطی (که مربوط به بحث

ما نیست). در غرب بوجود آمده و بنا تکیه به آن تحقق این آزادیها را امکان پذیر کرده است. در ایران رویائی از سر سیری است. زیرا مبارزه طبقاتی در ایران آنچنان حالت التهابی دارد که حفظ تجهیزات و امکانات برای طبقات متخاصم آن در حد مرگ و زندگی است. در ایران مردم ما به دمکراسی سیاسی رضایت نخواهند داد. زیرا در کشورهای جهان سوم همچون شیلی، بویژه در ایران اعتمادی برای تضمین مداوم آن نیست و مهمتر از آن برای مردم ما پیش از آنکه مشکلشان آزادی مطبوعات باشد، میخواهند خواندن و نوشتن یاد بگیرند، پیش از آنکه مشکلشان آزادی اجتماعات باشد، شکمشان را میخواهند سیر کنند. به محض اینکه به آنها دندان دادید، نان خواهند خواست! دمکراسی سیاسی تنها در پیشروی بسوی دمکراسی اجتماعی تضمین میشود. ما ضمن اینکه با تمام وجود دمکراسی بورژوائی را میخواهیم، برابری و دمکراسی اجتماعی را هم با همان قاطعیت میخواهیم. بنا براین برای ضمانت اجرائی و تضمین این دمکراسی یک انقلاب به رهبری طبقه کارگر را لازم دارد. کلید نجات بخش و داروی شفابخشی که ظرفیت تحقق دمکراسی بی قید و شرط را داشته باشد، تنها در شرایط استقرار حکومت کارگران و زحمتکشان است. پدیده‌ای که بدون خونریزی و جنگها در کشور ما امکان تحقق ندارد.

ما دوره‌های پر تلاطمی را در پیش داریم. جایگاهی عمیق طبقاتی که ریشه دار است و مردم را به دفاع از هستی‌شان واداشته است. آنها دارند مداخله عمومی خود را در سیاست آزمایش میکنند. البته این آزمایش‌هافت و حیز و شکست دارد. در حتم اندازه دوره آرامشی در کار نیست. آنگاه در چنین شرایطی حتی اگر نخواهیم یک روزنامه آزاد داشته باشیم، برای حواست از آن یک توپخانه سنگین لازم است! در غیر این صورت آقایان لیبرالها چه تضمینی میدهند که روزنامه تعطیل نشود؟ بی مناسبت نیست به یک نمونه

که اخیراً در خارج از کشور پیش آمده است، اشاره کنیم. اخیراً در خوابگاه دانشجویان پاریس اتفاق جالبی رخ داده است. در این محل سالنی وجود دارد که قریب بیست سال است در اختیار آپوزیسیون انقلابی و عموماً چپ غیر فرانسوی است. در این محل یک روز حزب الهی ها، یک روز توده - ایها و اکثریتی ها و یک روز نیروهای که با هر دو نظام گذشته و حال مرزبندی دارند جدا از اختلافاتشان آنهم در چند ساعت اجازه افشاگری و تبلیغ دارند. سلطنت طلبها از آنجا که میدانستند نیروهای انقلابی با حضورشان مخالفت خواهند کرد، به شیوه شاهنشاهی همراه با چاقو و نانچوکا و کاراته باز درست در همان روز و همان ساعت به بهانه پهن کردن بساطشان و به قصد به تعطیل کشاندن محل تبلیغ انقلابیون، وارد محل شدند! طبیعتاً دانشجویان انقلابی از شرف مبارزاتی خود در مقابل تعرض حساب شده وزیرکانه شاهی ها و ساواکی ها دفاع کردند. که در جریان بیرون انداختن این تفاله های مهاجم به خوابگاه دانشجویی خسونت هم بکار رفت!

روشن بود که پس از این واقعه سلطنت طلبها (که بختیاری ها سازماندهی آن را بعهده داشتند) سرو صدا راه انداخته و فریاد دوا دموکراسی سرخواهند داد. اما چیزی که اهمیت داشت هموئی منادیان دموکراسی ناب با سلطنت طلبها بود. حتی اعلام کردند که حاضرند برای نگهبانی از میز سلطنت طلبها، پشت بساطشان پاسبانی کنند! بیش از هزار صفحه مطالب در موافقت و مخالفت این واقعه نوشته شد و ساعتها بحث حتی در کشورهای دیگر حول آن صورت گرفت! اهمیت این واقعه بی اهمیت در این بود که درکهای مبهم را نسبت به دموکراسی صراحت بخشید. منادیان دموکراسی ناب با چشم پوشی عمدی به تجاوز سلطنت طلبها به محل تبلیغات انقلابیون، تحت عنوان دفاع از آزادی بی قید و شرط حتی برای فاشیستها، نشان دادند که در عرصه عمل به ناچار میبایست جانب یکطرف دعوا را بگیرند و آنها با صراحت

تمام جانب سلطنت طلبها را گرفتند! می بینیم مخالفان قهر که پشت دموکراسی ناب پنهان شده اند، مشتشان خالی است! بحث آنها در حوزه علمی، یک اتوپیای بی مایه و حتی ضد علمی است. در حوزه سیاست نیز به هموئی عملی یا ضد انقلاب منجر میشود! آنها با جزئی از کائنات پنجاه ساله گذشته هستند و در مخالفت با مردم و انقلاب، سودای بازگرداندن دوره گمشده طلائی گذشته را در سرمیپرورانند، یا حمایتی بی درد، حدا از مردم و کودکان و عامیاند که در هر صورت از آنها که آزادی مورد نظرشان در مقابل انقلاب قرار دارد، اساساً ضد دموکراتیک است!

با اینهمه بررسی این نکته نیز مهم است که ببینیم چه عواملی آنها را این چنین جوروزبان دراز کرده است؟ آنها به اتکای چه عواملی مجهز به سپر دموکراسی ناب، به انقلاب هجوم میآورند و اساساً چرا همگی به جیل الممتین دموکراسی آویزان شده اند؟ مهمتر از همه چرا قلعه کوب اینها در تعرض با انقلاب دموکراسی است! ما معتقدیم علاوه بر وجود یک حکومت فوق ارتجاعی و بر سر زمین نقش چپ هم در جسارت پیدا کردن اینها کم نبوده است. در ایران نفی مطلق دموکراسی و نفی زندگی عرفی شهروندی بوسیله ولایت فقیه، دفاع مطلق از دموکراسی را اجتناب ناپذیر کرده است. اما هر جا از دموکراسی صحبتی بمیان آمد، حزب توده و ملحقانش که غرق در سودای مبارزه ضد امپریالیستی خود به رهبری امام بودند، با زدن انگ لیبرالی به آن، عملاً در مقابل آن ایستادند. چپ انقلابی هم اگرچه با مرزبندی عمیق بین خود و حاکمیت ضد انقلابی حساب خود را از حزب توده، اکثریت و سایر دارو دسته های دور و نزدیکشان که با قربانی کردن دموکراسی زیر پای امام ضد امپریالیست! به پرولتاریا و انقلاب خیانت کردند، جدا کرد. اما به خاطر آلوده بودن به سمومات پوپولیستی عملاً نتوانست قاطعانه از دموکراسی دفاع کند!

چپ انقلابی به درستی اعلام کرد که مبارزه ضد امپریالیستی جدا از مبارزه

طبقاتی، و این هر دو بدون دفاع از دموکراسی ممکن نیست. اما این ایده درست با سازمان دادن ناراضایتی توده ها حول دموکراسی متحقق نشد. طیف لیبرالها که فقط ادعای دموکراسی طلبی میکردند، با وخیم شدن اوضاع، به سرعت فلنگ را بسته و در رفتند! بازهم این کمونیستها و مجاهدین بودند که رودر روی رژیم سرکوب و اختناق سینه سپر کرده و از حقوق دموکراتیک کارگران و زحمتکشان دفاع کردند. و در این راه بیشترین قربانی را دادند. در شرایطی که یک مواز سر طیف لیبرالهای محترم کم نشد. آنها چون اساساً از آشوب بیزارند و تحملش را ندارند، از معرکه خارج شده اند!!

اما حقیقت چیست؟ حقیقت آن است که حضرات هیچ اعتمادی و اعتقادی به توده ها ندارند. درست مثل خمینی کارگران و زحمتکشان را عوام الناس میدانند. به همین دلیل کینه طبقاتی و خشم توده های تحت ستم را در مقابل آزادی مورد اعتقادشان می بینند و در ضدیت با انقلاب، به مخالفت با مردم برمی خیزند. زیرا از نظر اینها انقلاب آن مرحله از آشوب و تکانهای اجتماعی است که چهار رکن نظام را می لرزاند و آن را فرومی ریزد و این مسئله حقیقت دارد. آنها همه ی مخالفتشان با قهر این است که توان تحمل این زمین لرزه عظیم سیاسی و اجتماعی را که ممکن است همه چیز را درهم بریزد، ندارند. بی گمان تحقق دموکراسی مورد نظر این حضرات از طریق فرم های بطئی آنگونه که آب از آب تکان نخورد، تنها رویای شک سیرها و بی دردها است. مرداب زیانی که تاب هیبت دریا را ندارند. آنان بنام دموکراسی می خواهند جلوی گسترش دموکراسی را بگیرند. اما آن آزادی که در مقابل انقلاب قرار میگیرد، آزادی نیست. ترفندی بورژوازی و ضد دموکراتیک است. کسانی که جلوی گسترش دموکراسی را میگیرند، بی گمان یا مرتجع هستند یا اتوپیست و خواسته و یانا خواسته به نیزه های تعرض بورژوازی تبدیل میشوند، زیرا آنها از طوفان بزرگ می ترسند. □

اخبار زحمتکشان

شهرک کیا نمهر

در این شهرک چند مغازه با اجازه نماینده بنیاد مسکن ساخته میشوند. هفته آخر خرداد ماه، شخصی بنام نواده به شهرک رفته و دستور تخریب مغازه‌ها را می‌دهد. یکی از مغازه‌دارها از این دستور خودداری کرده و کار به درگیری لفظی می‌کشد که شخص نواده با اسلحه مغازه دار را تهدید می‌کند. مغازه دار بایبل و گلنگ به جان نواده می‌افتد. پس از آن، نواده تعدادی افغانی را به شهرک برده و ضمن دستگیری صاحب مغازه دستور خراب کردن مغازه را می‌دهد. تعدادی از اهالی محل که حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر بودند، در شهرک دست به راهپیمایی زده و شعار میدهند: "نواده، نواده - زندگی برات زیاده" و "یا نواده، نواده - خمینی به تو چی داده" این اقدام مردم سبب می‌شود که مغازه دار آزاد شود. (به نقل از اخبار ارسالی نشریه "پیام کارگر" - قزوین و کرج)

خروش زحمتکشان قزوین

علیه فلاکت افسار گسیخته

در اواخر اردیبهشت ماه کمیته امور صنفی قزوین تصمیم می‌گیرد، که چند قلم کالا را به قیمت تعاونی بین مردم توزیع کند. این کالاها عبارت بودند از چرخ خیاطی، جارو برقی، دیگ پلوپز، دیگ زود پز و... کمیته امور صنفی روز شنبه سوم خرداد را برای توزیع فرم تقاضا نامه‌ها تعیین کرده و این فرمها را در سه ورزشگاه شهر قزوین توزیع مینماید. تعداد این فرمها حدود ۲۰۰۰ عدد بود. اکثر مردم در شب شنبه به محلهای توزیع فرم آمده و صف بسته بودند. حتی از هر دو طرف نیز آمده بودند. در زمین ورزش مولوی، ساعت ۷ صبح چهارم خرداد به جمعیتی که در صف ایستاده بودند بهر نفر یک شماره می‌دهند. از آنجا که توزیع شماره ناطق دلانه صورت میگیرد و حتی برخی شماره‌ها را می‌فروختند، همچون جرعه‌ای سبب شد که درگیری بین زنان متقاضی و توزیع کنندگان امور صنفی پیش بیاید. در-

کارخانه فرش پارس

یکی از کارگران بهنگام کار با ماشین بطور غیرعادی به سمتی از دستگاه سبب می‌ماند. این موضوع توسط یک مکانیسین جاسوس به مهندس رضوی گزارش داده می‌شود. رضوی نیز بدون هیچگونه صحبتی با کارگر مزبور، او را از کار برکنار می‌کند. سایر کارگران قسمت با مندی که صبح روز بعد از موضوع مطلع میشوند، همگی بعد از ۲ ساعت دست از کار کشیده و تصمیم میگیرند، مهندس رضوی را کتک بزنند. رضوی از ترس با نگهبانی تماس گرفته و از آنها می‌خواهد که کارگر مزبور را

آلمان فدرال با رژیم جمهوری اسلامی اعلام کرد که ما نباید تمایل جمهوری اسلامی برای گشایش روابط با غرب را نادیده گرفته و کشور بزرگی مانند ایران نباید در انزوا بماند. در حالیکه ستون فقران سنگر دمکراسی در جنگ باید اتحاد کارگران و زحمتکشان باشد، برنامهای از نوع میثاق ناچهد میتواند کانون اعتماد و اتکاء توده‌ها به اردوی نیروهای مترقی باشد؟ با چنین برنامهای چگونه میتوان آشفتنگی صفوف زحمتکشان و ستم‌دیدگان را سامان داد و همه آنها را در صفوف دمکراسی انقلابی متحد ساخت و نیروهای ضد انقلاب را که از آشفتنگی و عدم صراحت قطب خلق و ضد خلق در جهت جلب بخشهایی از زحمتکشان بطرف خود بهره‌برداری میکنند "کمر شکن" کرد؟ سازمانی که اراده خود را اراده توده‌های فرض کرده خود مداری سازمانی را بر-

بسیج توده‌ها ترجیح میدهد، خود را در نما عذر تریبیت

موقعیت برای تثبیت قدرت سیاسی نوین که تحقق آن مستلزم پیروزی در یک جنگ فرسایشی است خواهد یافت. اما مگر همه اینها اشتباه محاسبه استراتژیک نیستند؟ توده‌ها یکبار در انقلاب بهمن به بیما بقه‌ترین شکل برای کسب آزادی با دیکتاتوری جنگیدند اما نه فقط آزادی بدست نیامد بلکه اکنون خشنترین نظم سرکوب بر آنها غلبه یافته است. آیا انقلاب بهمن و بیگانه توده‌ها برای آزادی غلط بود؟ مسلماً نه. توده‌ها ابزار، توانا نشی و آگاهی لازم برای اعمال اراده خود و تثبیت آزادی را نداشتند. اما چگونه میتوان توده‌ها را برای آزادی، تربیت، آماده و مجهز ساخت؟ سازمان مجاهدین بی ریزی برای دمکراسی را به بعد از سرنگونی موکول میکند. اما صرف نظر از این که حضور توده‌ها خود از شرایط کسب قدرت سیاسی و بویژه تثبیت آن است مبارزه با دیکتاتوری بهترین میدان تربیت توده‌ها برای آزادی است. تشکلهای توده‌ای امروز که پایگاه اتحاد و مبارزه کارگران و زحمتکشان

گیری به حدی شدید شد که یک زن حامله سقط جنین کرده و چندین نفر هم بی حال و مجروح نقش زمین شدند. باشدت گیری در گریه‌ها، بناچار فرماندار قزوین به محل مزبور می‌آید. یکی از زنان با سنگ ماشین فرماندار را نشانه رفته و دیگران نیز همین کار را شروع می‌کنند. جمعیت در این موقع شعارهای زیر را سر میدهند: "مرگ بر باریک بین" (اما جمعه قزوین)، "مرگ بر پاسدار"، "مرگ بر خمینی". همچنین در زمین ورزش رجائی بعد از اینکه تعدادی فرم در ساعت ۹/۳۰ الی ۱۰/۳۰ صبح پخش گردید که توزیع کنندگان فرم پارتنی بازی می‌کردند، لذا مردم هجوم آورده و صف‌ها بهم میخورد. کمیته امور صنفی از پخش فرم خودداری می‌کند. مردم هم متقابلاً یکی از مسئولین پخش فرم را کتک می‌زنند. درگیری شدت پیدا کرده و ۸-۷ نفر در این درگیری زخمی و مجروح شده و به بیمارستان انتقال یافتند. مردم شیشه‌های سالن ورزشخانه ورزشگاه را شکسته و شعار "مرگ بر پاسدار"، "مرگ بر خمینی" سر میدهند. یکی از زنان که به شعار "مرگ بر باریک بین" اعتراض کرده بود توسط زنان مبارز و خشمگین مورد یورش قرار می‌گیرد که مزه‌وران رژیم در حالت می‌کنند. شعارها نه بصورت جمعی و یکپارچه بلکه بصورت پراکنده و دسته‌های مجزا و نا هماهنگ سر داده می‌شود. این درگیری، انعکاس وسیعی در شهر قزوین داشته و شهادت مردم، بخصوص زنان را میستودند. رژیم اعلام می‌کند که دیگر فرم پخش نخواهد شد، بلکه مردم میتوانند از کسانیکه فرم دارند، فتوکی تهیه کنند، که این امر سبب ایجاد صفهای طولانی جلوی عکاسی‌ها شده و در کمتر از چند ساعت کاغذ فتو کپی با تمام میرسد. در این حرکت، پاسداران و مزدوران مسلح رژیم همدلیل غافلگیر شدن و هم بدلیل ابعاد و خصلت گسترده جنبش مزبور، نتوانستند دست بسرکوب مردم بزنند. اما در روز جمعه بعد از نماز جمعه، پاسداران و مزدوران حزب اللهی در شهر دست به تظاهرات زده و ضمن محکوم کردن اعمال ضد انقلاب ابارد دیگر حمایت خود را از خمینی اعلام می‌کنند.

(به نقل از نشریه "پیام کارگر" ۱۳ - خرداد ۶۲ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

از محیط کارخانه بیرون ببرند. نگهبانان وقتیکه وارد قسمت میشوند با کارگران متحد و حامیان کارگر، روبرو میشوند. در این میان مهندسین همایش رئیس کارخانه در جمع کارگران حاضر شده و کارگر مزبور را سرکار میگرداند. کارگران همچنین اخراج مهندس رضوی را عطا می‌کنند. مهندس رضوی نیز می‌گوید در صورت برگشت کارگر مزبور سرکار، استعفا خواهد داد. مهندس رضوی پس از مرخصی از فرش پارس بیرون میرود.

(به نقل از نشریه "پیام کارگر" ۱۳ - خرداد ۶۲ - ارگان هواداران سازمان - قزوین و کرج)

نگاهی گذرا...

این اخطار بجای ترسان شدن کارگران، آنان را خشمگین تر ساخت. بنا براین، درخواست افزایش دستمزد خود را از ۲ برابر به ۳ برابر تغییر دادند. روز ۹ ژانویه یعنی روز اعتصاب، مدیریت کارخانه، اخطار دیروزی خود را فراموش کرده و از کارگران تقاضا میکند که کمیته ای برای مذاکره انتخاب نمایند. پاسخ کارگران منفی است. یکی از مقامات اداره کار دوربان با نتوء در متینگ حاضر شده و خواست تشکیل کمیته را تکرار میکند ولی پاسخ این بار "نه" قاطع است. یکی از کارگران میگوید "حرف ماروشن است. ما افزایش سه برابر و نیم دستمزد میخواهیم و نه کمیته". مذاکرات متعدد با زشمی بیسار نمی آورد. در ۱۸ ژانویه، کارفرمایان دستمزدها را به دو برابر بیشتر افزایش داده اند. این بار مقامات شرکت با اسکورت عده زیادی از افراد پلیس از کارگاهی به کارگاه دیگر میروند و پیشنهاد خود را ارائه میدهند تا جلو میتینگ عمومی کارگران را گرفته باشند. ولی این فقط آغاز درگیریهای بزرگ است. خواست افزایش دستمزد، بسرعت در تمامی کارخانه گسترش می یابد. در پایان ژانویه ۸ هزار کارگر ناساچی در ناتال دست از کار میکشند. در منطقه صنعتی ها ما رسال، موج اعتصاب، همگانی میگردد. ۷ هزار کارگر از ۱۲ رشته صنعتی همزمان دست به اعتصاب میزنند و میتینگ عمومی تشکیل میدهند. کارفرمایان نیز بطور دسته جمعی، بمذاکره میپردازند. برغم سازمان نیافتگی، تشابه شرایط کاری و واحد بودن در خواست، یعنی افزایش دستمزد، موجب جمع شدن رشته های متفاوت صنعتی در یک مجمع واحد میگردد. در سال ۱۹۷۳، حدود ۱۰۰ هزار کارگر سیاه دست به اعتصاب میزنند که سر منشاء آن اعتصابات دوربان بود. تمرکز کارگری، بویژه در رشته صنایع فلزکاری و نساجی، تمرکز کارگران در کارخانه های بزرگ، و از همه مهمتر، سازماندهی زیرزمینی کارگران در دوربان، از هر جای دیگری بیشتر بود.

بهمین جهت دوربان به سرمشی برای کارگران سیاه در سراسر آفریقای جنوبی تبدیل شد. کارفرمایان در دیگر مناطق، از ترس وقوع اعتصاب، دستمزدها را خودبلا کردند. از ژانویه تا آخر مارس، اوج اعتصابات و حرکات توده ایست. وقتی کارگران کارخانه ای بعد از گرفتن امتیازاتی بسرکار بر میگشتند، کارگران دیگر کارخانه ها وارد اعتصاب میشدند، و گاهی در آن واحد، ۵۰ هزار کارگر در حال اعتصاب بود. در این فاصله سه ماهه، بیشتر از ۱۶۰ اعتصاب بوقوع می پیوندد. اعتصاب که از نظر قانون "آپارتاید" ممنوع بود، برسمیت شناخته میشود. خصلت توده ای اعتصاب طبقه حاکم را دچار سرگیجه میکند. دامنه دستگیری شدت پائین می آید (حدود ۲ در هزار، حال آنکه در اعتصابات دهه ۵۰، تعداد دستگیریها ۱۱ در صد بود)، پلیس دیگر مداخله فعالی در سرکوب اعتصابات نمیکند بلکه فقط همراه تظارکنندگان راه می رود. در برابر حرکت متحد توده ای، پلیس میگوید: "مسأله کسانی که میخواهند دستمزدشان بالا رود، ربطی به پلیس ندارد، بشرط اینکه نقض قانون نکنند". مواردی وجود داشته که پلیس میخواست مداخله کند. ولی گستردگی و دامنه وسیع آن، اراده پلیس را فلج میسازد. مثلا در مورد بایکوت اتوبوس از طرف کارگران، دولت تصمیم به سرکوب جدی گرفته بود، لیکن اعتصاب در کارخانه و محل تولید، پاسخ دولت را با اختلال روبرو میسازد، چرا که ناگزیر بود نیروی سرکوب خود را تقسیم کرده یا از محلی به محل دیگر انتقال دهد، که ممکن نبود. در اعتصاب همگانی ها ما رسال، ۷ هزار کارگر، بطور غیرقانونی دست به اعتصاب زده و راه افتادند تا یک میتینگ عمومی در حضور پلیس تشکیل دهند! با وجود اینکه کارگران سرود میخواندند و چوبهای خود را بر بالای سر تکان میدادند که در آفریقای جنوبی ممکن است "سلاح خطرناکی" تلقی شود. ولی پلیس میلی به مداخله نشان نداد. در مورد دیگری، فقط جلسو کارگران اعتصابی را گرفت و از آنان

خواست چوبهای خود را تحویل داده و بعد از پایان راه پیمائی پس بگیرند. برغم اینکه دولت، اختیار دستگیری وسیع به پلیس و اختیار اخراج عده زیادی از کارگران را به کارفرمایان داده بود، هیچکدام انجام نگرفت.

سازماندهی

و تاکتیک

وقوع اعتصابات و طفیانهای بزرگ کارگری در دهه ۷۰ و تداوم چند ساله آن تنها در سایه رهبری زیرزمینی امکان پذیر گردید. اگر کارگران در طول اعتصاب چند ساله، حاضر به دادن نمایندند نشدند، بمعنای فقدان رهبری در جنبش نبود. برای تداوم بخشیدن به تشکل و سازمان یافتگی، باید رهبری به دشمن معرفی نمیشد. اعتصابات صرفا محصول یک سلسله کنش و واکنش اجتماعی داغ یا ارتبساط بین تجمعات در صف های اتوبوس نبود. بلکه زائیده عمل جمعی کارگران بود که توسط رهبری طبقه کارگر پیش برد میشد. تصمیم به اعتصاب عملا در بین خود کارگران گرفته میشد و رهبری در تجمعات در حوزه تولید شکل میگرفت. لیکن گروههایی از کارگران که از نظر سیاسی آگاه بودند، بطور غیر قانونی و مخفیانه، مبارزات کارگران را پیش میبردند و بدان سمت میدادند. ساکتو، بزرگترین اتحادیه کارگری سیاه، که فعالیت زیرزمینی داشته و جنبش کارگران در این دوره را رهبری مینمود، استراتژی خود را در سپتامبر ۱۹۷۷، در نشریه "اتحاد کارگران" - وابسته به ساکتو - چنین توضیح میدهد: "باید از هر وسیله ای، قانونی و غیرقانونی، برای قدرت کارگران استفاده کرد. بدلائل روشنی، پایه های جنبش کارگری در آفریقای جنوبی، باید زیرزمینی باقی بماند. برای رسیدن به این هدف، باید گروههایی از پیشرفته ترین کارگران در هر کارخانه و محلی، مخفیانه سازمان داده شوند. وظایف این گروهها چنین است: بحث، توضیح، و پیشبرد سیاست ساکتو. اعمال رهبری روزمره به همه کارگران بقیه در صفحه ۳۰

نگاهی گذرا ...

در کارخانه‌ها ایجاد رابطه با گروه‌های مشابه در دیگر کارخانه‌ها و محلات. مراعات اصول امنیتی در مقابل جاسوسان پلیس. جلب کارگران از نظر سیاسی آگاه بطرف خود، آموزش دادن آنان بر اساس ایده‌ها و وظایف جنبش کارگری و انتقال تحارب مبارزه به آنان. هشباری در جلوگیری از تاثیرات انحرافی در میان کارگران. هدایت و تاثیر گذاری بر کار اتحادیه‌های علنی، بنحوی که اشتباهات رهبران و گردانندگان، توسط توده ساده کارگر اصلاح گردد...

یکی از نمونه‌های روشنگر کار زیرزمینی، در فعالیت کارگران با رانداز در تقاضای افزایش دستمزد در ۱۹۷۲ بود. نامه‌ای بی‌امضاء اما دقیقاً تدوین شده، خواسته‌های کارگران رابه "دفتر تعیین دستمزدها" ارائه داد. در موارد دیگر، خواسته‌های کارگران، روی تابلوی آگهی، و با تعیین زمان بندی معین برای هیئت مدیره جهت پاسخ بخواسته، نصب میشد، و همزمان کمیته مخفی اعتصاب نیز بوجود می‌آمد. این سطح از سازماندهی، فقط وقتی معلوم میگردد که گزارشات از اعتصابات با محاکمه پاره‌ای از کارگران به اتهام شرکت در اعتصاب داده میشد. این گزارشات نه تنها دلالت بر وجود فعالیت زیرزمینی فزاینده کارگران در حوزه تولید، بلکه در شهرک‌ها نیز بود. اتحادیه گزاشی مستقل در آفریقای جنوبی درسی کارگران، فقط با حمایت کارگران از فعالیت زیرزمینی گردانندگان اتحادیه، و توانائی اتحادیه در حفاظت و گسترش سازماندهی زیرزمینی امکان پذیر بود. از ابرو موفقیت اتحادیه مستقل و زیرزمینی، وابسته به حمایت از رهبری ارگانیک در کارخانه‌ها میباشد

کارگران دوربان، سازمانتالیسم دمکراتیک اولیه خود را با کارمیر گرفتند تا اعتصاب خود را موفقیت آمیز نمایند. این روش در پیشبرد مبارزه بسیار موثر واقع شد، و این ترکیبی بود از مجمع عمومی کارگران و حمایت آنان از اعتصاب، و رعایت حدی از

انضباط، از نظر تشکیلاتی، متینگ توده وسیعاً مورد استفاده قرار میگرفت. تا آنجا که به نمود بیرونی مسئله مربوط میشد، تشکل کارگران بیشکسل و عملشان خود انگیزته بود. در شرایطی که اعتصاب غیر قانونی است و پلیس یک خطر جدی بشمار میرود، چنین تاکتیکی کاملاً استوار، و در عین حال بی‌نهایت کارآست. این تاکتیک‌ها به جنبش اعتصابی، خصلت بی‌نهایت دمکراتیکی داد. رهبران کارگری که ناگزیر در میان توده حاضر در میتینگ گمنام و بی‌نام و نشان باقی میماندند، اما کسانی را بطور کامل تحت کنترل داشتند که از طریق آنها حرکت را رهبری میکردند. نهایت مراقبت دمکراتیک، قدرت فراخوانی فوری همه نمایندگان انتخاب شده، در معنای کامل خود وجود داشت و رعایت میشد. اعتقاد کارگران در این اعتصاب این بود که شمای ظاهری اعتصاب باید حالت خودانگیخته‌ای داشته باشد تا امکان سرکوب را کم کند.

وجود سازماندهی محفی، بر حرکت توده‌ای و اعتصابی خصلت پایدار و جهت‌داری می‌بخشید و حرکت توده‌ای بنحوی خود فضای بزرگی برای سازماندهی بوجود می‌آورد. در ۱۹۷۲، بدنبال اعتصاب کارگران حمل و نقل در ژوهانسبورگ، اتحادیه حمل و نقل بوجود آمد. با در فضای بالای بعد از اعتصابات ناتال، عضویت صدوی سود عمومی کارگران، سریعاً گسترش یافته و در آوریل ۱۹۷۳، اولین اتحادیه کارگران سیاه در رشته فلزکاری در ناتال را بنیان گذاشت. بدنبال آن، اتحادیه‌هایی در صنایع لاسدوری، نساجی، ریسندگی، تولید وسایل خانگی، حمل و نقل... نیز ایجاد گردید. شکل عمومی این دوره از اعتصاب کارگری، آغاز اعتصاب در کارخانه و بیرون بردن آن و تبدیل آن بیک خط حرکتی و اعتراضی در بیرون بود، در مواردی که کارخانه پراکنده و دور بود، کارگران اعتصابی، عده‌ای را به کارخانه‌های دیگر فرستاده و از آنها کمک می‌طلبیدند و در واقع "اعتصاب" رابه کارخانه میبردند. کارگران سندیکا‌های رسمی رنگین پوست که از جنبش کارگران

سیاه پشتیبانی میکردند، در مواقعی که خود توانائی شروع اعتصاب را نداشتند، برای محفوظ ماندن از سرکوب پلیس، از کارگران اعتصابی سیاه میخواستند که به کارخانه آنها آمده و آنان را از کارخانه "بیرون بریزند".

با وجود دشمنی دولت و کارفرمایان با اتحادیه کارگران سیاه، تبعید رهبران، کشتار و سرکوب سنگین کارگران توسط پلیس، سندیکالیسم پرولتاریای سیاه در ۷۵ نضج تازه‌ای گرفت. کارگران جوان، هزاران هزار به اتحادیه‌های مخفی پیوستند، و رقم کارگران اعتصابی در سپتامبر ۱۹۷۶، به ۵۰۰ هزار نفر رسید.

خیزش جدید پرولتاریای سیاه از آغاز سالهای ۸۰ با دامنه بسیار گسترده‌ای آغاز گردیده‌است و اینک ادامه دارد. نگاهی هر چند کوتاه به مسائل این جنبش، فرصت دیگری می‌طلبد. پرولتاریائی سیاه اسک با غروره پشت سر خود نگاه میکند و خود را برای برده‌های بزرگ آماده میسازد.

با ایمان باین حقیقت سرگ که سازمانیسی طبقه کارگر در بخش تریس شرایط سرکوب‌سز امکان پذیر است و طبقه کارگر در روند سازمانیسی خود هویت می‌یابد، به سازماندهی پرولتاریای کشورمان نشناخیم!

تبلیخ مسلحانه ...

سرطنیه رژیم جمهوری اسلامی هستند فردا مساوند به باخته‌های مستحکم قدرت توده‌ای تبدیل شود. متشکل ساختن توده‌ها در بیکار سرطنیه دیکتاتور و فعال نمودن حضور آنها در همه عرصه‌های مبارزه، بی‌رسری سبادهای دمکراسی فردا در کشور مبارزه طبقاتی امروز است. چپ است که پیروری دمکراسی انقلابی میتواند تعیین شود. سازمان ماهد که به حضور توده‌ها احساس نیاز نمیکند و برای کسب قدرت سیاسی برقرار میر آنها به داد و سند دیپلماتیک دست سرمد نحوسی نشان میدهد همانگونه که در کسب و تثبیت قدرت سیاسی نقش برای توده‌ها قائل نیست، در سازمان دمکراسی فردا سر نقش آنان را نادیده

میگرد

مهران شهاب الدین ...

متن وصیت نامه رفیق مهران

دستیابی به راه حل‌های انقلابی را میداد و از اینرو همواره تکیه‌گاه مطمئنی برای همسرگانش در شرایط سخت بود.

در اواخر تیرماه ۶۱ به همراه رفیق همسرش (پروین گلی آبکناری) دستگیر شد. ماه‌های متعددی در زیر شکنجه‌های دراز گذراند، او و که از کودکی از ناراحتی‌های جسمی رنج میبرد، در زیر شکنجه دژخیمان ولایت فقیه یک دستش فلج شد. اما دشمن نتوانست علیرغم شکنجه‌های گوناگون و طولانی به هیچگونه اطلاعات سازمانی از او دست یابد، و پس از ۱۹ ماه شکنجه و امارت، به همراه رفیق همسرش و والدین ریاحی تیرباران شدند.

با شهادت رفیق شهاب، سازمان ما و جنبش کمونیستی ایران، یکی از بهترین کارها و سازمانگران خود را از دست داد، ضایعه‌ای که بسختی بتوان آنرا جبران کرد. اکنون این انسان که کمونیست‌ها و انقلابیون و مردمی که او را از نزدیک می‌شناختند باید به احترام به او مینگرند و گرامی‌اش میدارند، از میان ما رفته است. اما هیچگاه از یادها نخواهد رفت؛ زیرا او زندگی است. زیرا ما بیاریم.

مهران شهاب الدین شهیرزادی، فرزند احمد، متولد ۱۳۲۸ شمسه - شناسنامه ۱۵. "مادر عزیزم: اینک که آخرین ساعات و لحظات زندگی‌ام را میگذرانم..... به همسرم پروین (که امروز آخرین ملاقاتم با او بود) اگر بخواهم رهایی یابد بگوئید گرچه زندگی مشترکمان کوتاه بود ولی خاطرات بسیاری از او تا این لحظه مرا همراهی کرده است. ننه جان، ماما جان، ماما گلی، آقا جان گلی را میبوسم. میترا، مهرداد، مزگان، رجب علی، مرجان، مرده و مازیار را برای آخرین بار میبوسم. عمه‌ها و عموهای گرامی، دای و خاله

توضیح: نقطه چینها، سطرهای سی از وصیتنامه رفیق است که توسط دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی سیاه شده بود.

جان عزیز را سلام رسانده و برای آنها و خانواده‌هایشان آرزوی نیکی‌های دارم. برچهره قشنگ برادرزاده ام شهریار و برچهره دوست داشتنی الیز با رها بوسه میزنم. مادرم، میدانم که نمیتوانم از ریزش اشک خودداری کنی ولی بخاطر من آرام اشک بریز..... این سبزه که امروز تماشاگرماست تا سبزه خاک ما تماشاگر کیست درخاتمه، ساعت، حلقه ازدواج و حدود ۱۵۰۰ تومان پول باقیمانده و پتو و دیگر لباسهایم را برای تان میفرستم که امیدوارم به دستتان برسد..... فرزند با وفای شما مهران شهاب الدین امضاء

در باره اهمیت ...

سازماندهی آنان در این زمینیه پرداخت.

به تناسب گسترش دامنه مبارزه طبقاتی در مناطق مختلف کشور، گسترش تبلیغات سیاسی در بطن این مبارزات در جهت سمت دهی و هدایت آن بسمت پیوند با جنبش انقلابی طبقه کارگر، ضروری است. روستاهای کشور به عنوان یکی از حوزه‌های وسیع مبارزه انقلابی زحمتکشان با بستنی بدین منظور تحت پوشش تبلیغات سیاسی مقرر بگیرند. همانطور که در شهرها و در مناطق سکونت زحمتکشان، تبلیغ ضرورت ایجاد تشکلهای توده‌ای و کمیته‌های محلات به منظور برقراری ارتباط منظم و تنگاتنگ مبارزاتی در میان توده‌های انقلابی و سازماندهی این مبارزات جهت دستیابی به امکانات

ضروری زیست مانند آب، برق، مواد غذایی و... از وظایف می‌بیم ما را تشکیل میدهد، در روستاها نیز با بستنی با افشای همه جانبه و مداوم حیلها و اقدامات سرکوبگرانه رژیم در ستاندن دسترنج زحمتکشان روستایی، به تبلیغ جدی ضرورت ایجاد چنین تشکلهای پرداخت.

انتشار و پخش اخبار مبارزات کارگران شهرها و اعتراضات توده‌های شهری و جمع‌بندی آنها بطریقی که زحمتکشان روستایی را مداوم در جریان زنده این وقایع قرار دهد و آنان را قادر به پیوند دادن مبارزاتشان با مبارزات طبقه کارگر گرداند، اهمیت بسیاری دارد. تبلیغات سیاسی ما در روستاها باید در میان کارگران روستا تمرکز یابد، بطوریکه آنان را به مبلغین ایده‌ها و شعارها مان که منطبق بر آمال روستائیان زحمتکش است، تبدیل نماید.

این نکته مهم را با بستنی همواره در زمینه تبلیغات سیاسی در هر کجای جامعه در نظر داشت که هر حرکت تبلیغی را مبادی با توجه به کلیه جنبه‌های امنیتی، درجه تاثیرگذاری، نیروی لازم، منطقه و موضوع حرکت، بدقت طرح - ریزی نموده، سازمان داد؛ و پس از هر

حرکت، تمام نقاط ضعف و قوت آن را جمع‌بندی نموده و تجربیات بدست آمده را در اقدامات بعدی بدقت بکار گرفت. به هر رو، هدف، تشبیت و تقویت حضور فعالان در سراسر جامعه، ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران، پرورش سیاسی مبارزات انقلابی توده‌ها، و جذب عناصر هر چه بیشتری از طبقه کارگر به صفوف پیشروان و عناصر آگاه جنبش انقلابی است. کلیه اقدامات ما در این زمینه زمانی واقعا موفق خواهد بود که بتوانیم بطور زنده با تکیه بر نیروی ابتکار و خلاقیت خود در بکارگیری شیوه‌ها و اشکال متنوع، امر تبلیغ را در هر کجای جامعه سازمان داده و به پیش بریم. انجام این امر "در مناطق مختلف باید بطوری باشد (چه شفاهی و چه توسط اعلامیه) که نوعی یگانگی در فکر و در عمل در آن اوضاع خاص، میان مردم بوجود آورد. آنگاه است که ما میتوانیم به توده‌ها زمان شروع و اختتام و متفرق شدن تظاهرات (یا هر شکل دیگری از حرکات اعتراضی آنها) را بگوئیم." (لنین - چه باید کرد؟)؛ و واقعا سازمانگر اراده آنان و هدایتگر مبارزاتشان در سمت برنامه سیاسی خود باشیم □

اخباری از جنبش طبقه کارگر اروپا

دیوار چهل ساعت کار در آلمان درهم شکست

پس از هفت هفته اعتصاب، کارگران صنایع فولاد آلمان موفق شدند تا کارفرمایان را وادار به پذیرش ۳۸/۵ ساعت کار در هفته، بجای ۴۰ ساعت کار، بدون کاهش حقوق بنمایند. این اعتصاب که تمامی صنایع اتوموبیل و فولاد آلمان را فلج کرده بود با هدف بدست آوردن ۳۵ ساعت کار در هفته و به صورت اعتصاب منطقی، آغاز شده بود. کارگران می‌گفتند که کاهش ۵ ساعت کار، منجر به اشتغال تعداد بیشتری از کارگران بیکار می‌گردد و در عین پیشبرد امر مدرن کردن ماشین‌الات، سلاح موثری در مبارزه علیه بیکاری است. اما این یعنی کاهش سود کارفرمایان، پس آنان بطور همه جانبه به مقابله با اعتصاب پرداختند. رئیس اتحادیه صاحبان صنایع فلزی و فولاد در مقابل خواسته‌های کارگران اعلام کرد که پذیرش هر نوع کاهش در ساعات کار "سستی" هفتگی غیرممکن و تورم‌زاست. سرمایه‌داران تهدید کردند که در صورت ادامه اعتصابات تمامی کارخانجات این رشته را تعطیل میکنند. اما کارگران تهدیدات سرمایه‌داران را با گسترش اعتصاب به سراسر آلمان پاسخ دادند و پس از هفت هفته اعتصاب موفق شدند تا ۱/۵ ساعت از کار هفتگی بکاهند. طیرغم این حقیقت که توافق نهایی در حدبائین تری از خواسته اولیه کارگران قرار دارد اما چون برای اولین بار پس از دهها سال کارگران موفق به کاهش ساعات کار هفتگی و شکستن دیوار ۴۰ ساعت کار میشوند، این پیروزی يك واقعه مهم در جنبش کارگری اروپا بشمار می‌آید.

اعتصاب معدن چیان انگلیس با موفقیت ادامه دارد

اعتصاب کارگران معادن انگلیس، چهارمین ماه خود را پشت سر گذاشت. این اعتصاب پاسخ مبارزترین و پیشروترین کارگران معادن ذغال سنگ انگلیس در مقابل طرح "مدرن کردن" معادن و حذف "ضروری" ۲۰ هزار شغل در این شاخه از صنایع استخراجی است. کارگران بزرگسایر که همیشه اصلی این اعتصاب را تشکیل می‌دهند آغازگران بودند. آنان خواستار ابطال این طرح و بررسی مجدد راههای بالابردن بهره‌برداری از معادن بدون حذف مشاغل موجود هستند و در این مورد هر طرحی را که بدون مشورت و نظارت نمایندگان کارگران تهیه شده باشد مردود می‌شمارند. در مقابل، سرمایه‌داران صاحب معادن ضمن با فشاری بر "لزوم" اخراج بیست هزار کارگر بمنظور "نجات" صنعت استخراج ذغال سنگ، با همه وسائل به

اعتصاب‌گران تعرض کردند. حمله ۳ هزار سوارکار پلیس به صفوف تظاهرات کارگران که مانع از ورود اعتصاب‌شکنان به محوطه کارگاهها میشدند و زخمی کردن صدها کارگر از جمله اوتور اسکریگل رهبر مبارز سندیکای معدن چیان، استخدام کارگران جدید اعتصاب‌شکن، دامن زدن به یکی از کم سابقه‌ترین حملات مطبوعاتی بر علیه معدن چیان، ۱۰۰۰ از جمله حریم‌های بیرون‌دنده که سرمایه‌داران و دولت نمایندند آنان بکار بستند. اما با مقاومت کارگران اعتصاب ادامه یافت و بتدریج مناطقی بیشتری را در بر گرفت. همبستگی کارگران را ماهن با معدن چیان اعتصابی، به شکل عدم بازرگانی محمولات حاوی مواد برای کوره‌های پلند، کمک موثری در ادامه اعتصاب و نشانه همبستگی عملی کارگران رشته‌های مختلف بود. این حرکت ضربتی جدی به دشمنان اعتصاب بود و با ایجاد اختلال در تولیدات فلزی انگلیس توان عملی اعتصاب را بالا برد. بدنبال آن کارگران بنادر و باراندازهای انگلستان، در استانه فصلی تعطیلات اروپا، دست به اعتصاب زدند. آنان درخواست‌های خود رسیدگی به تقاضاهای معدن چیان را گنجانده‌اند. حمایت کارگران صنایع فولاد از این اعتصابات پنبه خود ابعاد اعتصاب و دامنه تاثیر آن را گسترده ساخت. دولت سرمایه‌داران، با تعرض جدی کارگران رویرو شد ماست. تعرضی که پس از کاهش تب شوینستی ناشی از جنگ با آرژانتین، پرده از عواقریبی‌های دولت تاچر در موفقیت طرحهای "ریاضت‌گشانه" (یعنی ریاضت کشی برای کارگران و پول بیشتر برای بزرگ سرمایه‌داران) برداشت و حقیقت امر را عیان ساخت: بیکاری روزافزون کارگران، کاهش شدید قدرت خرید آنان، کاهش کمکهای دولتی و بیمه‌های اجتماعی، و خلاصه فقیرتر شدن فقرا و ثروتمندتر شدن ثروت‌مندان. دولت تاچر که دل به سرکوب و شکست این اعتصاب بسته بود اکنون در مقابل اتحاد کارگران در حرکت اعتصابی وحشت‌زده عقب‌نشسته و کابینه بحران تشکیل داد ماست. کارفرمایان نیز که تا دیروز دندان نشان میدادند بنابه "توصیه" دولت در جستجوی راه‌حل‌های میانی با کارگران اعتصابی برآمدند. اما کارگران اعلام داشتند که تنها بمنظور ابطال طرح کنونی "مدرن ساختن" معادن حاضر به مذاکره هستند. کارگران قهرمان معادن انگلیس با پایمردی در اعتصاب و تحمل سختی‌های ناشی از چهارماه اعتصاب بی‌وقفه در زیر باران دشنام و تهمت سرمایه‌داران و روزنامه‌های جیره‌خوار آنان، خود را در صف اول جنبش کارگری انگلیس جای دادند. افتخار وارد آوردن اولین ضربت جدی برد دولت محافظه‌کار چرچیل مونث به آنان تعلق گرفت است. درود بر آنان.

آدرس در خارج از کشور:

آلمان
postfach 650226
1- BERLIN 65
W - GERMANY

فرانسه
ALIZADI
B. P. 195

75564 PARIS-CEDEX 12
FRANCE

ککهای مالی و وجوه نشریات را به حساب زیر واریز کرده و رسید بانکی آن را بعد از فوق در فرانسه ارسال کنید

HESSAM - Hassan
SOCIETE GENERAL 30003
AGENCE 01303
N° COMPT 0050121493
(FRANCE)

ما برای تداوم مبارزه
انقلابی خود به کمک
مالی شما نیاز مندیم

تصحیح و پوزش

در شماره (۳) نشریه، نام رفیق شهید طاهره صید احمدی با اشتباه سیب آبدای ذکر شده بود. بدینوسیله ضمن تصحیح، پوزش می‌خواهیم.